

برگی از تاریخ

ایران

و

بررسی بدسوادِی روشنفکران و سیاسی بافان

ایران

و

نگاهی به میهن پرستان و میهن فروشان در

ایران

گردآورنده و نویسنده :

آریا لیراوی

ARYA LIRAVI

خرداد ۱۳۹۶ لندن





محمد آنور السادات فقید و شاهنشاه آریامهر محمد رضا شاه فقید پهلوی



شهبانوی ایران زمین فرح پهلوی و شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی

در جامه ی پیش آهنگی



## هو HOO

خواسته ی ما از نگارش کتاب

« برگگی از تاریخ

ایران

و بررسی بدسوادِی روشنفکران و سیاسی بافان

ایران

و نگاهی به میهن پرستان و میهن فروشان در

« ایران »

بررسی فشرده ی جریانها و حرکتهای اجتماعی

گونگون در این چند سده ی پَسین است .

و خواسته ی ما از نگارش **کتاب کهن اما نو** بیشتر

شناساندن **فلات ایران بزرگ** ( یا همان **ایران ویجا** )

و آریایی ها بویژه **زرتشت** و همچنین نشان دادن

**اثرگذاری** مردمان این سرزمین در دیگر مردمان و

دیگر فرهنگها و دیگر ادیان و تمدن جهانیان است .

این را **مانیفیست** و بیانیه ی **نسل رنسانسی** و

جوانان **ایران زمین** بشمار میاوریم .

این نوشتار میپردازد به :

**نخستین گام انگلستان در ایران توسط درویش ها .**

**پیدایش آزلی ها و بهایی ها .**

**مشروطیت و پیدایش مجلس شورای ملی ایران .**

**احمد شاه قاجار و پول پرستی او .**

**رضا خان میرپنج ( سرتیپ ) و سپس رضا شاه پهلوی .**

**محمدرضا شاه پهلوی .**

**پیدایش موج ملی گرایی و نهضت ضد استعمار انگلستان به**

**نام نهضت ملی ( یا همان جبهه ملی ) .**

**مصدق السلطنه ( یا همان محمد مصدق ) .**

**شکست نهضت ملی و جبهه ی ملی ضد انگلیسی با به راه**

**انداختن جریان نفت ملی توسط محمد مصدق .**

**توده ای های همیشه خائن ( عاشقان مسکو ) .**

**راهنمای کتاب – واژه نامه ( نامنامه ) برگ ۱۹۸**

## پیشگفتار

خطا کردن ز نادانان ، خطاکاری بُود اما

خطا بنمود اگر دانا ، جنایتکار می باشد .

گرچه برگی از تاریخ ایران را بسیار چکیده بررسی میکنیم اما پیش از آن نیاز است به **بدسوادی** و **ندانستن معنی درستِ واژگان** و کلمات نزد **روشنفکران** ( و یا بهتر است بگوییم **روشن فکر نماها** ) و

**سیاسی بافان** ایرانِ معاصر اشاره کنیم .

و به ویژه دوران مصدق و سپس ( به گفته ی **محمدرضا شاه فقید** ) دوران اتحادِ سرخ و سیاه یا اتحاد کمونیستها و مسلمانان و در نتیجه پیروزی آیت الله خمینی را بررسی می کنیم .

اما در بررسی **بدسوادی روشنفکران** و سیاسی بافان ایرانی

پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بایستی نگاهی به فرهنگ ایران اندازیم

.

**نیرو** و **پُرباری** فرهنگ ایران زمین باعث شده است که ایرانیان در

برخورد با اقوامی که بر آنها پیروز میشده اند و ایران را اشغال

میکرده اند همواره راه چاره را **نزدیک شدن به اقوام مهاجم** و

پیروز بدانند و از درب اطاعت و خدمت به قوم اشغالگر وارد بشوند و

این به گونه ای شیوه ی ملی ایرانیان شده است .

نمونه ی بسیار بارز ، در برابر اعراب تازه مسلمان شده نیز پس از شکست و سپس **کُشتارِ همگانی** و **خواری** و **ذلتِ فراوان** ، هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار آنان گذاشتند .

زبان آنان را آموختند و رسوم آنها را فرا گرفتند و لغات قوم عرب را تدوین ، و **صرف** و **نحو** ( یا **جمله بندی نظام مند** و نوآور ) را برای آنها درست کردند .

ولی برای اینکه پیروزمندان و اشغالگران ، آنها را حساب کنند و به بازی بگیرند ، همه گونه اطاعت و فروتنی و چاپلوسی کردند .  
ایرانیان در مسلمانی از خود اعراب هم پیشی و سبقت گرفتند و حتا دین و رسوم پیشین خود را تحقیر کردند و به همان اندازه تلاش کردند که شان و مقام اعراب را بالا ببرند و **شوربختانه** افتخار کردند نام اشغالگران را بر فرزندان خود بگذارند .

شکی نیست و آشکار است که ایرانیان از ترس شمشیر ، مسلمان شدند ولی برخی از آنان پس از سه یا چهار نسل مسلمان تر از اعراب شدند .



اما چرا و دلیل آن چیست که تا به امروزه نیز ادامه یافته است ؟  
گرچه میدانیم که همواره **همکاری** و **اتحاد حکومتها** و **نمایندگان ادیان**  
( یعنی مُلایان همه ی ادیان ) باعث همه ی تناقض ها و کژ فهمی ها  
در میان مردمان جهان شده است ،

اما **علی دشتی** ( سیاستمدار و پژوهشگر و نویسنده کتاب **۲۳ سال** )  
درباره باور انسانها میگوید :

**تحت تاثیر عقیده ، خرد و درک آدمی از کار می افتد و**

چنانکه میدانیم عقایدی از کودکی انسان به شخص پذیرانده و تلقین  
میشود و ( ملاک و معیار و ) زمینه ی اندیشه های او قرار میگیرد و  
آن وقت ( شخص ) میخواهد همه ی حقایق را با آن باورهای پذیرانده  
شده که هیچ ریشه ی عقلی و منطقی ندارند منطبق سازد و ... .  
میگویند مُشت نمونه ی خروار است .

هنگامی که با بررسی معمولی در تاریخ معاصر ایران میبینیم  
**بد سواد**ی و **انحرافات** آنچنان بوده اند که جای دوست و دشمن و خادم  
و خائن عوض شده است و بازماندگان قاجار مانند محمد مصدق با آن  
همه خیانت به ایران و وطن فروشی ، قهرمان ملی ایرانیان ( و به  
ویژه قهرمان **آیت الله بی بی سی** ) شده است ، پس شگفت و عجیب

نیست که ایرانیان نامهای اسکندر و چنگیز و عمر و علی و حسین و دیگر مهاجمان و اشغالگران را بر فرزندان خود می گذارند .  
ولی به گفته ی **ژان ژاک روسو** آزادی در هر حال و هر وضع ملک حقیقی انسان می باشد ، کافی ست شخص خود را بنده ندانسته و اسیر افکار و عقاید دیگران نشود .

به هر روی ، با آنکه **همت و غیرت و وطن پرستی** خاندان **پهلوی** یکبار دیگر پس از قرن‌ها واپس گرایی و عقب ماندگی ، ایران را به **پیشرفت و آبادی و اقتدار** رسانید ولی شور بختانه بدسواد **روشنفکرنماها** و خدمت آنان به بازماندگان قاجاری ( با احزاب **و عنوانها و نامهای** گوناگون مانند محمد مصدق و مریم فیروز و ... ) چنان کردند که سرانجام به هدف شوم خود در سال ۱۳۵۷ رسیدند .  
البته امروزه همگان به دوراندیشی و درایت **محمدرضا شاه پهلوی** پی برده اند که میگفت اتحاد سیاه و سرخ ( یعنی اتحاد مجاهدین خلق و کمونیستها و پیروزی خمینی ) تنها برای ایران شوم نیست و برای اروپا و آمریکا و همه ی جهان نیز ، شوم و مصیبت زا خواهد شد .

پیش از پرداختن به موضوعاتی که بیان خواهیم کرد

(گردآورنده ی این نوشتار)

مانند بسیاری از دیگر ایرانیان و تقریباً همه ی جوانان که پس از انقلاب مجاهدین خلق و کمونیستها در سال ۱۳۵۷ و در جمهوری اسلامی رشد و نمو یافته ایم ،

تنها راه چاره و حل خیانت فاحش انقلابی های سال ۱۳۵۷ را

**بازگشت به ایرانیّت و رنسانس ایرانی**

و

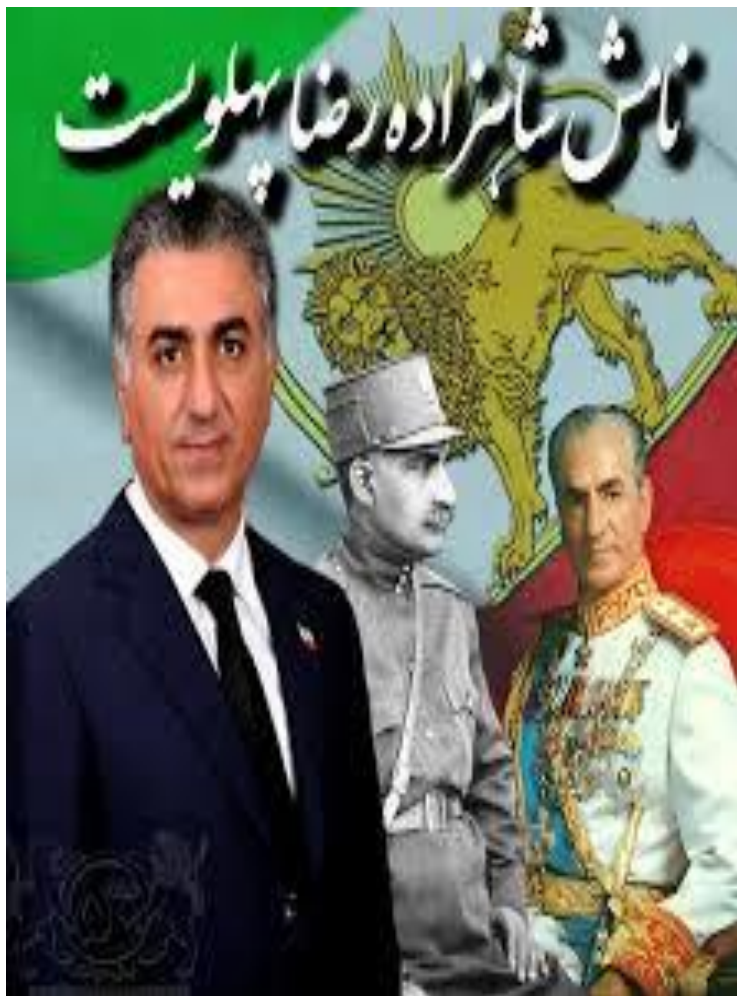
**هم میهن دوستی و انسان دوستی - فارغ از خدا و پیامبران**

میدانم و تنها شخص شایسته برای رهبری و هدایت براندازی

جمهوری اسلامی را

**شاهزاده رضا پهلوی**

میدانم .





## نخستین گام انگلستان در ایران

\*

نخستین گام دولت استعماری انگلستان در ایران ، زمان کمپانی هند

شرقی و **توسط درویش ها** برداشته شد .

\*

تا پیش از صفویه و صفویان ، ایرانیان ، مسلمان سنی و شافعی بودند.

\*

**صفوی ها** دو فرد مشهور را بزرگترین عرفای شیعه ی ایران نامیدند که یکی شاه نعمت الله ولی - زاده ی سال ۷۸۰ خورشیدی - و دیگری حیدر قطب الدین بود . ( وفات در ۶۰۰ خورشیدی )

\*

پس از آن گروههای عارفان شیعه به نامهای **حیدری** ( پیروان حیدر

قطب الدین ) و **نعمتی** ( پیروان شاه نعمت الله ولی ) شکل گرفتند و

البته جنگ و دعواهای بسیار میان آنان پیش آمد که به دعوی

حیدری - نعمتی معروف شدند .

و اما ، دولت استعماری انگلستان در سال ۹۹۰ خورشیدی ( زمان شاه عباس صفوی ) شخصی را به نام **درویش معصوم علی هندی** به ایران فرستاد .

\*

در زمان **شاه عباس بساط خانقاه** ها رونق داشت . هنگامیکه **درویش معصوم علی هندی** به این مجلس خانقاه ها معرفی شد چون شغل او **مجلس آرایبی و درویشی** بود شهرت مجلسی گرفت و به **لقب مجلسی** معروف شد .  
( **درویش معصوم علی هندی** پدر همه ی **مجلسی** های مشهور است )

\*

گرچه صفویان خود را تُرک ( یا همان مغول ) مینامیدند ولی شاهان صفوی در ابتدا طرفدار صوفی ها بودند و شاه اسماعیل صفوی نیز خود را از خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی میدانست و حدوداً ۳۰۰ سال مهر و علاقه به صوفی ها وجود داشت ، تا اینکه شاه عباس صفوی و سپس شاه صفی صفوی حدود ۳۰ سال صوفی کُشی کردند و در زمان **شاه عباس** بود که **درویش مقصود علی هندی** از سپاهان ( اصفهان ) به انگلستان گریخت .

از درویش معصوم علی هندی ، دو پسر در ایران بجا ماند به نامهای

**محمد تقی و محمد صادق** که همان **علامه مجلسی** است .

علامه مجلسی دوم اعتراف میکند و مینویسد که ، علامه محمد صادق

مجلسی بدون ترس به خانقاه ها و مجالس درویش ها رفت و آمد

میکرد زیرا نفوذی و جاسوس شاه عباس در میان صوفی ها

و درویش ها بود .

به هر روی ، پس از خراب شدن بازار و بساط درویشها ،

**درویش معصوم علی هندی** ( همان مجلسی و پدر همه ی مجلسی ها )

به انگلستان گریخت .

ولی درویش معصوم علی هندی دوباره و این بار به نام

**سید مراد هندی** به همراه فرزندش محمد تقی مجلسی برای ماموریت

به عراق مسافرت میکند .

در اینجاست که برای نخستین بار در تاریخ ایران به واژه و

کلمه ی **سید** برمیخوریم .

**سید مراد هندی** ( یا همان **درویش معصوم علی هندی** ) و فرزندش

**درویش محمد تقی هندی** ( یا همان **مجلسی** ) در عراق فقط و فقط به

کار ترویج و گسترش خرافات و دعاها ی مخصوص روز و شب



میپرداختند و در نظر داشتند در همه جای ایران نیز آنرا بیشتر  
گسترش دهند .

**سید مراد هندی** ( همان درویش **معصوم علی هندی** ) در عراق  
۳ پسر داشت بنامهای :

**ابوالمعالی هندی** - **عبدالکریم هندی** - **محمد علی هندی** .

**محمد علی هندی** چونکه در عراق **طبابت** میکرد ، به **حکیم** شهرت  
یافت و همه ی حکیم ها در عراق از فرزندان و نوادگان همین محمد  
علی هندی که فرزند **سید مراد هندی** یا همان درویش **معصوم علی**  
هندی است ، هستند .

**محمد باقر حکیم** در عراق ، از نوادگان **محمد تقی هندی**  
( یا همان **علامه مجلسی** اول ) است .

در زمان شاه عباس صفوی و شاه صفی صفوی خبری از بساط و  
بازارِ درویش ها نبود تا اینکه در زمان شاه سلیمان صفوی ،  
**محمد تقی هندی** همان **علامه مجلسی** و فرزندِ درویش **معصوم علی**  
هندی ، به همراه **ابوالمعالی** و **عبدالکریم** که دیگر فرزندانِ درویش  
**معصوم علی هندی** یا همان **سید مراد هندی** هستند ، به همراه  
مُنشی های آنان به ایران مهاجرت کردند .

سپس توانستند با قدرت و ثروتی که داشتند مدارس اسلامی زیادی بسازند و طلبه های بسیاری را آموزش دهند که ماموریت آنها پخش خرافات و دعا‌های ویژه ی شب و روز بود .

**اما پس از صفوی ها و در زمان نادر شاه افشار**

هیچ صوفی و درویشی به ایران نیامد و خبری از درویش بازی نبود . تا اینکه بار دیگر و در زمان کریم خان زند سر و کله ی نخستین درویش جدید پیدا ، و مدعی میشود که از جانب **درویش علی رضا دکنی** آمده است .

درویش **علی رضا دکنی** ، پیرو شاه **نعمت الله ولی** بود که چند سده پیش از او مُرده بود . درویش علی رضا دکنی میگفت پس از مرگ شاه **نعمت الله ولی** ، پسرش به نام **سید برهان خلیل الله** بجا مانده است و بعدها به **هندوستان** رفته است !

سپس درویش علی رضا دکنی برای خودش تا ۱۱ نسل به تاریخ سازی پرداخته تا به شاه **نعمت الله ولی** برسد .  
اما درویش علی رضا دکنی فرستاده ای بنام **درویش معصوم علی شاه دکنی** داشت .

این درویش معصوم علیشاه دکنی ، نخستین جاسوس درویش انگلستان

در زمان کریم خان زند بود که توانست اطلاعات بسیاری را برای

دولت انگلستان در هندوستان بفرستد .

پس از آن نخستین هیئت بازرگانی انگلستان به ایران وارد شدند

و توانستند بهترین حکم و مجوز را از کریم خان زند بگیرند .

\*

کریم خان زند به این هیئت بازرگانی انگلستان اجازه داد که

هر مقدار زمین رایگان و مجانی بخواهند در اختیار آنان قرار بگیرد

که برای تجارت خانه ی خود ساخت و ساز کنند و هر جا که در سواحل

خلیج فارس مایل هستند میتوانند کارخانه بسازند و میتوانند هر تعداد

توپ جنگی در آنجا مستقر کنند !!!

همچنین در هیچ کجای ایران به اجناس انگلیسی که وارد میشود و

اجناسی که انگلیسی ها از ایران خارج میکنند حقوق گمرکی تعلق

نمیگیرد . ( بشرطی که انگلیسی ها اجناس سایرین را جزو اجناس

خود حساب نکنند و اجازه دهند که دیگر تاجران ، گمرکی بپردازند )

همچنین هیچ مالیاتی برای اجناس فروشی انگلیسی ها وجود ندارد و

نخواهد داشت !!!

**دیگر اینکه** شیوخ و یا حکام بنادر فقط حق دارند ۳ در صد از دولتِ کریم خان زند حقوق گمرکی برای کالاهای صادراتی دریافت کنند .

**تجار و بازرگانان** انگلیسی و **مترجمین و نوکران انگلیسی** در هر جا که مشغول باشند از پرداخت هر گونه مالیات **معاف** ، و زیر نظر انگلیسیها خواهند بود و کسی در کار آنان دخالت نخواهد کرد !!!

در جاهایی که انگلیسی ها هستند **مکانی داده میشود** که مردگان خود را دفن کنند و اگر برای باغ مردگانشان به زمین نیازمند باشند اگر آن زمین **ملک پادشاه** باشد به **رایگان اهدا میشود** و اگر آن زمین مالک دیگری بجز پادشاه داشته باشد تلاش میکنیم با یک قیمت مناسب و عادلانه به انگلیسی ها واگذار شود !!!

و **همچنین** خانه ای که قبلا کمپانی انگلستان آنرا در شیراز دارا بوده ، اینک من آنرا با آب و باغچه که ضمیمه ی آن نیز بوده است به انگلیسیها مُسترد میدارم .

( تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن ۱۹ )

**جلد اول – محمود محمود )**

در ضمن ، ریاست این هیئت بازرگانی انگلیسی را **ویلیام آندرو پرایس** بر عهده داشت .

اما درویش معصوم علی شاه دکنی آنچنان در کارهای کریم خان زند دخالت میکرد که سرانجام **کریم خان زند** او را زندانی کرد .  
البته درویش معصوم علی شاه دکنی تا پیش از زندانی شدنش توانسته بود انواع توطئه ها را انجام دهد و دارای تشکیلات بسیار خوب و منظمی بود .

برای نمونه میگوییم ، هنگامی که **نادر شاه افشار** در خراسان به قتل رسید درویش معصوم علی شاه دکنی زودتر از حاکم شیراز ( **میرزا محمد حسین شریفی** - دایی میرزا محمد کلانتر فارس ) خبر مرگ نادر شاه را شنیده و نقشه ی شورش را کشیده بود .  
در کتاب روزنامه ی **میرزا محمد کلانتر** - به اهتمام و تصحیح **عباس اقبال** - برگ ۲۹ و ۳۰ می نویسد :

میرزا محمد کلانتر با ۲ هزار تن سواره و پیاده به قصد رساندن خبر مرگ نادر شاه افشار ، از سمت قصرالدشت وارد شیراز شدند .  
در هنگام ورود برایم روشن و مشخص شد که محمد خان **شاطر باشی** ناپاک توسط محمد علی **بیگ گرجی** و **درویش هندی** معصوم علی شاه دکنی ناپاک قصد شورش دارند ( یعنی از مرگ نادر شاه خبر داشتند )  
و با سرکردگان ازبک و افغان چنین نقشه دارند که به عزم ضیافت و

میهمانی آنها را و جناب بزرگوارم میرزا محمد حسین شریفی ( کلانتر  
وقت شیراز و دایی میرزا محمد کلانتر ) و همه ی بزرگان شیراز و  
اعیان سپاه **قزل باش** را کشتار همگانی ( و قتل عام ) کنند .  
به هر روی ، نقشه فاش میشود و گرچه **کریم خان زند** تعدادی را کشت  
ولی هرگز از ترس انگلیسی ها **جرات نکرد** درویش معصوم علی شاه  
**دکنی را بکشد** .

اشاره ای نیز کنیم که معصوم علی دکنی توانست به کمک انگلستان ،  
**فراماسیونری ها** را در ایران به راه اندازد . **محمد مصدق** و برادر  
نانتی اش **احتشام الدوله** ( رئیس مجلس استبدادی محمد علی شاه  
قاجار ) جزو فراماسیونرهای ( لژ فرانسوی در ایران بودند که  
**انجمن آدمیت** نام داشت . محمد علی میرزا معروف به شاهزاده علی  
خان ( **پدر عباس اسکندری** مدیر **نخستین روزنامه توده ای** ها بنام  
**روزنامه سیاست** ) از موسسان **انجمن آدمیت** و **عموزاده ی**  
ناصرالدین شاه قاجار بود . **خانقاه صفی علیشاه** در تهران یکی از این  
انجمن های فراماسیونری بود و پدر آیت الله **خمینی** نیز یکی از اعضای  
این انجمن ( **خانقاه صفی علی شاه** ) در تهران بود .  
( کتاب **خاندان امام خمینی** - نوشته ی استاد مهدی شمشیری )

## پیدایش آزلی ها و بهایی ها

پس از اعدام **سید علی محمد باب** ( ۱۲۲۹ خورشیدی ) دو نفر از شاگردان و یا کارمندان **میرزا آقا خان نوری** ( دومین صدر اعظم ناصرالدین شاه ) به نام **میرزا یحیی صبح آزّل** و دیگری به نام **حسین علی بهالّله** مذهبی را بنام **آزلی** درست کردند که نسبتاً خوب و زیاد گسترش داشتند و البته سپس به عثمانی ( یا ترکیه ی امروزی ) رفتند

**حسین علی بهالّله** ابتدا آزلی بود و برای برادرش **میرزا یحیی صبح**

آزّل تبلیغ میکرد ولی پس از مدتی **بهابیت** را درست کرد .

**میرزا یحیی صبح آزّل** فردی خوش سیما و از مادری گُرجی و زیبا

زاده شده بود و برادرش **حسین علی بهالّله** از مادری شمالی

( از شهر نور ) زاده شد .

**آزلی** ها در ایران پیشرفت خوبی داشتند ، و البته خدمات بسیاری نیز

در ایران انجام دادند .

اولین مدرسه های جدید را در ایران ، دولت آبادی ها ساختند .

بانوی فقید صدیقه دولت آبادی مدارس دخترانه را ساخت و **میرزا**

**یحیی دولت آبادی** نیز چند مدرسه ی پسرانه ساخت .

ولی همیشه و همواره **هدفشان ایجاد حکومت اسلامی** در ایران بود .

**میرزا یحیی صبح ازل** دو داماد بنامهای **میرزا آقا خان کرمانی**

و **شیخ احمد روحی** داشت .

هر دوی اینها **آزلی** ، و در استانبول ( عثمانی ) عضو هیئتی بودند که

به ریاست **سید جمال الدین اسدآبادی** تشکیل شده بود .

( اینها از مشاوران **سید جمال الدین اسدآبادی** بودند )

**سید جمال الدین اسدآبادی** با اینکه خودش هیچ دینی نداشت ولی

بشدت **آزلی** ها را پشتیبانی و تقویت میکرد .

کسان دیگر مانند **خبیرالملک** و **میرزا رضا کرمانی** - که البته **آردایی**

بود و کرمانی نبود و کسی است که ناصرالدین شاه قاجار را ترور کرد

- و یا مجتهد **شیخ هادی** - نیز **آزلی** بودند .

به هر روی ، **آزلی ها** تصمیم داشتند توسط **سید جمال الدین اسدآبادی**

یک **انقلاب اسلامی در ایران انجام دهند** ( به مانند انقلاب اسلامی

۱۳۵۷ ) و آشکارا و علنی آنرا به پیش می بردند .

در این هنگام **سید جمال الدین اسدآبادی** به دعوت ناصر الدین شاه

قاجار به تهران وارد شد اما هر شب بر علیه ناصر الدین شاه

سخنرانی میکرد .



سرانجام ناصر الدین شاه دستور داد او را دستگیر و تبعید کنند .  
اما سید جمال الدین اسد آبادی در شاه عبدالعظیم بست نشست  
( و اعتصاب کرد ) ولی به سخنرانی بر علیه ناصر الدین  
شاه قاجار نیز ادامه داد .

در همین هنگامه ها ، قرار بود که حاج شیخ هادی دولت آبادی  
( پدر میرزا یحیی دولت آبادی ) جانشین میرزا یحیی صبحِ ازل شود .  
حاج شیخ هادی دولت آبادی اگرچه به عنوان زیارت ولی در اصل به  
قصدِ شورش و بر پا کردن انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی ،  
به همراه حدودا یک هزار تن از پیروانش از اصفهان به  
شاه عبدالعظیم آمدند و بیرون از شهر چادر زدند .  
اما از آنجا که ناصر الدین شاه می‌دانست سید جمال الدین اسد آبادی  
هیچ دینی ندارد و از دلاک های حمام شنیده بود که **خُتنه نشده** هم  
هست دستور داد سید جمال الدین را از شاه عبدالعظیم بیرون بیاورند .  
ولی سید جمال اسد آبادی مقاومت کرد و خواست مردم را تحریک کند  
و شروع کرد به فریاد زدن که وا اسلاما وا خدایا وا زهرا ، دارند  
فرزند زهرا را به خاک و خون میکشند .

در این هنگام ماموران دولت **شلوار او را در میان مردم پایین کشیدند** و ختنه نبودن سید جمال الدین اسد آبادی مانند ریختن آب یخی بر روی طرفدارانش بود . سپس سید جمال الدین اسد آبادی بدون شلوار و با یک پتو روی او سوار بر خر به استانبول فرستاده شد .

البته سید جمال الدین اسد آبادی **انتقامش را گرفت** و میرزا رضا کرمانی ( که آردایی بود ) را برای ترور ناصرالدین شاه فرستاد و او را به قتل رساند . میرزا یحیی دولت آبادی ، پسر شیخ هادی دولت آبادی و جانشین میرزا یحیی صبح آزل بود ولی چون راه پدر را ادامه نداد **بهای** ها جای آزلی ها را گرفتند و آنرا گسترش دادند . آزلی ها در اوضاع سیاسی و تغییرات سیاسی در ایران شریک بودند و میرزا یحیی دولت آبادی در کتابش ( حیات یحیی - جلد دوم ) شرح میدهد :

من برای اینکه درخواستهای معترضان در شاه عبدالعظیم و قم و سفارت عثمانی را به مظفرالدین شاه برسانم به نزد سفیر عثمانی رفتم که درخواستها را به ایشان بدهم و ایشان نیز آن را به شاه برساند خوشبختانه سفیر عثمانی جلسه داشت من هم دو تغییر در آن درخواستها دادم . یکی بند چهار که درخواست بنای عدالتخانه ( یا دادگستری ) در هر استان بود را گنجاندم ، و دیگری این بود

که کلمه ی **سادات** را ( **اجبارا** ) به کلمه ی **مردم** تغییر دادم .

چونکه **از طرف دولت به آخوندها و سیدها** و عده ای دیگر **مستمری** داده میشد و به ازای هر ۱ تومان **مستمری** ۱۰ شاهی مالیات کم میشد و **سادات** و **آخوندها** از این مالیات ناراضی بودند و چون **شرط** **سفیر عثمانی** این بود که درخواستها شخصی و خصوصی نباشد من نیز کلمه ی **سادات** را به کلمه ی **مردم** تغییر دادم .

به هر روی ، درخواستهای بی ارزش معترضان پذیرفته میشود و تنها درخواست ارزشمند ، **تاسیس عدالتخانه** بود که سرانجام بعدها پایه ی مشروطیت شد . درخواستهای معترضان این بود :

**برداشتن عسگر گاری چی** در راه قم ، که نماینده ی گاری چی ها و درشکه چی ها و مسافرپر و کالاپر در راه قم بود .

**برگرداندن مدرسه ی خان مروی** به حاج شیخ مرتضی آشتیانی .

برگرداندن حاج میرزا محمد کرمانی

( که بخاطر ماجرای قند در کرمان فلک شده بود ) .

**اجرای قانون اسلام** در مورد آحاد و افراد جامعه و مردم .

( یعنی **حکومت اسلامی** به مانند حکومت اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ **میخواستند** )

برکناری **مُسیو نوز بلژیکی** از ریاست گمرک خانه .

برکناری **علالدوله** از حکومت تهران .

**کم نکردن مالیات سیدها و آخوندها** از حقوق مُستمری دولت

( از هر تومان حقوق مستمری سیدها و آخوندها ۱۰ شاهی مالیات

کم میشد )

و همچنین بخاطر تحسن هایی که در شاه عبدالعظیم و قم و سفارت

عثمانی شده بود نیز **عین الدوله** - صدر اعظم - **مجبور به استعفا** ،

و **مُشیرالدوله** صدر اعظم مظفرالدین شاه شد .

به هر روی ، در تاریخ ۱۴ ماه اُمرداد ۱۲۸۵ خورشیدی مظفرالدین

شاه ، **مشروطیت را پذیرفت** و فرمان مشروطیت را اینگونه صادر کرد

:

جناب اشرف صدر اعظم ، از آنجا که حضرت باریتعالی ، سررشته ی

ترقی و سعادت ممالک محروسه ی ایران را به کف کفایت ما سپرده

است ! و **شخص همایون ما** را حافظ قاطبه ی اهالی ایران و **رعایای**

صدیق خودمان قرار داده است ، لهذا درین موقع رای و اراده ی

همایون ما به آن تعلق گرفت که برای رفاه و امنیت قاطبه ی اهالی

ایران و تشدید و تایید مبانی دولت ، اصلاحات مُقتضیه به مرور در

دولت و اداره ها به موقع اجرا گزارده شود .

چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی ، از منتخبین شاهزادگان و  
علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و مالکین و تجار و اصناف ، به  
انتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافه ی تهران تنظیم و تشکیل شود  
که در سهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه ، مشاوره و مذاقی  
لازم را بعمل آورده و به هیئت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که  
برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازمه را  
بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان ، عواید خود را در خیر دولت  
و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه ی اهالی مملکت  
به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به  
صحه ی همایونی مؤشع و به موقع اجرا گذاشته شود .

بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این  
مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضاء منتخبین  
از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحه ی ملوکانه رسیده  
و به عون الله و تعالی این مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل  
مانست افتتاح و به اصلاحات لازمه ی امور مملکت و اجرای شروع  
مقدس شروع نمایند و نیز مقرر میداریم که دستخط مبارک را اعلان و

اعلام و منتشر نمایید تا قاطبه ی اهالی از نیاتِ حسنّه ی ما که تماما راجع به ترقی دولت و ملت ایران است مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگویی این دولت و این نعمتِ بی زوال باشد .

( چهاردهم **أَمْرَداد** ۱۲۸۵ خورشیدی )

\*

سپس چونکه مظفرالدین شاه زمانی فرمان مشروطه را امضاء کرد که رو به مرگ و در حال مرگ بود ، سریعا و بلافاصله قانون انتخابات نمایندگان مجلس ، و قانون تشکیل نخستین مجلس شورای ملی را درست کردند .

البته قانون تشکیل مجلس و انتخاب نمایندگان مجلس ، بدترین

قانون بود و **اصلا اجرا شدنی نبود** .

حتا **سمیع الدوله** ( نخستین رییس همین مجلس شورای ملی ) مینویسد که هیچ کجای ایران نظامنامه را نفهمیده اند و آن را اجرا نکرده اند .

\*

و اما چون طبق نظام نامه ، **ارمنی ها و یهودی ها** نماینده نداشتند چند نفر مسلمان در تلگرافی به آیت الله سید محمد **طباطبایی** نوشتند که ما ارمنی ها نماینده نداریم و تعدادی نیز در تلگرافی دیگر به آیت الله

**بهبهانی** خودشان را به دروغ یهودی معرفی کردند و گفتند در مجلس

نماینده نداریم و از شما ( دو آیت الله ) خواهش میکنیم که در

( نخستین ) مجلس شورای ملی **نماینده ی ما ارمنی ها**

**و یهودیان باشید !!!**

بدینگونه آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی رشوه گیر ( مانند ملا

کاظم خراسانی در عراق ، و اکثر ملاها که رشوه گیران ماهری بوده و

هستند ) نماینده ی ارمنی ها و یهودی ها در مجلس ملی شدند !

ولی **نکته ی بسیار مهم این است** که گرچه قانون تشکیل مجلس و

نمایندگان مجلس خیلی بد و مسخره بود ، اما بیشترین اعضای همین

مجلس نوپا ، تحت تاثیر احساسات ملی گرایی و آزادی خواهی بودند

و میتوان گفت بهترین ( و یا از بهترین ) نمایندگان مجلس

در سراسر دوران مشروطه بودند .

ایرانیان ( و نمایندگان همین مجلس ) در همان مدت کوتاه و تحت

احساسات آزادی خواهانه ، قانون اساسی را بنابر ۵۱ اصل نوشته و

در تاریخ هشتم دی ماه ۱۲۸۵ خورشیدی به توشیح ( و امضاء )

مظفرالدین شاه قاجار رساندند .

چند روز پس از آن مظفرالدین شاه مُرد و همین مجلس ، متمم قانون اساسی را نوشت و آن نیز در تاریخ پانزده مهر ۱۲۸۶ به امضاء **محمدعلی شاه قاجار** رسید . اما عمر این مجلس طولانی نبود و خیلی زود محمدعلی شاه و مجلس با یکدیگر مشکل پیدا کردند .

چونکه نمایندگان آزادی خواه مجلس شورای ملی زود و سریع کارهایی را انجام داده بودند و قوانینی را به امضاء رساندند که بر خلاف میل و خواسته ی محمدعلی شاه قاجار بود .

برای نمونه این قانون که میگوید :

از این به بعد وزیران ، **تحت مسئولیت شاه نیستند** و مجلس بجای شاه مسئولیت وزیران را بر عهده میگیرد و مجلس شورای ملی مسنول وزیران است .

و یا **قانونی** که میتواند **بودجه** را **تعدیل** کند ، و یا **قانونی** که برای **جلوگیری** از دزدیهای مُستوفی ها ( یا همان فرماندارها ) و مشاوران مالی یا همان حسابدارهای داخلی تصویب شد و به امضاء رسید .  
( البته در دوره ی دوم مجلس ، مشاوران مالی خارجی نیز

استخدام شدند )

به هرحال میتوان گفت که مجلس توانست خدماتی را انجام دهد .



و اما درباره ی آن قوانین اساسی باید بگوییم که بسیار مترقی و خوب بودند و تقریباً با الهام از قانون اساسی کشورهای اروپایی و به ویژه فرانسه نوشته شده بود و به جز مواردی مانند اینکه میگوید :  
باید روحانیون نظاره گر قانون باشند که آیا این قوانین مجلس مطابق با قانون شرع و مذهب است یا خیر ، و یا یکی دو اشتباه کوچک دیگر در آن ، قانون مجلس شورای ملی مترقی و خوب بود .  
اما گرچه این قوانین بسیار خوب بودند ولی برای مردم و جامعه ی مذهبی و بی سواد ایران که حتی معنی مشروطه را نمیدانستند و در هر گوشه ی ایران خودمختار بودند ، نتوانست کارساز و چاره ساز شود .  
به هر روی ، در همین مدت کوتاه با افزایش مخالفت‌های محمد علی شاه با مجلس شورای ملی ، مجلس ملی توپ باران شد و تعدادی از نمایندگان در تهران و دیگر شهرها کشته و زندانی شدند .  
سپس محمد علی شاه قاجار محل فرمانروایی اش را به باغ شاه انتقال داد و در باغ شاه نیز تعدادی را به زنجیر و چوبه ی دار کشانید .  
پس از آن اعلام کرد که خودش قانون مشروطه را مینویسد و خودش نیز مجلس شورا تشکیل میدهد !

کسانی که **طرفدار** محمد علی شاه و **تعطیلی مجلس شدند** و از مجلس ساختگی محمد علی شاه پشتیبانی کردند به طرفداران **استبداد** **محمد علی شاهی** مشهور شدند .

پس از توپ باران مجلس شورای ملی ، محمد علی شاه قاجار ۹۰ و اندی تن از طرفداران وفادار و سرسخت خودش را در آن مجلس گماشت .

**مصدق السلطنه** ( محمد مصدق ) نیز از جمله مشهورترین شخص وفادار به **استبداد محمد علی شاه** بود .

محمد مصدق ( یا همان مصدق السلطنه ) و خاندانش از بزرگترین طرفداران استبداد محمد علی شاهی بودند ، مانند عبدالحسین میرزا **فرمان فرما** که **برادر زن** مظفرالدین شاه و **دایی** محمد مصدق نیز بود .

( در کتاب تاریخ مشروطیت - نوشته ی **احمد کسروی** - و کتاب تاریخ مشروطیت از دکتر **مهدی ملک زاده** و دیگر کتابها نیز توضیح داده شده است )

به هر روی ، پس از نوروز ۱۲۸۸ و به توپ بستن مجلس شورای ملی ، دوران خوش مصدقی ها و جولان دادن آنها آغاز شده بود . در سراسر ایران خان ها و حاکمین سراسر ایران اگر هر گونه آزادی

خواهی را می دیدند آن را سرکوب میکردند .

برای نمونه **فرخی یزدی** ( شاعر ، آزادی خواه و سپس **کمونیست** ) را

بخاطر شعر تندی که البته بدون توهین و بد و بیراه بود به دستور

**ضیغم الدوله** قشقایی حاکم یزد لبهای فرخی یزدی را با نخ و

سوزن دوختند به زندان انداختند .

( البته **آزادی خواهان** ، او را **از زندان فراری و نجات دادند** )

به هر حال اوضاع مجلس های شورای ملی در زمان قاجارها

اینگونه بود :

**مجلس اول** که به دست محمد علی شاه توپ باران و بسته شد .

در **مجلس دوم** ، انتخابات که دو مرحله ای ( یا دو درجه ای ) بود

نمایندگان در مرحله دوم انتخاب میشدند .

البته این مجلس دوم نیز بخاطر فعالیت های دولت روسیه منحل شد .

**مجلس سوم** در هنگام جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط

روسیه و انگلستان بود .

وقتی روسیه به ایران اولتیماتوم داد که قشون روسیه را از قزوین به

تهران خواهد آورد ، نمایندگان مجلس سوم به سپاهان ( اصفهان )

مهاجرت کردند که مجلس و پایتخت را به اصفهان یا شیراز جابجا

کنند ولی احمد شاه قاجار در تهران ماند و مهاجرت نمایندگان مجلس

شکست خورد و مجلس سوم نیز منحل شد .

البته میان مجلس اول و مجلس دوم و مجلس سوم فاصله های زمانی

پیش آمد که به **دورانِ فترت** مشهور است .

مجلس دوم یکسال و چهار ماه پس از سرنگونی مجلس اول تشکیل

شد و مجلس سوم نیز سه سال پس از سرنگونی مجلس دوم تشکیل

شد و البته خود دولت هیچ تمایلی به تشکیل مجلس نداشت .

اما **مجلس چهارم** که در زمان قرارداد ۱۹۱۹ **وثوق الدوله** بود مجلس

کاملاً ساکتی بود و هم رونامه ها و هم مردم را سکوت فرا گرفته بود .

برای قرارداد وثوق الدوله ( ۱۹۱۹ ) رشوه های بسیاری به افراد

گوناگون داده شده بود ولی رشوه ای که **سید حسن مدرس**

( رشوه گیر قهار ) و وثوق الدوله و **نصرت الدوله فیروز**

( شوهر خواهر **مصدق** ) گرفته بودند ( و افشا شد )

بیشتر به چشم میخورند .

سید حسن مدرس **ابتدا** با وثوق الدوله همراهی و او را پشتیبانی کرد و

هنگامی که **صمصام السلطنه** حاضر نمیشد از پست نخست وزیری

کنار برود سید حسن مدرس سر دسته طرفداران وثوق الدوله

و مخالف صمصام السلطنه شد .

اما هنگامی که مدرس پی بُرد رشوه ای که وثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز از انگلستان گرفته اند بسیار بوده است ولی به او مبلغ اندکی پرداخت شده است به مخالفت با وثوق الدوله پرداخت .

پس از آن کاملاً افشا شد که سید حسن مدرس چه مبلغ و چگونه از نصرت الدوله فیروز دریافت کرده است .

والبته در زمان **رضا شاه بزرگ** چونکه رضا شاه رشوه ای نبود مدرس از مخالفان رضا شاه شد .

به هر حال سید حسن مدرس بخاطر فعالیت‌هایش به خاش در سیستان تبعید شد و در آنجا به مرگ طبیعی مُرد .

## پول پرستی بیمارگونه ی احمد شاه قاجار

\*

گرچه ننگِ سلسله ی قاجار بر ایرانیان آشکار است ، ولی خیلی کوتاه

و بنا به اسناد و مدارک وزارت خارجه ی انگلستان به فساد و پول

پرستی بیمار گونه ی احمد شاه قاجار میپردازیم .

**احمدشاه** کاملاً خودش را در اختیار انگلستان گذاشته بود و به همین

خاطر **ماهانه ۱۵ هزار پوند** بعنوان **حقوق از بریتانیا دریافت میکرد** .

لُرد **جورج کُرژن** وزیر امور خارجه بریتانیا در نامه ای به **هرمان**

**نورمان** سفیر انگلستان در تهران پیشنهاد میدهد که این حقوق

ماهانه ی احمد شاه را قطع کنیم .

اما نورمان در سند شماره ۴۸۵ - جلد ۱۳ - اسناد وزارت خارجه

انگلستان سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ به کُرژن چنین پاسخ میدهد :

تا زمانی که احمد شاه قاجار رضایت بخش باشد باید کمک مالی

۱۵ هزار پوند بعنوان حقوق ماهانه ادامه یابد .

احمد شاه قاجار خود را کاملاً در اختیار ما قرار داده است و مصمم

است با روش عجیب خود ، با ما کار کند .

بهترین روشِ نگهداری احمد شاه در همین حالت روحی است که هر قدر پول بتوانیم به او بدهیم و یا اینکه برای او فراهم سازیم ، زیرا این چیزی است که او بیش از هر چیز در دنیا دوست دارد .

تا زمانی که او بر تخت شاهنشاهی قرار دارد همکاری او برای پیشرفت سیاست ما ضروری است و اگر ما در موضوع پول ، احمد شاه را ندیده بگیریم ، رنجش او را بدست می آوریم .

نورمان در گزارشی دیگر بصورت تلگراف  
( به شماره ۳۷۸ - ۱۳ ژوئن ۱۹۲۰ )  
به گُرژن وزیر خارجه بریتانیا مینویسد :

احمد شاه بی نهایت به پول علاقه مند است و در هر اجازه ای که به نخست وزیر داده است ، صحبت را به موضوع پول کشانده است و ...

دکتر **جواد شیخ الاسلامی** استاد دانشگاه و مترجم ۲ جلد از اسناد وزارت خارجه انگلستان مربوط به سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ و نویسنده ۲ جلد درباره ی سیمای احمد شاه قاجار، رشوه گرفتن احمد شاه قاجار را به خوبی توضیح داده است و میگوید :

غریزه پول پرستی احمد شاه قاجار که ویژگی اجدادش نیز بوده ، به نحوی مُزمن در تار و پودش وجود داشت که نه تنها رشوه های کلان

دریافت میکرد بلکه حتی کالا احتکار میکرد و آنها را به قیمت کلان  
به فروش میرسانید .

\*

احمد شاه مقامی بالاتر از کشور ایران برای پول قائل بود و آنچنان  
استادِ احتکار و گران فروشی شده بود که مردم به احمد شاه قاجار  
لقبِ **احمدِ عَلاف** داده بودند . اما **دیگر نکته ی مهم** این است که **محمد**  
**مصدق** در بسیاری از این احتکارها و معاملاتِ غلات در زمان قحطی  
و مرگ و میر در ایران ( به سال ۱۲۹۷ خورشیدی ) در کنار احمد شاه  
قاجار نشسته بوده و او را تمجید میکرد است .

( دکتر مهدی مَلک زاده - تاریخ انقلاب مشروطه ی ایران - کتاب ۷ -

صفحه ۱۶۶۲ - دکتر مهدی **ملک زاده فرزند مَلک المتکلمین**

پیشوای **مشروطه** بود که کشته شد )

در سال ۱۲۹۷ خورشیدی نه تنها قحطی جان مردم را میگرفت بلکه  
بیماری حصبه نیز در تهران فقط روزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر را میکشت  
مردم از گرسنگی ، خُرده چرم کهنه و گوشت سگ و الاغ و هر  
حیوان که میدیدند میخوردند .



در برخی شهرها موردهایی بود که گوشت انسان خورده شده بود .

در این قحطی و مرگ و میر ، **مستوفی الممالک** بجای

و ثوق الدوله رییس وزرا میشود .

آقای **کیخسرو شاهرخ** مامور خرید گندم برای دولت مینویسد :

آقای مستوفی الممالک نامه ای مفصل به من نوشتند که ۳ روز است

هیچ غله ای وارد انبار نشده و به نانوايي ها نرسیده است و اگر

تا فردا غله تهیه نکنیم غوغایی خواهد شد .

من که خبر نداشتم و تعجب کرده بودم گفتم چرا بمن خبر ندادید ؟

بهر حال من از جریان انبار خبر نداشتم و فقط خریدن و تحویل دادن

غلات کارم بود و از هر جا و از تاجر آنچه بود را خریدم

ولی کافی نبود .

چون سراغ داشتم **احمد شاه قاجار** در انبار زیاد گندم دارد و قبلا ۲ بار

گندم از او خریده بودم فورا به **فرح آباد** ( وصل به دوشان تپه ) رفتم و

با آقایان موثق الدوله وزیر دربار اسدالله میرزا شهاب الدوله و رییس

تشریفات و صاحب اختیار رییس دفتر ، وقت شرفیابی خواستم و

شرفیاب شدم و از احمد شاه برای خریدن فوری گندم درخواست کردم

و بسیار از قحطی و مصیبت و مرگ و میر مردم گفتم .

اما احمد شاه ( **علاف** ) پس از شنیدن همه ی ناله های من

با بی تفاوتی پرسید **خرورای چند** ؟

از شرح اینکه کیخسرو شاهرخ میگوید احمد شاه قاجار گندمهای مسموم و خراب را به ما فروخت و ۲ بار بابت همین گندمهای خراب ( با فریب و حقه ) از ما پول گرفت پرهیز میکنیم و خیلی کوتاه به ویژگی شخصی و روانی احمد شاه قاجار میپردازیم .

\*

ژنرال **ادموند آبرون سایید** در کتاب خاطراتش

( به ترجمه ی **بهروز قزوینی** در برگ ۵۱ و ۵۰ ) میگوید :

احمد شاه قاجار مردی چاق و عصبی و لرزان است و نمونه ی یک انسانِ درهم و شکسته در مقامی به این اندازه ، چقدر دردناک است .

او میخواست توسط پیکِ ما سکه های نقره تومان ایرانی

( که به اندازه سکه ۵ فرانکی فرانسه بود )

را به ارزش نیم میلیون لیره ی استرلینگ

به بغداد و سپس بصره و هندوستان بفرستد .

دکتر **مهدی ملک زاده** نیز میگوید :

به عقیده ی من ( که پزشک هستم ) چون غدد داخلی بدن احمد شاه

قاجار خوب کار نمی‌کرد به همین دلیل در سن جوانی به گونه ای چاق شده بود که قادر به راه رفتن نبود و دماغ و اعصابش بطور طبیعی کار نمی‌کرد . افکار مالیخولیایی پیدا کرده بود و دچار وسواس شده بود

-

فکر و روحش دچار ترس و وحشت و سوء ظن و حرص مال شده بود و به همین کسالت جسمی و روحی در سن ۳۳ سالگی از پای در آمد .  
( تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - کتاب ۷ دکتر مهدی ملک زاده )

\*

حتا حسین مکی معروف به حسین کذاب ( حسین دروغگو )  
که مُخلص قاجارها و دشمن پهلوی بود نیز اعتراف کرده است که احمد شاه علاف بیش از حد ترسو و وسواسی بود .  
در آخر فقط اضافه میکنیم که احمد شاه چنان حریص پول بود که حتا برای اقامتش در هتل ( در فرانسه ) پول پرداخت نمی‌کرد و بابت تبلیغ نامش ، مجانی و رایگان اقامت میکرد .

## رضا شاه بزرگ (پهلوی)

در تاریخ ۱۱ آبان ۱۲۹۸ خورشیدی رضا خان میر پنج (سرتیپ) همراه ۲ شاهد به اداره ی سِجِل احوال (یا ثبت احوال) رفت و فرم شناسنامه را پُر کرد و نام خانوادگی **پهلوی** را برگزید و سِجِل (یا شناسنامه) دریافت کرد.

نام: آقای **رضا خان**.

نام خانوادگی: **پهلوی**.

مشهور به: رضا خان میر پنج (سرتیپ)

خوب است بدانیم که فرمانده ی کل قزاق های روسیه درجه ی کلنل داشت ولی درجه ی رضا خان **میرپنج** (یا سرتیپ) و بالاتر از درجه ی کلنل بود. مسلماً رضا خان با دانش و باسواد بود.

سن: ۴۴ سال.

متولد: ۲۳ **اسپند** سال ۱۲۵۴ (آرشیو ثبت احوال ایران) -

به اشتباه در بسیاری کتابها زاده شدن رضا شاه

۲۴ اسفند ۱۲۵۶ نوشته شده است.

محل تولد: **آلاشت** در سواد کوه **مازندران**.

شغل : میر پنج قزاق

( یا همان سرتیپ قزاق - بالاترین درجه ی ارتش در آن زمان )

نام مادر : **نوش آفرین**

( پس از فوت پدر رضا خان ، مادر به همراه فرزندش به تهران آمد )

نام پدر : مرحوم **عباس علی داداش بیگ** .

شغل پدر : **یاور** ارتش ( یا همان **سرگرد** ) در سواد کوه .

سن پدر : ۶۵ سال .

محل تولد پدر : آلاشت ، **سواد کوه** ، مازندران .

پدر رضا شاه ( عباس علی داداش بیگ ) در شیرخوارگی رضا شاه ،

فوت میکند .

نام پدر بزرگ رضا شاه : **مراد علی سلطان**

( در جنگ هرات کشته شد )

نام عمو : **چراغ علی** .

بیشتر گمان همگانی این است که سال ۱۳۰۴ خورشیدی در ایران

شناسنامه پدید آمده است . ولی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی هیئت

دولت وثوق الدوله یک تصویب نامه گذراند و شناسنامه یا سِجِل

احوال درست شد .

*"One who has carved his name in the history of nation making."*



His Imperial Majesty Reza Shah Pahlavi,  
Shahanshah of Iran

## معجزه در ایران

### چگونگی به قدرت رسیدن رضا شاه پهلوی

در سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی کودتایی صورت گرفت .

سید ضیاء الدین طباطبایی نخست وزیر شد و رضا خان پهلوی به

ریاست وزارت دفاع رسید .

\*

هنگامی که قرارداد ننگین ۱۹۱۹ با مخالفت شدید افکار عمومی روبه

رو شد و امیدی به تصویب آن در مجلس ملی نبود ، وثوق الدوله راه

حلّ اجرای این قرارداد ننگین را کودتا دانست تا دولت جدید بتواند مواد

اساسی قرارداد ۱۹۱۹ را به مرحله اجرا درآورد و سپس مستشاران

مالی و نظامی انگلیسی سریعاً مشغول به کار شوند و به نحوی از

شروع بکار مجلس چهارم نیز جلوگیری شود .

\*

علی دشتی در کتاب پنجاه و پنج ( ۵۵ ) میگوید :

آنگونه که شنیده ام این فکر نصرت الدوله فیروز بود که با

شتاب از فرنگ به ایران آمده بود ولی سید ضیاء الدین طباطبایی

( مدیرروزنامه ی رعد ) که با وزیر مختار انگلستان دوست و محرم

بود ( و طرح قرارداد ۱۹۱۹ را با یکدیگر ریخته و به وثوق الدوله تقریبا تحمیل کرده بودند ) پیشدستی کرده و خود سید ضیاءالدین جانشین نصرت الدوله فیروز شد و از همین روی پس از دریافت فرمان نخست وزیری ، اقدام به لغو قرارداد کرد و راه ارتباط با دولت شوروی را باز کرد .

اما کودتا به دست افسری انجام شد که با طرز فکر همه ی آنها و حتا نخست وزیر ( ضیاءالدین ) مخالف بود .

کودتا بدست رضا خان میرپنج صورت گرفته بود و او خود را در این ماجرا انداخته بود برای اینکه تنها نیروی نظامی ایران را از چنگ افسران روسی نجات دهد و بر آن فرماندهی کند .

رضا خان از افسران خارجی بدش می آمد و میگفت ایران باید بدست ایرانی اداره شود .

به همین روی پس از اندک زمانی که به وزارت جنگ رسید افسران و نیروهای خارجی را از ژاندارمری و شهرباتی بیرون کرد .

هنگامیکه رضا خان پهلوی کودتا کرد ایران لشکر نداشت و فقط دو لشکر خارجی در شمال و جنوب ایران وجود داشت .



یکی لشکر قزاق ها تحت افسران روسی و دیگری لشکر انگلستان بنام پلیس جنوب ایران و ( متشکل از سیکهای هندی ) تحت نظر افسران انگلیسی بودند .

ولی پس از آن کودتا رضا خان ارتش ایران را برپا و نوین ساخت .

\*

و اما درباره ی کودتا چون سید ضیاءالدین خوش نام نبود و کابینه ی دولت او را کابینه ی سیاه نامیده بودند و اعتبار نامه ی چند تن از همکارانش ( مانند دادگر و سلطان محمد عامری ) رد شده بود ، رضا خان پهلوی ناچار شد اعلامیه ای بدهد و خود را عامل کودتا معرفی کند . در آن اعلامیه ، رضا خان ( وزیر جنگ ) این نکته اساسی را گوشزد کرد که کودتا از جانب او صورت گرفته است و یک عمل میهن پرستانه بوده است و کار سیاست بافان و همکاران بیگانگان نیست .

گرچه این اعلامیه در محیط سیاست بافان تهران واکنش خوبی نداشت ولی نفس ها را در سینه ی کسانی که میخواستند کودتا را منفور جلوه دهند و برای خودشان نیز وجهه ای به دست بیاورند خفه کرد . به هر روی ، چونکه سید ضیاء الدین در راس کودتا بود و همگان او را

مزدور استعمار انگلستان میدانستند این کودتا با بدبینی بسیاری  
روبرو شده بود .

**سیاست دولت انگلیس** در قرن نوزدهم این بود که موجودیت و استقلال  
**یک ایران بسیار ناتوان** و ضعیف را نگه دارد تا از رخنه و توسعه  
طلبی روسها در خلیج فارس و هندوستان جلوگیری شود .  
به هر روی ایران در معاهده ی ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس تقسیم  
شده بود و با وجود دولتمردان و سیاست بافانِ خائن ، در میان آزادی  
خواهان و حتی مردمان بیطرف نیز نسبت به کودتا هیچ امید و خوش  
بینی نبود . به ویژه اینکه کودتا به دست یک افسر قزاق انجام شده  
بود و مردم او را نمیشناختند .

حتا پس از سقوط کابینه ی سید ضیاء این بد بینی وجود داشت چونکه  
**مجری کودتا هنوز بر جای بود و کسی جرات نداشت او را کنار بزند و**  
**رضا خان پهلوی خود دولتی شده بود در دولت ، و دست به کارهایی**  
**زده بود که دولت در آن زمان توان انجامش را نداشت و اصولا در**  
**عُرف سیاست آنروز نیز معمول و متداول نبود .**

مانند سپردن درآمد امتیاز تریاک **فقط به قزاق خانه و قطع نشدن حقوق**  
**ماهانه ی نظامی ها ، در حالیکه دیگر مستخدمین دولت دو ماه و سه**

ماه به حقوق خود نمیرسیدند .

**مبارزه با سرکشان شمال و در هم کوبیدن نافرمانی کلنل محمد تقی خان**

**پسیان** که از اوامر مرکز بود و در میان آزادی خواهان

وجهه ای داشت .

تعرض به آزادی مطبوعات و **شلاق زدن مدیره ستاره ی ایران** و

بست نشستن فرخی یزدی کمونیست آتشین ( و مدیر روزنامه طوفان )

در سفارت شوروی و تبیعد ضیاء الواعظین مدیر ایران آزاد مدیر

روزنامه آزاد به سمنان و و کارهایی از این دست ، وزیر جنگ را از

افکار عمومی دور میکرد .

البته خوب است **به یک نمونه از برخورد رضا خان** ( سردار سپه )

با روزنامه ها و علت آن بپردازیم :

در جنگی که نیروهای دولتی با کلنل محمد تقی خان پسیان تجزیه طلب

داشتند **ایل غیرتمند زعفران لو** نیروهای دولتی را یاری کردند .

اما روزنامه ستاره ایران ( به مدیریت میرزا حسین خان صبا )

در قسمت طنز و فکاهی که **تقی بینش** آنرا مینوشت **ایل زعفرانلو** را

بخاطر یاری رساندن به نیروهایی که با تجزیه طلبان میجنگیدند

**مسخره کرد .**

وزیر جنگ ( **رضا خان پهلوی** ) چنان از این شوخی بیجا و بی ادبی و توهین به ایل وطن پرست **زعفران لو** آشفته شد که دستور داد **حسین خان صبا را شلاق زدند** و در یکی از اتاقهای دفتر روزنامه او را **زندانی کرد** و **روزنامه نیز توقیف شد** .

\*

به هر روی پس از فرونشاندن سرکشان شمال و دیگر سرداران یاغی مانند **سردار عشایر** ( صولت الدوله قشقایی ) ، **تاجران و مردم خوزستان** که از باج خواهی بسیار و ظلم فراوان **شیخ خزعل** و دیگر خوانین به ستوه آمده بودند به شکایت و **دادخواهی پرداختند** . از اینرو **رضا خان پهلوی** از مجلس شورای ملی **درخواست کرد که کمیسیون خارجه تشکیل شود** چونکه میخواید مطالب مهمی را در کمیسیون مجلس مطرح کند .

مجلس درخواست **رضا خان پهلوی** را پذیرفت و **سردار سپه** ( **رضا خان پهلوی** ) در کمیسیون خارجه مجلس حاضر شد و عزم و نیت خود را برای **اعزام نیرو به خوزستان** به منظور استوار کردن قدرت حکومت مرکزی اعلام کرد .

**نخست** بُهت و سکوت کمیسیون را فرا گرفت **سپس** **اعضاء کمیسیون** با

شک و تردید سخن گفتند و از اشکالات سیاسی این اقدام بسیار

متهورانه دم زدند .

چونکه شیخ خزعل همواره خودش را عامل و تحت حمایت انگلستان

معرفی میکرد و امنیت این مناطق نفت خیز را به عهده گرفته بود .

تنها شخصی که بعدا موافقت کرد سید حسن مدرس ( رشوه گیر قهار )

بود . البته هر نتیجه ای که از این اقدام رضا شاه پیش می آمد به

سود مدرس میشد . اگر رضا شاه موفق میشد ، کار خیری انجام شده

بود و خوزستان نیز به حوزه ی قدرت حکومت مرکزی در می آمد . و

اگر رضا خان پهلوی در برابر سیاست حمایت انگلستان از شیخ خزعل

شکست میخورد ، مدرس از سلطه و روش تند سیاسی رضا شاه

آسوده و راحت میشد .

به هر روی رضا شاه پهلوی از کمسیون مجلس راضی و مصمم بیرون

آمد و ستونی از دویست سرباز از راه بختیاری

به خوزستان روانه کرد .

شوربختانه برخی از خان های بختیاری به همراهی شیخ خزعل قرار

میگذارند که شبانه به اردوی سربازان یورش ببرند و آنها را

( در شلیل ) کشتار همگانی کنند و سپس چنین کردند ... .

این خبر مانند برق آسمان بر سر و اندیشه ی بسیاری از ایرانیان فرو آمد و پس از این اقدام متهورانه ی رضا خان بزرگ ، بسیاری از **مردم پی بردند** که رضا خان ( **سردار سپه** ) نه تنها عامل اجنبی ها **نیست** بلکه مردی است که میخواهد کار کند و **میخواهد به اوضاع نا به سامان ایران سامان دهد** .

او میخواهد نیروی نظامی را از حالت فلاکت بار درآورد و میتواند به تدریج سرکشان و سرداران یاغی را برچیند و او میتواند اساس حکومت مرکزی و مایه ی توان ایران شود .

**علی دشتی** مینویسد :

من که تا آن روز با تردید به سردار سپه رضا خان پهلوی مینگریستم و **دبیر اعظم** ( **آقای بهرامی** منشی رضا شاه ) مدام به گوش من میخواند که با وزیر جنگ آشنا بشوم ولی من زیر بار **نمیرفتم** اکنون با شنیدن **کشتار سربازان در شلیل** ، به دبیر اعظم ( بهرامی ) تلفن کردم و درخواست ملاقات با سردار سپه ( رضا شاه ) را دادم .

پس از ربع ساعت تلفن به صدا درآمد و دبیر اعظم گفت که حضرت اشرف منتظر شماست و هم اکنون بیایید .

سپس به خدمت سردار سپه رسیدم و گفتگو کردیم . در صحبت هایم به

ایشان گفتم چون میدانم میخواهید به ایران و ایرانیان خدمت کنید

**فکر و زبان و قلم من در اختیار شماست**

و هیچ توقعی ندارم .

سپس سردار سپه در صحبت‌هایش به من اینگونه گفت :

پس از انقلاب روسیه معاهده ای که قزاق خانه را تحت فرماندهی

افسران روسی قرار داده بود بی اثر شده بود و از این پیش آمد

( و فرصت ) می بایست استفاده میشد .

اما سیاستمداران وقت جرئت نمی‌کردند و عهد نامه ترکمان چای را با

همه ی بی شرمی محترم می‌شماردند ( حتا نزد سید حسن مدرس که با

قرارداد ۱۹۱۹ مخالف و نیز صاحب نفوذ بود رفتم ولی او با اخراج

افسران روسی مخالفت کرد و خنده دار اینست دلیل مدرس این بود که

نبود روسیه در ایران تعادل سیاسی را برهم میزند و انگلستان در

ایران حاکم مطلق میشود ! )

من بکاری دست زدم که از آغاز انقلاب روسیه فکرم را بخود مشغول

کرده بود . میدانم همه ی این مشکلات حل خواهد شد و من تصمیم

قاطع دارم که به حکومت مرکزی معنی حقیقی آنرا باز گردانم و

ریشه ی نافرمانی را در تمام ایالات ایران بر کنم .

**علی دشتی** مینویسد :

من که در قاطعیت رضا خان پهلوی ( سردار سپه ) تردید نداشتم این ماجرا یادم آمد که در آغاز سال ۱۲۹۹ لشکر پیاده به سرکردگی رضا خان مامور سرکوبی سرکشان و متجاسرین شده بود و در میدان مشق جمع شده بودند و وسایل خود را فراهم میکردند .

در این هنگام کلنل **خاباروف** که از چند روز قبل مستشار آتریاد تهران شده بود وارد شد و با صدای بلند ایراد گرفت که چرا نفرات مامور سفارتخانه را تا بحال جمع آوری نکرده اند .

رضا خان که استنباط کرد افسر روسی میخواهد خودنمایی کند و اعتراضش ناوارد است ، چنان در خشم شد که سردوشی خود را کند و **به صورت خاباروف پرت کرد** و بی درنگ دستور داد بارها را فرو ریزند و از تهیه مقدمات سفر منصرف شوند .

کلنل خاباروف جا خورد و سراسیمه به سوی ستاد رفت و پس از اندکی کلنل **استاروس لسکی** سراسیمه وارد محوطه شد و بتوسط مترجم عنبرخواهی کرد و گفت خود خاباروف را نیز آورده ام که عنبر بخواهد اما رضا خان گفت من نیاز به عنبرخواهی ندارم ولی حاضر



نیستم در محیطی که خدمت شناخته نمیشود کار کنم .  
استاروس لِسکی گفت مملکت در خطر است .  
شخص شاه ( احمد شاه ) این اردو کشی را واجب میدانند و امید دولت  
بشما است و اگر شما نروید کسی را نداریم که جای شما را بگیرد و  
اردو کشی نیز صورت نخواهد گرفت .  
درین صورت جواب شاه را چه بگویم و شما مسئول خواهید بود .  
رضا خان پس از کمی مکث و تأمل گفت بسیار خُب و به افسران دستور  
داد که پار و بُنه را آماده و حرکت کنند .  
سپس کلنل خاباروف پیش آمد و با دادن سلام نظامی عذرخواهی کرد و  
رضا خان به وی دست داد و قضیه پایان یافت .  
و یا درباره ی **عبدالحسین میرزا فرمانفرما** که رسماً از بریتانیای کبیر  
پشتیبانی میشد و البته باند و ایادی خودش را نیز داشت .  
پس از کودتای رضا خان میر پنج در ۲۸ اسفند ۱۲۹۹  
فرمانفرما و دو پسرش به زندان افتادند .  
در پی این بازداشت ، **هرمان نورمان** سفیر انگلستان در ایران به  
حضور رضا خان آمد و ابتدا محکم شروع به صحبت کرد و گفت  
عبدالحسین میرزا فرمان فرما از انگلستان سند تحت الحمایگی دارد !

و باید فوری آزادش کنید .

اما رضا شاه چنین پاسخ داد : من آزادش نمیکنم و شما نیز بهتر است بروید و سند تحت الحمایگی تان را از فرمان فرما پس بگیرید .

\*

خوب است بدانیم که مهمترین و بالاترین **نوکر** و پادوی **فرمانفرما** ، **محمد مصدق** بود ( یعنی خواهر زاده اش ) که در قتل **میرزا علی اصغر خان اتابک** نقش اصلی را بر عهده داشت .

\*

همچنین بایسته است بدانیم که بسیاری از قاجاریان از جمله **دختر** عبدالحسین فرمان فرما به نام **مریم فیروز** بخاطر کینه ورزی به رضا شاه پهلوی ، به احزاب و فرقه های بیگانه پیوستند و از اعضا و رهبران توده ای ها و مجاهدین خلق و ... شدند و مریم فیروز نیز رییس **سازمان زنان توده ای** شد .

این تاواریش خانم ( مریم فیروز **همسر کیانوری** ) که در تهران با پرچم سرخ رژه میرفت پس از انقلاب ۱۳۵۷ میگفت **خمینی را دوست دارد** چونکه ریشه ی سلطنت پهلوی های انگلیسی را زد .

در **کتاب** اسرارِ قتل میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان  
( صدر اعظم ) نوشته ی استاد **مهدی شمشیری** - شرح آن آمده است .

\*

البته بعدها در دوران پهلوی نیز سپهبد **علی رزم آرا** نیز به **دستور**  
**مصدق** ترور شد .

هنگام ترور سپهبد علی رزم آرا در **مسجد شاه** تهران **محمد دفتری**  
رییس شهربانی ( **برادر زاده ی محمد مصدق** ) دستور داد که **نباید**  
هیچ یک از محافظان سپهبد رزم آرا بازداشت شوند و برای اینکه  
مشخص نشود چه کسی تیراندازی کرده است نه تنها هیچ یک از  
اسلحه ها و محافظان بازرسی **نشدند** بلکه به دستور برادرزاده ی  
مصدق ، شخصی بنام **خلیل طهماسبی** که از **فداییان اسلام** بود و  
مدعی ترور سپهبد رزم آرا شده بود نیز آزاد شد .

**پیش از نخست وزیر شدنِ رضا خان پهلوی**

ایشان در کابینه های متوالی **قوام السلطنه** و **مشیر الدوله** ، و دوباره قوام السلطنه ، **وزیر جنگ** بود ولی آن نخست وزیران **نه میتوانستند** و **نه جرات داشتند** که با نظرهای سیاسی و بلند پروازی های وطن پرستانه ی **رضا شاه بزرگ همراه شوند** .

رضا شاه با طرز فکر **سیاست بافان** تهران مخالف بود که با **اصل سازش و ماست مالی و چشم پوشی** خو و **عادت** کرده بودند . به ویژه **نخست وزیران** وقت که هیچ یک نمیتوانستند پای را از دایره ی مقررات فراتر بگذارند .

در این شرایط **کسان مختلفی به سردار سپه پیشنهاد میکردند** که خود او زمامدار و نخست وزیر شود . البته خیلی ها برای خوش آیند سردار سپه و بسیاری دیگر از روی صداقت و حسن عقیده میخواستند کار یکسره شود .

**علی دشتی** مینویسد خبر آمد که سخن از نخست وزیری سردار سپه است و **سیاست بافان همگی به تکاپو افتاده اند** .

به نزد سردار سپه رفتم و گفتم میدانم که احمد شاه با نخست وزیری شما موافق نیست ولی میتوانم شاه را با این امر ( نخست وزیری

سردار سپه ( موافق کنم .

سردار سپه مانعی ندید و همان روز ( برای نخستین بار ) به حضور  
احمد شاه شرفیاب شدم .

**احمد شاه ،** کاردانی و **خدمات گرانبهای رضا خان پهلوی** را **تصدیق**  
**کرد** و به همین دلیل معتقد بود که باید در مقام خود برقرار بماند تا  
این خدمات را دنبال کند .

به هر حال احمد شاه مخالفت کرد و بیانات من در او اثری نداشت  
و بی نتیجه از نزد احمد شاه بیرون آمدم .

اما پس از یک یا دو روز احمد شاه قاجار به نخست وزیری سردار  
سپه تن داد .

گویی اینبار واسطه ها پخته تر و عاقل تر از من بودند و بجای اینکه  
به اصول و ایده آل روی بیاورند به معامله پرداخته بودند .  
شاه مایل بود به فرنگ برود و سردار سپه متعهد شده بود که موجبات  
سفر معظم له را فراهم آورد و حتی او را تا مرز بدرقه کند .

هنگامی که رضا خان کودتا کرد ابتدا در او روح احترام به پادشاهی ،

وجود داشت

و خرابی ها و ویرانی ها را از متصدیان امور و مسنولین دولتی  
میدانست ولی سپس رفته رفته پس از آشنایی کامل به اوضاع به این  
نتیجه رسید که آب از سرچشمه گل آلود است پس باید الفبا تغییر کند  
زیرا این دستگاه به فرمان شاه است و اگر شاهی با ایمان و آگاه  
مسئول ، بر بالای دستگاه دولت میبود آیا باز هم دولت چنین تق و لق

کار میکرد ؟

به هر روی ، فراوانی اظهارات و گفته های اینچینی از طرف مردم  
( و حتی شاعران ) و کسانی که سردار سپه به عقیده و صداقت آنها  
اطمینان داشت به تدریج اثر کرد و او را با این فکر اساسی هم داستان  
ساخت و معتقد شد که اگر در دستگاه دولت قرار گیرد و رییس مسلم  
کشور شود مقصد و هدف بلندش را به انجام میرساند .

\*

سپس سردار سپه ( رضا خان ) برکناری احمد شاه قاجار را از  
پادشاهی و همچنین موافقتش را برای برپایی جمهوریت اعلام کرد .

اما همه کسانی که در اندیشه جمهوری بودند مانند من (علی دشتی) و معتمدان سردار سپه، کودکانه و خام و بی نقشه به این مسئله نگاه کرده بودیم.

ما فکر میکردیم کافی است که ندای جمهوریت ظنین افکند و سردار سپه مقتدر از آن پشتیبانی کند تا همه آزادی خواهان و مردم که در زمان پادشاهی قاجارها دل خوشی ندارند با ما هم آواز شوند.

**ولی همه ی حسابها نادرست درآمد.**

آزادی خواهان تندرو از ما روی گرداندند.

حتا سفارت شوروی و انگلیس با عوامل خود مخالف این حرکت شدند

.

درباریان به تکاپو افتادند و سیاست بافان مانند نمایندگان مجلس بسود خود نمی دیدند که قدرت و نفوذ سردار سپه افزون تر شود.

تنها امری که فکر جمهوری را تقویت میکرد **مطبوعات** ایران بودند که یکدست و یک نواخت آن را تقویت میکردند و مقالات آتشین مینوشتند

.

اما پس از مدتی مردم در **شهرها و ولایات** به حمایت از سردار سپه پرداخته و **میتینگ** ها ترتیب دادند.

سیل تلگراف به تهران سرازیر شد و همه **خلع** و برکناری **احمد شاه** را میخواستند .

**ولی برچیده شدن نهاد پادشاهی از ایران با مخالفت‌های بسیار شدیدی از سوی مردم روبرو شد .**

باید اشاره کنیم که در نخستین روزهای **فروردین ۱۳۰۳** بسیاری از

مردم به سوی مجلس روانه شدند

و میدان **بهارستان** پُر از جمعیتی شده بود که **بر عیله جمهوریت** شعار میدادند .

وقتی سردار سپه خبردار شد و به آنجا رسید تک و تنها از درشکه پیاده شد و با شلاق خود به جمعیت حمله کرد . مردم فرار کردند . صحن مجلس در چند لحظه خالی شد و کفش و کلاه بسیار بر زمین دیده میشد .

این آخرین لحظه ی حرکت جمهوری بود و سردار سپه دریافت که این اندیشه و نهضت به جای درست منتهی نمیشود .



اما ۲۱ ماه بعد طرح تغییر پادشاهی پیش آمد و نکته ی بسیار قابل توجه اینکه بر خلاف مخالفت مردم با جمهوریت ( که نخستین با رضا خان آنرا اعلام کرده بود ) نه تنها هیچ گونه مخالفتی با تغییر پادشاهی قاجار به پهلوی نشد و این کار به آسانی انجام شد بلکه مردم بسیار خوشبین بودند که دیگر راهزنان راههای کوچک و بزرگ و گردنکشان و خان های مخالف قدرت حکومت مرکزی از بین رفته اند و عموم مردم به رفاه و آسایش رسیده بودند و طبقات مولد ثروت مانند زارعان و تاجران و کاسبان و صنعتگران بدون ترس از ظلم خان ها و متنفذان محلی بکار خود مشغولند و مملکت شکل مملکت بخود گرفته و حکومت مرکزی واقعا حکومت مرکزی شده است .

\*

به هر روی ، علی اکبر داور طرح تغییر پادشاهی را ( از قاجار به پهلوی ) تهیه کرد و متن آنرا محمد علی فروغی نوشت و در یکی از اتاقهای زیرین خانه ی رییس الوزرا نشست و یک یک نمایندگان آمدند و طرح را امضا کردند که به موجب آن احمد شاه قاجار عزل و سردار سپه پادشاه شد و موظف گردید که مجلس موسسان را تشکیل بدهد تا آن اصل از قانون اساسی را که به موجب آن پادشاهی در

خاندان قاجار است را به پادشاهی در خاندان پهلوی تغییر دهد .

این طرح در مجلس مطرح شد و به غیر از **مصدق السلطنه**

( محمد مصدق ) و **حسین اعلا** و **سید حسن مدرس** و

**سید حسن تقی زاده** همه با آن موافقت کردند .

**حمله ناگهانی انگلستان و شوروی به ایران و اقدام به براندازی**

**پادشاهی پهلوی**

دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلستان از جنوب به ایران یورش بردند و شهرهای غیر مسلح و غیر مجهز را بمباران کردند .

و البته علت آن حمله را حضور **آلمانها** در ایران عنوان کردند .  
حیرت انگیز و قابل تامل اینکه در این یورش ناجوانمردانه و مخالف همه مبانی انسانی ، این دو کشور نه خطاری کردند و نه حتی اولتیماتومی ( ۱۲ ساعته ) دادند .

**رجبعلی منصور** ( نخست وزیر وقت و پدر **حسنعلی منصور** که توسط **فداییان اسلام ترور شد** ) در **جلسه ی فوق العاده** مجلس شورای ملی درمورد این حمله سخن گفت و عین آن اظهارات چنین است

:

مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان ( مجلس ) میرسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی است که روی داده است .  
آقایان نماینده در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی میشود به جلسات بعد موکول دارند .

بطوریکه از ابتدای وقوع **جنگ کنونی** ( **جنگ جهانی دوم** ) بنا بر فرمان ملوکانه مقرر گردید **دولت شاهنشاهی بیطرفی ایران را اعلام نموده** با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و بموقع اجرا گذاشته و با یک روش صریح و روشن در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط حسنه دارند بویژه دُول همسایه کوشیده است چنانکه تا حال به هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ یک از آنها متوجه نگردیده است .

با این حال **دولت انگلیس** بعد از همراهی با **دولت شوروی** متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیرماه و ۲۵ مرداد ماه بر طبق اظهارات مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه هایی را تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده از آلمانهای مقیم ایران را درخواست میکردند .

در پاسخ به این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه ضمن نامه نگاری در تاریخ ۷ و ۳۰ مرداد ماه کتبا اطمینان های کافی در مراقبتهای دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از **عده ی محدودی** آلمانی که در ایران مشغول کارهای

معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان ، در دولت اقدامات مقتضی برای عده ای از شماره آلمانها بعمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن به مقامات مربوطه دولت انگلستان و شوروی خاطرنشان و آنچه ممکن بود **برای حصول اطمینان** و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردید .

متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران بمنظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود ( یعنی انگلستان ! و روسیه ) در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت آمیز قضیه ، نتیجه این شد که **نمایندگان شوروی و انگلیس** ساعت چهار صبح امروز بمنزل نخست وزیر رفته هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود تسلیم نموده و در این یادداشتها توسل خود را به نیروهای نظامی **اخطار کرده اند** .

مطابق گزارشهایی که رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها ( روس و انگلیس ) **در همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست وزیر ایران مشغول مذاکره بودند** از مرزهای ایران تجاوز نموده و نیروی هوایی شوروی در آذربایجان ( **آذر پاتان** ) به بمباران شهرهای باز و

بی دفاع پرداخته و قوای زیادی از **جُلُفا** بسمت **تبریز** اعزام شده اند .  
در خوزستان **قوای انگلیسی** به **بندر شاهپور** و **خرمشهر** حمله برده و  
کشتیهای ما را غافلگیر ساخته و صدمه زده اند و نیروی هوایی آن  
دولت به **اهواز** بمب ریختند و همچنین قوای انگلیس با وسائل  
موتوریزه فوق العاده زیاد از طرف **قصر شیرین** بسمت **کرمانشاه** در  
حرکت میباشند .

قوای متجاوز انگلستان و شوروی **در هر نقطه که با نیروی ارتش**  
**شاهنشاهی مواجه شده اند طبعا تصادم و زد و خورد رخ داده است .**  
دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت  
مذاکرات و اقدامات بعمل آورده و منتظر نتیجه میباشد که البته به  
استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسانید .

چون فعلا منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از  
استماع گزارش صحبتی نشود و بعدا به موقع مجلس را برای  
استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم رساند .  
دولت لازم میداند بعموم افراد کشور توصیه و تاکید نماید که در این  
موقع باید کمال خونسردی و متانت را رعایت نموده و با رعایت  
آرامش رفتار نمایند .

اما چرا سیاستمدار بزرگ انگلستان ( **چرچیل** ) اینگونه به هراس افتاده است که او را به چنین اقدام ناجوانمردانه ای کشانده است ؟  
پیش از پاسخ به این پرسش ، یکی از دهها **گزارشهای** اینچینی از دولتمردان انگلستان درباره نگاهشان به اوضاع و شرایط ایران را فشرده بیان میکنیم :

**سیر پرسی لورن** وزیر مختار انگلستان در تهران ، در نامه **ی محرمانه** به شماره ۲۲۱ تاریخ ۲۱ ماه می ۱۹۲۳ به **مارکی کورزون** ( وزیر خارجه انگلستان )

درباره **موفقیت های** رضا خان ( **سردار سپه** ) و شرایط ایران اینگونه مینویسد :

شورش **ملا میرزا کوچیک خان جنگلی** ، شورش **محمد تقی خان** پسیان در خراسان ، شورش **اسماعیل سمیتگو** در آذربایجان ( آذر پاتان ) ،  
**چپاول و تاخت و تاز ایلات شاهسون** ، نافرمانی **ترکمان ها** ،  
خودسری **ایلات کُرد غرب** ، نافرمانی **ایلات جنوب و جنوب غربی** یعنی **لرها و بختیاری ها** ، گردنکشی **قشقایی ها** به ریاست صولت الدوله ،  
شورش **اعراب خمسه** به ریاست قوام الملک ، ناسازگاری و استقلال **طایفه های کوچک** ساکن سرزمینهای مشرف بر بنادر خلیج فارس ،

**شورش ژاندارمری در تبریز به فرماندهی لاهوتی خان ،**

**برطرف شده اند .**

در سرتاسر **شمال و شمال شرقی و شمال غربی** ایران ، ارتش ایران

موقعیت و **حیثیت خود را بدست آورده و تثبیت کرده است .**

**نفوذ روسیه در آن نواحی شدیداً کم و ضعیف شده است .**

\*

تغییر اوضاع و شرایط در شمال ایران به آن درجه از **کمال رسیده است**

که ایران **فقط با اتکاء به وسائل و تجهیزات خود** ، نه تنها میتواند در

برابر حمله مسلحانه روسها از خود دفاع کند **و آنکه شانس پیروزی**

**نیز دارد** مگر آنکه ایرانیان با قوایی روبرو شوند که از نظر تعداد و

**نفرات بر آنها فزونی داشته باشند .**

البته برای این پیروزیهای ایرانیان

دولت ایران **شایسته ی تحسین و تمجید نیست .**

زیرا که **همه ی این پیروزیها و موفقیتها فقط در نتیجه ی کوشش و**

تلاش یک **مرد است و آن ، سردار سپه رضا خان پهلوی است**

که با وجود **خزانة ی همیشه خالی و آن همه مشکلات** ،

**انجام شده است .**



اکنون درباره ی **لشکرکشی رضا خان به خوزستان** برای مبارزه با **شیخ خزعل** و **برخی خان های بختیاری** ( و با توجه به خُلق و خو و قاطعیتِ سردار سپه - رضا خان ) باید کوشش کنیم بهترین تضمین ممکن را برای حفظ منافع خود ، و عدم برخورد با شیخ خزعل به دست آوریم .

**رونوشت** این نامه نیز برای **آگاهی** حکومت **هندوستان** ، کمیسر عالی اعلیحضرت پادشاه انگلستان در **بغداد** ، ژنرال کنسول انگلیس در **بوشهر** و **اهواز** فرستاده شده است .  
فرمانبر و خدمتگزار بسیار فروتنِ شما ( وزیر خارجه انگلیس ) هستم .

**امضاء - پرسی لورن**

درباره دستور حمله ی ناگهانی **چرچیل** به کشور بیطرف ایران  
بایستی بگوییم در هنگام جنگ جهانی دوم دولت انگلستان بر این  
اصل بود که ترکیه را بیطرف نگاه دارد و ترکیه نیز مصلحت خود را  
در بیطرفی میدانست . ولی **بیطرفی هنگامی محترم شمرده میشود** که  
بیطرف بتواند از خودش دفاع کند و بعبارت دیگر برای حفظ بیطرفی  
خویش مجهز باشد . از اینرو دولت انگلیس **مبلغ ۱۷** میلیون لیره  
انگلیسی به دولت **ترکیه** داد که خویشان را برای بیطرفی مجهز سازد

.

همان زمان به **ایران** نیز چنین پیشنهادی شد ولی **مبلغ آن ۵** میلیون  
بیشتر نمیشد و این امر **رضا شاه** را بسیار ناراحت کرد و حتی آنرا  
توهین به دولت ایران و تحقیری نسبت به استعداد و تجهیزات نظامی  
خود میدانست . **برای همین امر ( بعدا )** رضا شاه اصرار ورزید که  
شرکت نفت ایران و انگلستان علاوه بر حق معمولی که پرداخت میکند  
**۲ میلیون لیره** به عنوان کمک هزینه ( یا مساعده ) به دولت ایران  
بپردازد .

گرچه شرکت نفت **انگلستان** و ایران این مبلغ را **پرداخت کرد** ولی این  
**باج خواهی** اثر بدی در محیط سیاسی **لندن** و همه ی مطبوعات  
**بریتانیای** کبیر که بسیار در مضیقه ی ارزی بود بجای گذاشت .

آشکار است که **رضا شاه پهلوی** علنا از **بریتانیای کبیر** باج گرفته است  
و این بر خلاف شایعاتی است که میگفت رضا شاه به دولت استعماری  
انگلستان باج میدهد .

اما از مرور یادداشتهای **چرچیل** در این زمینه بخوبی پیداست که تمایل ایرانیان را به نازیها ( آلمان ) امری صد در صد میداند .  
چرچیل در یادداشت های خود شک و بدگمانی اش را به همراه شدن ایران با متفقین بیان میکند .

**به نظر چرچیل** ، دولت ایران دولتی است توانا که در در روزهای عادی تعداد سپاهیان او در حدود ۱۵۰ هزار تن است و در روزهای جنگ ممکن است تا ۳۰۰ هزار تن برسد .

احساسات عمومی ایرانیان مساعد با متفقین نیست و شخص **رضا شاه** قطعا با دولت کمونیست شوروی به هیچ روی موافق نیست .  
به همین دلیل همه ی مخالفان انگلستان مانند رشید عالی گیلانی ( که در عراق کودتای نافرجام کرد ) و مفتی فلسطین از راه ایران فرار کرده و از تعقیب ، ایمن مانده اند .

ایران با جمعیتی دو برابر بیش از عراق و با **حکومت استوار** و نامتزلزل **رضا شاه** و در بست متعلق به ایران است و با عراق که دولت و ملک و همه دستگاههای بانفوذ در خدمت و هماهنگ با سیاست انگلستان هستند تفاوت فاحش دارد .

علاوه بر آن نیروی نظامی عراق قابل مقایسه با ایران نیست .

اگر **رضا شاه پهلوی** اراده کند که با آلمانها همکاری کند اوضاع برای

متفقین ، **بسیار وخیم و مصیبت زا** میشود .

در نوشته های چرچیل بخوبی این بدگمانی را میبینیم که ایران زمینه ی

مناسبی برای سیاست متفقین نیست .

**چرچیل** میگوید :

حال اگر پیشرفت سریع آلمان در روسیه چشم ایرانیان را یک مرتبه

خیره سازد و تمایل صریحی به آلمان نشان دهند چه خواهد شد ؟

اگر چند افسر لایق آلمانی به ایران بیاید و تحت هدایت و رهبری آنان

ایران از پشت سر به قفقاز و چاههای نفت حمله برده و منابع نفتی

خود را از دسترس نیروی دریایی انگلیس دور نگاه دارد **به کلی ورق**

**عوض خواهد شد** .

سپس چرچیل با **ستاد ارتش ، حکومت هند ، وزارت امور خارجه** و

**فرماندهی سپاه انگلستان** در **خاور میانه** مشورت میکند و چنین نتیجه

میگیرند که بدون خبر و **بدون اینکه به ایران فرصت فکر کردن** و

چاره جویی دهند ، باید دست بکار شوند .

یعنی بدگمانی و بداندیشی و نومییدی از همکاری ایران با متفقین چنان

بوده است که خیال کرده اند جز غافلگیری و عمل ناجوانمردانه هیچ

چاره ای ندارند .

اما بر عکس آن ، و از این سوی در ذهن روشن **رضا شاه بزرگ** ، این خیال خطور نمی‌کرد که انگلیسی ها نه تنها مبادی اخلاقی و اجتماعی را زیر پای می نهند و آنکه به اصول سیاست دیرینه خویش وفادار نمانده و بر خلاف عقل و مصلحت ، ایران را میدان تاخت و تاز کمونیستها ( و بُلشویکها ) قرار میدهند .

غافل از اینکه دولت انگلستان همیشه نان را به نرخ روز خورده است

.

**سر ادوارد گری** در یادداشت‌هایش چنین میگوید :

غالباً خیال میکنند وزیران انگلیس دوران‌دیش هستند و پیوسته نقشه دارند و به آینده مینگرند ...

اما چنین نیست بلکه ما همیشه سعی میکنیم خود را با پیشامدها و حوادث منطبق سازیم ، حتا ممکن است از منافع آینده برای استفاده از وضع حاضر ( که خطرناک است ) چشم پوشیم و در آینده به فکر چاره جویی و منافع از دست رفته خود بر آییم .

برای مقابله با اتحاد آلمان و اتریش و ایتالیا (در نخستین جنگ جهانی) ناچار بودیم نخست با فرانسه کنار آییم و حساب خود را با آنان که همان مسئله شمال آفریقاست تصفیه کنیم ، یعنی دست آنها را در

مراکش و تونس باز گذاریم و آنها نیز در مصر مزاحم ما نشوند و سپس به وسیله فرانسه با روسیه کنار آییم ، هر چند اینکار مستلزم این بود که از سیاست دیرین خودمان در ایران و تبت چشم پوشیم . ( یعنی قرار بود همیشه روسیه را از ایران و تبت دور بداریم ) و معاهده ۱۹۰۷ را با آنها ( روسیه ) ببندیم و ... .

چرچیل نیز چنین روشی پیش گرفت :

انگلستان برای مقابله با نفوذ و قدرت آلمان ، قبل از شروع جنگ خواست با روسیه همدست شود ولی روسیه جانب احتیاط را گرفته بود و به این امید که از تعرض آلمان مصون بماند از پذیرفتن اتفاق با فرانسه و انگلستان خودداری کرد ولی پس از آنکه مصون نماند دست انگلستان را که بسوی او دراز شده بود با شوق و رغبت پذیرفت .

\*

خنده دار ولی عبرت انگیز ،

**نامه** ای است که **چرچیل** به **استالین** درباره ی تجاوز به ایران نوشته و ضمن آن از شوروی خواسته است ( یا بهتر است بگوییم یادآور شده است ) که پس از انجام و رفع احتیاجات ، سپاهیان شوروی ایران را ترک کنند .

چون بنا بر چکیده گویی مینویسیم به **نمونه ای کوتاه** از صدها خدمات

و **دستاوردهای رضا شاه پهلوی** نگاهی می اندازیم :

از سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی تا آخر سال ۱۳۰۰ **شورش** و فتنه ی

خودمختاری در **جنگل و مشهد** و آذربایجان ( **آذربایجان** ) و **مازندران**

از میان رفت .

در سال ۱۳۰۰ **سپاه ایران** یک شکل و یک لباس و پیوسته شدند .

در سال ۱۳۰۳ قانون خدمت **سربازی** پدید آمد .

در بهمن سال ۱۳۰۳ طرح **راه سراسری** ریخته شد .

در سال ۱۳۰۶ **کاپیتالاسیون** باطل شد و حق انجام قضاوت اتباع بیگانه

به ایران داده شد .

در سال ۱۳۰۷ **بانک ملی ایران** گشایش یافت .

در سال ۱۳۰۸ **نیروی دریایی ایران** تشکیل شد .

در سال ۱۳۰۹ **امتیاز نشر اسکناس** توسط بانک شاهی ( انگلستان )

باطل و اختصاص آن به **بانک ملی ایران** داده شد .

در سال ۱۳۰۹ برای همه ی واردات ایران **تعرفه ای نو** و مستقل

وضع شد و همه ی تعرفه های **قراردادهای تجاری** و **گمرکی** و

**بازرگانی** پیشین از میان رفتند .



در سال ۱۳۱۱ امتیازنامه ی **داری باطل** و پیشنهاد داده شد که ایران  
میپذیرد که قرارداد نو ولی منصفانه با شرکت نفت انگلستان و ایران  
ببندد .

در سال ۱۳۱۲ نخستین **سنگ بنای دانشگاه** در ایران گذاشته شد .  
پس از ملاقات دکتر محمود حسابی و علی اصغر حکمت (وزیر فرهنگ  
با رضا شاه وقتی درخواست **یکهزار تومان** بودجه برای **خریدن زمین**  
**بمنظور کارهای علمی** را دادند ، رضا شاه **پاسخی به آنان نداد** ولی با  
**خوشحالی و خوشرویی** به آنان گفت که جواب آنرا فردا بگیرد .  
در فردای آن روز رضا شاه **۱۰۰ هزار تومان** برای خریدن زمین  
بسیار **وسیع تر از آنچه دکتر حسابی و حکمت** حتا تصور میکردند  
**اختصاص داد و به آنها دستور داد** که لایحه ی طرح **تاسیس دانشگاه**  
را به مجلس ببرند و آنرا تصویب کنند .

در سال ۱۳۱۳ **بانک کشاورزی** گشایش شد .

در سال ۱۳۱۴ **رسم و قانون حجاب برچیده شد** و به زنان ایرانی  
آزادی حضور در جامعه داده شد .

در سال ۱۳۱۶ **کارخانه دخانیات** گشایش یافت .

در سال ۱۳۱۶ **بانک رهنی** بنا شد . و ...

## شایعات و اتهامات درباره رضا شاه پهلوی

\*

یکی از سر سخت ترین دشمنان رضا شاه پهلوی ، **جلال عبدو** بود که پدرش در **سفارت انگلستان** نوکر و پادو بود و در عین حال پادوی سید **ضیاء الدین طباطبایی** در روزنامه ی **رعد** نیز بود .

\*

جلال عبدو توانست با **حمایت دولت انگلستان** نماینده ی سازمان ملل در امور حقوق بشر بشود .

اما پس از **تبعید رضا شاه** به یکی از مستعمرات انگلستان ( به جزیره ی موریس ) بلافاصله **جلال عبدو** به ایران فرستاده و به **ریاست دیوان عالی** در **تهران** مشغول شد .

**سپس بسیار سریع** در مقام ریاست دیوان عالی اعلام کرد :

بازمانده گان هر کس که در زمان رضا شاه کشته شده اند ، و یا هر کس که شکنجه و ناراحتی دیده است **میتوانند شکایت کنند** .

این اعلان پی در پی در روزنامه ها و جراید پخش میشد و جلال عبدو **مدام بر علیه رضا شاه** تبلیغ و صحبت میکرد .

پس از اعلام های بسیار برای خونخواهی از رضا شاه پهلوی ، **دو شخص** ، نماینده ی تهیه ی شکواییه و خونخواهی از رضا شاه شدند و پس از فعالیت های بسیار و گسترده اعلام کردند که ۸ تن در سراسر ایران توسط رضا شاه کشته شده اند !

البته پس از تحقیقات و بررسی های بسیار **توسط جلال عبدو مشخص شد که آن واقعیت ندارد .**

آن دو شخص که نماینده ی خونخواهی و تهیه شکواییه بودند یکی **مظفر فیروز** ( فرزند نصرت الدوله فیروز ) بود و دیگری **تیمور تاش** بود که هر دو میگفتند اکنون آمده ایم تا انتقام پدرمان را از فرزندان رضا شاه بگیریم .

به هر روی ، **هیئت بررسی شکایات از رضا شاه** به ریاست جلال عبدو رئیس دیوان عالی به غیر از شکواییه ی آن ۸ نفر به نمایندگی تیمور تاش و مظفر فیروز ، ادعاها و شایعات دیگری را نیز بررسی و روشن ساختند .

( مظفر فیروز و برادرش **ابونصر عضد قاجار** خواهرزاده های

محمد مصدق بودند )

از جمله دیگر شایعات نیز مرگِ دکتر **تقی آرائی** بود که گفته میشد توسط رضا شاه کشته شده است .

ولی هیئت دیوان عالی پس از بررسی و تحقیق و تفحص اعلام کردند که دکتر آرائی به مرض **تیفوس** مرده است و همزمان با او زندان بانان نیز مرده اند و این همزمان با مرگِ آدمهای بسیار با مرض تیفوس بوده است .

اما درباره پرونده ی قتلِ آن ۸ نفر فشارِ زیادی بر دادگاه ( و بر جلال عبود ) بود که سرانجام **دادگاه بایستی تکلیف اتهامات** و شکواییه ی خود را روشن کند و بنا به ادعای ۸ فقره قتل باید متهم و قاتل آن پیدا شود .

سرانجام **هیئت دیوان عالی** ( و **جلال عبود** ) **اعلام کردند** اتهام قتلِ ۸ تن بدستور رضا شاه پهلوی **بی اساس بوده است** و یک پزشک ، قاتل این ۸ نفر بوده و آنها را با آمپول هوا به قتل رسانده است !  
گرچه آن اتهام نیز **دروغ** ، و پزشک بیگناه بود ولی آن پزشک از ترس جان به **عراق** ( یا همان **اراک** - **اراک** - **ایران کوچک** ) گریخت و بعدا که دستگیر شد اعدام گردید .

عده ای هم به ۲ و ۳ و ۴ سال زندان محکوم شدند .

( آشکار است که اتهام به پزشک واقعیت نداشت وگرنه آنهایی که به

زندان محکوم شدند نیز میبایست بنابر قانون ، اعدام میشدند )

**جلال عبدو در کتابش** درباره سید **حسن مُدّرس** نیز توضیح میدهد که

دستور رضا شاه پهلوی به قتلِ سید حسن مدرس **شایعه ای بیش نبود**

و متهمین به قتل سید حسن مدرس بیگناه بودند و تبرئه شدند .

( **۴۰ سال خدمت** - نوشته ی جلال عبدو - **مامور دولت انگلستان در**

امور حقوق بشر در سازمان ملل )

و اما درباره ی **دارایی و ثروت رضا شاه** افرادی مانند دکتر **فاطمی**

( یار مصدق ) شایعه کرده بودند که رضا شاه همراه با خودش یک

کامیون جواهرات سلطنتی را خارج کرده است .

حتا در مجلس سیزدهم و هنگامی که رضا شاه ایران را ترک میکرد

اعلام کردند هر کس که ملک او را رضا شاه تصرف کرده است میتواند

شکایت کند .

سپس از آبان ۱۳۲۰ خورشیدی در همه ی روزنامه ها و مجلات

اعلام شد که هر کس ملکش توسط رضا شاه تصرف شده است میتواند

شکایت کند و **این شایعه ی مسخره را حتا بعنوان قانون در مجلس**

**اعلام کردند .**

ولی چون تا ۷ سال بعد درباره ی این شایعه حتا ۱ مورد شکواییه پیدا نشد **این قانون مسخره** ( که نشان از اوج کینه به پهلویها داشت ) در سال ۱۳۲۷ برداشته شد .

البته **محمد رضا شاه فقید** نیز اعلامیه ای داد و **رسما** حتا به همه ی کشورها اعلام کرد هیچ پولی و ملکی متعلق به رضا شاه پهلوی در برون از ایران وجود ندارد و اگر در بانکهای خارجی هر گونه پول بنام رضا شاه وجود دارد ، بانکها میتوانند و مجاز هستند آنها را اعلام و افشا کنند .

از روزی که رضا شاه پهلوی کودتا کرد ( اسپند ۱۲۹۹ ) تا روزی که به جزیره موریس تبعید شد ( شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی ) کل درآمد نفت ایران ۳۳ میلیون و ۹۵۳ هزار و ۸۷۰ لیره انگلستان بود .

( **کتاب خاورمیانه و نفت و قدرتهای بزرگ - بنیامین شوارز کان -**

برگ ۱۴۵ و ۱۴۴ )

اما رسانه های غربی ( به ویژه **آیت الله بی بی سی** ) شایعه کرده بودند که رضا شاه پهلوی ۲۰۰ میلیون دلار دزدیده و در بانکهای خارجی به حسابش سپرده است !

( البته هنوز هم **شورشی های سال ۱۳۵۷** مانند عباس میلانی ها بر

این **طبلِ دروغ و شایعه میکوبند** )

\*

به **دکتر فاطمی** نیز اشاره ای کنیم که مردودی سال هشتم دبیرستان

بود و **فقط لقبش دکتر بود** .

او تنها ۲ ماه برای دوره ی روزنامه نگاری در فرانسه و البته بدون

دانستن زبان فرانسه ، در کلاسها شرکت کرده بود .

\*

به هر روی ، **بررسی های** مو شکافانه ی **استاد مهدی شمشیری** در

**تمام اسناد و مدارک** مربوط به ایران **در وزارت امور خارجه آمریکا**

( از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۵۱ در جلد شماره ۱۰ - مربوط به ایران -

چاپ وزارت خارجه آمریکا ) نشان میدهد که هیچ گونه سندی بر علیه

رضا شاه پهلوی ( **هرگز** ) وجود نداشته است .

در **کتاب** تاریخ معاصر ایران چاپ جمهوری اسلامی ایران - بنیاد

مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی - موسسه پژوهش و مطالعات

فرهنگی ، و در **دفترچه خصوصی و محرمانه رضا شاه بزرگ** نیز

وجود دارد و در آن **دفترچه کلیه املاک و حسابهای رضا شاه** نشان

داده شده است . بی گمان اگر مدرکی درباره ی شایعات املاک و دارایی های رضا شاه بزرگ وجود داشت ، جمهوری اسلامی ایران آنرا اعلام میکرد .

اما در این کتاب ، دزدی و وطن فروشی کسانی مانند سروان **حیدر نوری اعلا** با اسناد و مدارک بیان شده است .



## محمدرضا شاه پهلوی

پس از یورش انگلستان و شوروی به ایران در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۰ محمد علی فروغی ( که متن انتقال پادشاهی خاندان قاجار به خاندان پهلوی را نوشت ) نخست وزیر شد و در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ در مجلس ملی تقاضای جلسه خصوصی داد و خبر داد که **رضا شاه بزرگ به نفع ولیعهد ( محمدرضا پهلوی )** از پادشاهی استعفا داده است .

سپس فروغی خواستار جلسه رسمی و علنی برای انجام انتقال و تشریفات و سوگند شاه جوان شد .

در جلسه خصوصی بگومگوهایی شد و ملاحظاتی نامساعد به میان آمد

اما وزیر کشور ( آقای **علی سهیلی** ) موقع شناسی بکار بست و به همه یادآور شد که سپاه شوروی تا کرج آمده اند و اینک زمان کینه ورزی نیست و اگر تکلیف مملکت معین نگردد خطرهایی کین کشور و ایرانیان را تهدید میکند و معلوم نیست چه حوادث ناگواری پیش آید که دولت نتواند از عهده ی جلوگیری آن برآید .

پس از این سخنان ، بی درنگ همه ی جنجال ها فرو نشست و مجلس موافقت کرد و محمد علی فروغی اینبار متن انتقال پادشاهی از رضا

شاه بزرگ به شاه جوان را نوشت .

سپس در عصر همان روز **شاه جوان** ( **محمدرضا شاه پهلوی** ) به

مجلس آمد و مراسم سوگند را بجای آورد .

اما از همان روزهای نخستین پس از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ عقده ها و

مخالفت‌های **بازماندگان سیستم قاجاری** و فرزندان و نوادگان قاجاریان

**انگلیسی** ( تماما انگلیسی ) و توده ای ها چنان خود را نشان دادند که

شخص اُستوره های یهود و مرگ حضرت سلیمان و آزاد شدن دیوها

( یا دیوان ) از زنجیر و زندان را به یاد می‌آورد .

مردم که در پرتو نظم و انضباط و آبادی ۲۰ ساله رضا شاه بکاری

مشغول بودند و رفته رفته به وضع خود خوی گرفته بودند دیگر

نمیخواستند به دوران خان و خان بازی بازگردند و به آن وضع گردن

نهند .

ولی **شاه جوان تنها وارث تاج و تخت نشده بود** بلکه وارث کینه ها و

خصومتها نیز شده بود و باید با انبوه مشکلات و کارشکنی ها

مقاومت میکرد .

نمونه ی بارز آن **سوء قصد به جان او بود** که چندین بار انجام شد .  
علاوه بر **مشکلات سیاسی** که **سپاهیان بیگانه** در ایران پدید آورده بودند و علاوه بر **آشوبی** که جامعه را فرا گرفته بود ، **محمد رضا شاه جوان** با کینه های شخصی و اغراض انتقام جویانه ی کسانی روپرو شده بود که به نحوی در دوران رضا شاه زیان دیده بودند .  
**خان ها** دوباره میخواستند خان شوند .  
**امیران و سرداران و متنفذان در خراسان و آذربایجان و فارس و مازندران** نیز میخواستند به قلمرو نفوذ خود روی آورند .  
درب **سفارت شوروی و انگلستان** به روی آتش بیاران سیاسی و وطن فروشان ، گشوده ی گشوده شد .  
**نمایندگان مجلس** میخواستند حاکم مطلق کشور شوند . برخی از آنان **توده ای** و هنوز قبله شان مسکو بود .  
از آغاز دوران محمد رضا شاه همه آن **توده ای ها آزادانه** در عرصه ی سیاست بکار بودند و حادثه های شومی مانند جدایی طلبی **سید جعفر پیشه وری** و **غلام یحیی دانشیان** را پدید آوردند .

و البته ( چهار سال پس از پادشاهی شاه فقید ) ریشه ی پیدایش فتنه ای مانند پیشه وری ، کارشکنی های مصدق و **عدم شرکت او** و یاران اقلیتی اش در جلسات رسمی و علنی مجلس بود و مصدق و مصدقی ها نیز سودای قدرت ( و نوکری استعمار انگلستان ) را در سر داشتند .

\*

برخی نمایندگان ساده لو نیز میخواستند دموکراسی انگلستان و سوند را برقرار کنند ولی آنها حتی نمیتوانستند در آن مجلس یکصد نفری اکثریت هشتاد نفری تشکیل دهند تا پشتیبان دولتی شوند که دست کم خواسته ها و برنامه های سیاسی آنها را اجرا کند .  
به هر روی جاه طلبان به تکاپو افتادند و سرکشان ساکت شده دوباره به جنب و جوش افتادند .

در چنین شرایط و اوضاع و احوال **محمد رضا شاه پهلوی** با انبوهی از دشواریهای اساسی به **پادشاهی** رسید .

## عدالت اجتماعی

تنها به یک جنبه از اندیشه ی محمدرضا شاه فقید که عدالت اجتماعی میباشد اشاره میکنیم و از بیشتر سخن گفتن پیرامون این شاه فیلسوف و انسان دوست میگذریم .

آنچه در تاریخ آشکار و ثبت است اینکه نه تنها ایرانیّت و عشق به ایران همواره در خاندان پهلوی موج میزده است و آنکه اندیشه ی عدالت اجتماعی محمدرضا شاه فقید برای جهانیان نیز رسماً بیان شده است .

در اینباره به برخی از خدمات و دستاوردهای محمدرضا شاه پهلوی اشاره میکنیم و از شرح آنها می پرهیزیم :

اصلاحات ارضی ( که همان اصل عدالت اجتماعی شاه فقید است ) یا قانون تقسیم مالکیت زمین میان مردم و کشاورزان بصورت عادلانه ، و خریدن زمینها از خان ها .

\*

پدید آوردن سازمان نفتی آپک توسط شاه .

**تغییر دادن اصل شراکت ۵۰ - ۵۰ درصد در صنعت نفت به اصل ۵۵ - ۴۵ درصد به سود کشورهای صاحب نفت توسط شاه فقید**

\*

**در دست گرفتن تعیین بهای نفت توسط کشورهای نفتی .**

( منظور کشورهای عضو اوپک است )

\*

**اصل ۷۵ - ۲۵ درصد سهام نفت به سود ایران .**

\*

**ملی شدن ۱۰۰ در ۱۰۰ صنعت نفت ایران ( قرارداد سن موریتس )**  
که در تاریخ ۹ **آورداد ۱۳۵۲** توسط محمدرضا شاه فقید امضاء شد .  
( یعنی ۲۳ سال پس از جریان انگلیسی پسند نفت ملی توسط مصدق )

\*

**اختصاص دادن صندوق کمک به فقرزدایی در جهان توسط محمد رضا شاه پهلوی از درآمد کشورهای که نفت را میخرند و میفروشند .**  
( از هر بشکه نفت چند سنت )

چکیده ای از سخنرانی شاه فقید در هاروارد ( سال ۱۳۴۷ )  
که خطابه ای بلند و روان و سراسر بشر دوستی و سراسر حکمت و  
درباره ی عدالت اجتماعی در جهان است را میاوریم  
اما پیش از آن نکته ای را میگوییم .

عدالت به معنای رایج و متداول خود که عبارت از جلوگیری از تجاوز  
فرد به حقوق دیگران است ، آشکار و از مبادی کشورداری میباشد و  
بنیان هر اجتماع متمدن بر آن نهاده شده است و قوانین تمام ملتها هر  
گونه تجاوزی را جرم شناخته و کیفر میدهد .

ولی عدالت اجتماعی معنایی ژرف تر و مقصدی عالی تر از  
عدالت شخصی و فردی را دنبال میکند و آن ،

برپا شدن نوعی تعاون و توازن در بهره مند شدن همگان از  
نعمتهای زندگی است .

اما در تاریخ بشریت این نکته ی دقیق اجتماعی یعنی عدالت اجتماعی  
کمتر مورد توجه فرزندانگاران قرار گرفته و بطور جدی بیان و دنبال  
نشده است .

درباره عدالت اجتماعی در زمان مزدک و مانی گرچه گفته هایی شده  
است ولی آگاهی و اطلاعات درست و بارور در دست نداریم .

گاهی هم دانشمند و ژرف بینی همچون **حضرت حافظ شیرازی** نیز

بیستی گفته است و رد شده است :

ساقی ، به جامِ عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد ، که جهان پُر بلا کند

البته تنها دانشمندی که موضوع عدالت اجتماعی را بصورت جدی

بررسی کرده است فیلسوف مشهور آلمانی **کارل مارکس** است .

( که در شمال لندن زیست و مُرد )

اما **اینکه پادشاهی چنین بیاندیشد** و بخواهد نفوذ کلمه و کردار خود را

**در عملی کردن این معنی انسانی بزرگ بکار ببرد و بخواهد افراط و**

**تفریط را از میان بردارد** کاملاً یک امر تازه و یک

**حادثه و تحول بی نظیر و بی مانند در سرتاسر تاریخ بشریت است .**



در این **خطابه** ( **هاروارد** - سال ۱۳۴۷ )

>> **محمدرضا شاه پهلوی** دانش و موالید **وقریحه بشری** را می ستاید

و **آرزو میکند** در پرتو تلاش دانشمندان بشر دوست ، **جامعه ی**

**انسانی** از رنجهای تن و روان که اکنون به آن دچار است رهایی یابد

زیرا شاه پاور دارد که جامعه بشری بیمار است و این بیماری که در

سطح بین المللی و در سطح ملی و در سطح خانوادگی به چشم میخورد

ریشه ای کهنه و دیرین دارد .

**شاه فقید** ادامه میدهد :

محرومیت ها ، تبعیض ها ، ستمگری ها ، تعصب های نژادی و قومی

و دینی ، کینه توزیها و دشمنی ها ، فقر و جهل و گرسنگی و بیماری

**اینها ارثی است که از گذشته به ما رسیده است .**

بی عدالتی ، جامعه بشری را تاریک کرده است .

با آنکه افراد بشر برابر و مساوی به دنیا آمده اند و حتی بهره مندی

از زندگی را خداوند به آنها عطا فرموده است ولی هزاران تن ، از

گرسنگی میمیرند و عده اندکی نیز نمیدانند با داشته ها و نعمتهای

گوناگون خود چه کنند .

ملتهایی در فقر و با گوناگونی بیماریها دست به گریبان هستند و در برابر آنها نیز افرادی از تمام جهات برخوردار از آسایش و نعمتها هستند .

سپس **شاه فقید** با نشان دادن آمارهای رسمی و فاصله ی ملت های توانگر و ملتهای فقیر ، **تنها راه چاره بشریت را گسترش دادن عدالت**

**اجتماعی** و از میان بردن تفاوتهای فاحش و شرم آور میداند

چونکه ملتها را به دو گروه بسیار متمایز تقسیم کرده است :

از یک سو ملت هایی مرفه و برخوردار از بهداشت کامل و غذای کافی

با دسترسی به دانش و تمام موجبات آسایش و رفاه هستند

( که بسیار خوب است و بیش باد )

و از سوی دیگر توده هایی اسیر فقر ، ناخوشی ، جهل ، تبعیضات

نژادی ، امتیاز طبقاتی و تجاوز به آزادی های فردی هستند که هنوز

در بسیاری از نقاط جهان امری رایج و متداول است .

همه ی اینها موجب حس سرخوردگی و افروختن آتش بغض و کینه

است و آرزوهای هر بشر پاک نهاد و هر اندیشمندی فرا رسیدن جهان

بہتر است تا به گفته ی **کنفوسیوس** آدمی از رنج اضطراب

و ترس از آینده ، فارغ و دور باشد .

**اصولی هست که ما آنها را در هر شرایطی تغییر ناپذیر میدانیم و نخستین آنها احترام به شخصیت فرد است و ایمان به این حقیقت که فرد برده ی دولت نیست بلکه این دولت است که باید خدمتگزار افراد مملکت باشد <<**

\*

باری ، منظور از آوردن برخی جملات این سخنرانی دراز این است که **عدالت اجتماعی در جهان ( و نه تنها در ایران ) بنیان و محور اندیشه های شاه فقید بوده و دگرگونی هایی همچون اصلاحات ارضی و سهم کردن کارگران در سود درآمد کارخانه ها مانند کارخانه ذوب آهن اصفهان و ... نمونه های آن هستند .**

( البته این معنی همگان و سوشیال و سوسیالیسم است که رو در روی کمونیست میباشد )

به هر روی **خدمتهای شاه فقید به ایران و ایرانیان** ، برای بیگانگان و

بیگانه پرستان گناه نابخشودنی و **نمونه هایی اینگونه بود**

:

مانند شاه قاجار از انگلستان حقوق نمیگرفت و در خدمت آنها نبود .

\*

نمایندگان روسیه را ناامید به مسکو پس فرستاد .

\*

**پیشه وری** را طرد و آذربایجانِ قهرمان را به دامن ایران باز گردانید

و

جولان امثال **تیمور تاش** و **غلام یحیی** را سرکوب کرد و ایران را از لبه

پرتگاه بدبختی دور کرد که داشت کشور را به گردباد فتنه و بی نظمی

میکشاند .

\*

باج گیری های بندر بصره از کشتیهایی که به **آبادان** و **خرمشهر** رفت

و آمد میکردند را قاطعانه برچید .

**اروند رود** را به ایران باز گرداند و تجاوزات دولت عراق را

ریشه کن کرد .

\*

حقوق سیاسی و اجتماعی به زنان ایران داد .

\*

و در کل هف نهایی شاه فقید که میخواست ایران را در راس کشورهای

تصمیم گیرنده و سازنده ی جهان قرار دهد و آنرا بارها در سخنانش

بیان و بارها در کردارش نمایان کرد ، اینها گناهان

نابخشودنی محمدرضا شاه پهلوی بودند .



پیدایش نهضت ضد استعمار انگلستان در همه زمینه ها به نام

**نهضت ملی ایران یا جبهه ی ملی ایران .**

در دهه ی بیست خورشیدی (۱۳۲۰) که موج ملی گرایی و وطن پرستی و مخالفت با استعمار انگلستان روز به روز فزونی میگرفت و همه ی اقشار جامعه به آن پیوسته بودند ، در مجلس پانزدهم اقلیتی از نمایندگان مجلس نهضتی را به وجود آوردند و آنرا ملی نامیدند و پس از آن سازمان نهضت ملی یا جبهه ی ملی را تشکیل دادند .

**رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه فقید و مردم پانی و باعث این موج**

**ملی گرایی و نهضت ضد استعماری انگلستان بودند .**

جامعه روحانیت و کسانی مانند **آیت الله کاشانی** نیز پشتیبان نهضت ملی بودند و با استعمار مخالفت کردند .

**آمریکا که رقیب انگلستان و خواهان خریدن نفت ایران بود نیز نهضت**

**ملی ایران و یا جبهه ی ملی ایران را پشتیبانی میکرد .**

افرادی مانند **مک گی** معاون وزارت خارجه آمریکا و آقای **گریدی**

سفیر آمریکا در ایران و افراد بانفوذی مانند **تد برن** آشکارا برای

تقویت نهضت ملی ایران ، و بر علیه شرکت نفت انگلیس و ایران تبلیغ و تلاش میکردند .

و حتا توده ای ها که مزدوران مسکو ( و در همه جا نفوذی ) بودند نیز به این جریان ملی و ضد استعماری انگلیس پیوسته بودند .  
در چنین شرایط و فضایی سازمان نهضت ملی ایران ( یا همان سازمان جبهه ی ملی ایران ) در سال ۱۳۲۸ خورشیدی شکل گرفت .  
نفر اول و دوم این سازمان ، **محمد مصدق** و **دکتر مظفر بقایی کرمانی** شدند .

**دکتر مظفر بقایی کرمانی** در تهران حزبی را به نام **حزب زحمتکشان ملت ایران** تاسیس کرد و سپس در **کرمان** نیز سازمان **جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران** را پایه گذاشت .

سپس ریاست آن بر عهده ی شادروان **ذبیح الله مُبشر** و ریاست دبیرخانه ی آن بر عهده ی **استاد مهدی شمشیری** قرار گرفت .

\*

نهضت ملی بر پایه ی **کوتاه کردن نفوذ بسیار زیاد استعمار انگلستان و**

**در همه ی زمینه ها پدید آمده بود**

اما **محمد مصدق** و یارانش به راحتی و **فقط با تغییر دادن یک واژه و کلمه ، نهضت ملی را به نفت ملی تبدیل کرد و سوار بر موج مخالفت با استعمار انگلستان شد و آن موج و نهضت ملی را منحرف و خنثی کرد و سپس جریان نفت ملی ( یا ملی کردن نفت ) را بسیار زیان بار و**



**به بدترین شیوه برای ایرانیان به پا کرد .**

زیرا شعار و خواسته ی جبهه ی ملی مبارزه با استعمار انگلستان در همه و همه ی زمینه ها بود ولی **شعار نفت ملی مصدق** و یارانش بر **هم زدن قرارداد با ارزش و پُر سودِ رضا شاه بزرگ با انگلستان بود** که به اجبار و بر خلاف میل انگلستان با رضا شاه بزرگ در تاریخ ۱۹۳۳ مسیحی یا ۱۳۱۲ خورشیدی بسته شده بود و **انگلستان**

**در پی لغو آن بود .**

دولت **انگلستان** از **لغو قراردادِ داری** بدست رضا شاه بزرگ و امضاء قراردادِ جدید رضا شاه در سال ۱۳۱۲ خورشیدی بسیار ناراضی و دلخور بود .

**محمد مصدق** نیز آشکارا و **علنا خواستارِ لغو قرارداد رضا شاه ،**

و خواهانِ قراردادهای قبلی در زمان قاجار بود .

به هر حال خیلی زود **دکتر مظفر بقایی کرمانی** و **حزب زحمتکشان**

**ملت ایران** مخالف محمد مصدق شدند .

مصدق توانست **اختلافات** و **شعبه بندی های** بسیاری در میان مخالفان با استعمار انگلستان به وجود بیاورد و نهضت ملی را به کلی نابود سازد و سود بسیار برای انگلستان و زیان بسیار برای ایران به دست

آورد .

دولت استعماری انگلستان که با موج بزرگِ نهضتِ ضدِ استعماری و ملی‌گرایانه روبرو شده بود و از قرارداد اجباری که در سال ۱۳۱۲ با **رضا شاه پهلوی** بسته بود بسیار ناخشنود بود ،

تنها راه چاره را برهم زدنِ کلِ اوضاع میدانست و بهترین روش این بود که از طرفِ خودِ ایران و یک طرفه و یک جانبه قرارداد سال ۱۳۱۲ رضا شاه را برهم زند .

مصدق در راستای این هدفِ انگلستان و در زمانی که شرایط برای استعمار انگلستان بسیار بد و حساس شده بود **ناگهان** و **به تنهایی** و **خودسرانه** و **بدون علم و کارشناسی** ، به عوام فریبی و مردم فریبی و **مخالفت با قراردادهای قانونی و سود آور** پرداخت که پس از قراردادِ داری و در زمان **رضا شاه امضاء شده بود** .

**مصدق** پس از آنکه افکار عمومی را آماده کرد **واژه ی نفتِ ملی** را بر زبان انداخت و بطور یک جانبه از طرف ایران خواستار لغو قراردادهای رضا شاه شد و واژه ی نفتِ ملی را جایگزینِ نهضتِ ملی کرد و جریان **نهضتِ ملی** را به **جریانِ نفتِ ملی** تغییر داد و باعث شکستِ آن شد .

مانند فریبِ واژه ی جمهوری + اسلامی ، که در سال ۱۳۵۷ **توسط**  
**همانها** نیز تکرار شد و البته دلیل آن ، بد سوادِی روشنفکر نماها و  
سیاسیونِ ایران و ندانستن معنی درستِ واژگان بود .

\*

بنا به قرارداد نفتی که در زمان **رضا شاه پهلوی** در ۱۳۱۲ خورشیدی  
۱۹۳۳ مسیحی امضاء شد و به **قرارداد ۱۹۳۳** معروف شد ، قرارداد  
ویلیام ناکس **داریسی** ( قراردادِ سال ۱۹۱۹ ) که با قاجارها و خوانین  
بختیاری بسته شده بود لغو گردید .

قرارداد جدید به اجبارِ رضا شاه و بر خلاف خواسته ی انگلستان به  
امضاء رسیده بود و انگلستان تلاش به لغو امتیازاتِ قراردادِ رضا شاه  
میکرد ، زیرا امتیازاتِ بسیار سودآوری در قراردادِ رضا شاه پهلوی  
به ایران داده شده بود که اصلا با قرارداد ۱۹۱۹ داریسی اصلا قابل  
مقایسه نبود .

بنا به قرارداد **رضا شاه** در ۱۳۱۲ خورشیدی ( ۱۹۳۳ مسیحی ) **۱۶**  
**در صد از سود خالص** از درآمدهای نفت **به ایران میرسد** .  
و **هر آنچه** که شرکت نفت انگلیس و ایران از این درآمدهای نفتی  
**تاسیس و برپا کند ایران** نیز در آن **سهیم است** .

و ایران در مالکیت شرکت های نفتکش و پتروشیمی که از سود خالص

درآمد نفت ساخته میشوند نیز شانزده ۱۶ درصد سهام است .

برای نمونه ، از همین سود خالص ۱۶ درصد که به ایران تعلق داشت

، شرکت نفت و پالایشگاه و دیگر شرکتهای فرعی در عراق

( و کشورهای دیگر مانند کویت ، ونزولا ، ترکیه و ... ) ساخته شد

که به ایران تعلق داشت ولی شوربختانه به دست مصدق و با جریان

نفت ملی ، همه ی آن شرکتهای نفتی و پتروشیمی و نفتکش ها و ...

از دست ایران رفت .

بهر حال ، بنا به قرارداد ۱۹۳۳ ایران در سود شرکتهای نفت و

پتروشیمی و دیگر شرکتهای وابسته و فرعی به شرکت نفت ایران و

انگلیس نیز شانزده ۱۶ درصد سهام است .

در قرارداد رضا شاه بزرگ به تاریخ ۱۹۳۳ و در ماده ی اصلی آن

قرارداد نوشته شده است :

این شرکت عبارت است از : شرکت نفت انگلستان و ایران و همه ی

شرکتهایی که به این شرکت وابسته است مانند شرکت نفتکش ها ،

پتروشیمی ها و پالایشگاه ها .

جالب اینجاست دولت روسیه تا پیش از زمزمه ی جریان نفت ملی فقط تلاش میکرد قراردادش ( که میان کمپانی نفتی روس و قوام السلطنه بسته شده بود ) را به مرحله اجرا درآورد .

زیرا با وجودیکه مجلس قرارداد قوام السلطنه را با کمپانی نفتی روسی رد کرده بود اما دولت روسیه بعدا با مصدقی ها همراه شد و توده ای ها که تا پیش از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دایما مصدق را خائن ونوکر و جاسوس انگلستان می نامیدند و به او دشنام میدادند ، به ناگهان در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ او را ملی گرا خواندند و طرفدار او شدند و به جریان مصدق و جریان نفت ملی پیوستند و پرچم ملی کردن نفت را بلند کردند و همصدا با مصدق ، خواهان لغو قرارداد بصورت یکطرفه از ایران شدند .

این در حالی بود که همه وطن پرستان و ایران دوستان با لغو قرارداد سودآور رضا شاه پهلوی و جریان نفت ملی مصدق مخالف بودند و می دیدند که قرارداد ننگین زمان قاجارها قابل مقایسه با قرارداد رضا شاه بزرگ در تاریخ ۱۳۱۲ نیست .

هنگامی که مصدق خودسرانه و به تنهایی و ناگهانی ( و کاملاً انگلیسی پسند ) **جریان نفت ملی را برای خنثی سازی نهضت ملی به راه انداخت خیلی سریع دولت آمریکا اعلام کرد که با لغو یکطرفه و یک جانبه ی قرارداد ۱۳۱۲ از طرف ایران ، به شدت مخالف است .**

سپس **دولت آمریکا** هشدار داد اگر نهضت ملی ایران ( یا جبهه ی ملی ایران ) با جریان مصدق همراهی کند ، دیگر از نهضت ملی ایران و موج ضد استعمار انگلستان پشتیبانی نخواهد کرد .

اما کسانی در سازمان نهضت ملی ایران که از یاران مصدق بودند بهمراه توده ایها از آن جریان حمایت کردند و دولت آمریکا نیز زود و با شتاب ۲۰ روز پس از حمایت جبهه ی ملی از جریان مصدق ، پشتیبانی اش را از جبهه ی ملی بُرید .

در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ و ۲۰ روز پس از اعلام جریان نفت ملی دولت آمریکا با دولت انگلستان مشاوره نمودند و سپس دولت **آمریکا در اینباره بیانیه ای داد که چند خط آنرا مینویسیم :**

از آنجا که درباره ی روش ایالات متحده آمریکا گفتگوهایی شده است مصلحت چنین است سیاستی را که در مذاکرات خود با بریتانیای کبیر و ایران اتخاذ کرده ایم تشریح نماییم .

لزوم حل اختلاف را به طریق دوستانه و از راه مذاکرات و همچنین لزوم اعتراض از تخفیف و تهدید به اقدام یک جانبه را به هر دو دولت تاکید کرده ایم .

هنگام مذاکره با دولت بریتانیا این عقیده را گفته ایم که با ایرانیان ترتیبیاتی دهند که ایرانیان کنترل بیشتری در اداره ی امور نفت و منافع بیشتری از استخراج نفت داشته باشند و تمایلی را که ایرانیان در این مورد اظهار نموده اند شناخته شود و در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطرناک را که در نتیجه ی القا یک طرفه ی روابطی که بطور واضح به قرارداد مربوط است تذکر داده ایم که ایالات متحده آمریکا بطور جدی و قوی با آن مخالف خواهد شد .

این در حالی بود که شرکتهای نفتی آمریکایی و ۳۵۰۰ تن از کارشناسان و تکنسین ها و کارمندان آن شرکت آماده و در حال اعزام به ایران بودند و در رسانه های آمریکایی نیز اعلام شده بود که شرکت لی فکتور ( یا موسسه ی مهندسی لی فکتور ) ۳۵۰۰ کارشناس فنی نفتی برای پیشرفت و راه اندازی تاسیسات نفتی به ایران می فرستد .

اما در پی مخالفت دولت آمریکا با جریان نفت ملی مصدق ، موسسه ی مهندسی آمریکایی لی فکتور پیشنهادش را به ایران پس گرفت و به رئیس جمهور دولت آمریکا نوشت که عذر میخواید و قصد نداشت که برای کسی ( یعنی برای دولت آمریکا ) مزاحمت ایجاد کند .

خوب است بدانیم قراردادی که آمریکا میخواست با شرکت نفت ایران ببندد به مانند قرارداد شرکت آمریکایی آرامکو ( که بعدا به عربستان واگذار شد ) ۵۰ - ۵۰ بود .

( از کتاب تاریخ ملی شدن صنعت نفت - نوشته ی **فواد روحانی** - برگ ۱۷۵ )

پس از آنکه دولت آمریکا پشتیبانی اش را از نهضت ملی بُرید و با جریان نفت ملی ایران مخالفت کرد گفت که با دولت ایران همکاری نفتی نخواهد کرد .

**سپس دیگر کشورهای طرفدار نهضت ملی نیز دست از پشتیبانی**

**نهضت ملی کشیدند .**

آنچه باید در نظر گرفت این است که لغو کردن یک جانبه و یکطرفه معاملات تجاری و صنعتی و نفتی به آن صورت که از طرف مصدق و توده ای ها انجام گرفت هر چند که نادرست و زیان آور بود ولی **به خاطر ویژگی های آشکار کشور ایران در خاورمیانه و حتا در جهان ،**



ممکن بود به دیگر کشورها و جاهای نفتی نیز گسترش و سرایت پیدا کند .

**فواد روحانی** ( نماینده ی ایران در بنا کردن سازمان **اوپک** و دبیر کل اوپک در آن هنگام ) - در کتاب ملی شدن صنعت نفت در برگ ۱۷۵ - توضیح داده است که تا تاریخ **تیرماه ۱۳۳۰** کارشناسان انگلستان هنوز در ایران بودند و قطع استخراج و صادرات نفت و قطع رابطه صورت نگرفته بود .

به هر روی ، نماینده ای از طرف دولت انگلستان به مدیر امور نفت دولت آمریکا مراجعه میکند و توضیح میدهد که مشکل خریدن نفت ایران باعث کمبود نفت مصرفی انگلستان خواهد شد و اگر دولت آمریکا کمک نکند وضع وخیمی پیش خواهد آمد .

پس از آن گزارشی خطاب به وزیر کشور آمریکا داده شد و از او خواسته شد که خیلی سریع از طرف آمریکا برنامه ای برای رفع بحران کمبود نفت انگلستان تنظیم شود و بر لزوم همکاری دولت آمریکا با انگلستان تاکید شد .

سپس مدیر تولیدات دفاعی آمریکا از ۱۹ شرکت نفتی آمریکایی دعوت کرد که با همدیگر همکاری کنند و ترتیباتی ارائه دهند که کمبود

نفت خام و تصفیه شده ( که ناشی از جریان نفت ملی است ) جبران گردد .

پس از آن کمیته ای تشکیل شد و اقداماتی انجام گردید که آن مقدار نفت که شرکت سابق معمولاً از ایران تهیه میکرد تا آخر سال ۱۹۵۱ برای شرکت مذکور ( انگلستان ) تامین گردد .

در انگلستان نیز هیئتی تشکیل شد و مشتری ها را به مراجع آمریکایی تحویل میداد .

در نیمه دوم سال ۱۹۵۱ مبلغ این معاملات ۱۶۰ میلیون دلار شد و آمریکا همه ی صد در صد نفت مورد نیاز انگلستان را تامین کرد و نه تنها کمبود نفت پیش نیامد و آنکه مازاد بسیار نیز به دست آمد .

پس از این **شرکتهای نفتی آمریکایی با انگلستان** همکاریشان را

**گسترش دادند و سپس با همدیگر یکی شدند**

**و شرکتهای چند ملییتی پدید آمد .**

**تنها بازنده ی جریان نفت ملی مصدق ، فقط کشور و ملت ایران بودند**

که با رکود و زیان بسیار در زمینه های گوناگون روبرو شدند و یک نمونه ی آن فرسودگی و ( استهلاک ) و خرابی تاسیسات نفتی و بیکار شدن ۶۰ هزار کارگر صنعت نفت در آن تاریخ است .

و البته سرمایه‌ی بسیاری از دست ایران خارج شدند ، مانند شرکت نفت و پالایشگاه و دیگر شرکت‌های فرعی در عراق ( و کشورهای دیگر مانند کویت ، ونزوئلا ، ترکیه و ... ) ساخته شده بودند و به ایران تعلق داشتند ولی شوربختانه به دست مصدق و با جریان نفت ملی ، همه‌ی آن شرکت‌های نفتی و پتروشیمی و نفتکش ها و ... از دست ایران رفتند .

به هر حال شرایط در ایران بدتر شد و اختلافات بالا گرفت و نیروهای گوناگون به درگیری و زد و خورد پرداختند و به ویژه پیراهن سپیدهای حزب توده به درگیری با طرفداران حزب پان ایرانیسم پرداختند و تعداد زیادی کشته شدند و سرانجام ، نیروهای خود را خنثی کردند و جریان نفت ملی به دست مصدق ، نهضت ملی ضد استعمار انگلستان و سازمان جبهه ملی ایران را خنثی کرد .

جریان نفت ملی مصدق آنچنان خیانت بار و اشتباه بود که مانندش در هیچ کجای جهان انجام نشده بود و پس از آن ( تا به امروز ) نیز انجام نشده است .

در آن زمان همه‌ی کشورهای اطراف ایران و حتا فراتر مانند کره جنوبی و دیگر کشورها ایران را در زمینه‌های گوناگون بویژه

اقتصادی الگوی خود قرار داده بودند .

به ویژه همه ی کشورهای عربی ( تا آنجا که در توانشان بود ) از ایران الگو میگرفتند .

اما چون قرارداد کشورهای عربی با شرکت نفت آمریکایی ۵۰ - ۵۰ و بسیار بهتر از قرارداد های انگلیسی ها بود ، وقتی که **مصدق** درباره جریان نفت ملی به دیگر کشورها اعلامیه داد ، خیلی محکم و به صراحت آنرا رد کردند .

حتا یکی از شیخ نشین های عرب در پاسخ به پیشنهاد نفت ملی به شیوه **مصدق** و توده ای ها در ایران ، گفته بود **مگر ما احمق** ( من هَبْنَقَه ) **هستیم** ؟

به هر روی ، همه ی کشورهای نفتی و غیر نفتی که از جبهه ی ملی یا نهضت ملی ایران پشتیبانی میکردند به محض آنکه **مصدق** و توده ای ها پرچم نفت ملی را بدست گرفتند شروع به اعتراض کردند و به هر کشوری که مانند آن حرکت **مصدق** را پیشنهاد داده بودند صریحا آنرا رد کرد .

با روی کار آمدن رضا شاه پهلوی کشور ایران گام های پیشرفت را مرتب بر میداشت .

## نخستین گام رضا شاه بزرگ لغو همه قراردادهای ننگین قاجاریان

، و به امضاء رساندن قراردادهای بسیار بسیار بهتر از زمان قجرها بود و این مسیر تا زمان محمد رضا شاه پهلوی پیموده شد .

گرچه با آغاز سلسه ی پهلوی مراحل پیشرفت و سازندگی ایران در همه زمینه ها به پیش میرفت ، اما ایران در همه ی مراحل صنعت نفت ( از داشتن تکنسین گرفته تا اکتشاف ، استخراج ، خطوط لوله و کنترل آن ، صادرات ، بازار فروش و دیگر موارد ) ناتوان و نیازمند بود . از همین روی ، **محمد رضا شاه فقید** و برخی دولتمردان همواره بدنبال قراردادهای نو و بهتر به مانند قرارداد ۵۰ - ۵۰ آرامکو و عربستانیها بودند **تا گام نخست رضا شاه بزرگ را تکمیل کنند .**

**رضا شاه بزرگ** در نخستین گام خود قرارداد ننگین ویلیام ناکس داریسی را لغو کرد و قرارداد دیگری را به امضاء رسانید .

به هیچ روی نمیتوان قرارداد ننگین قاجارها را با قرارداد سودآور رضا شاه بزرگ سنجید .

پس از امضاء قرارداد ۵۰ - ۵۰ آرامکو با شیخ عربستان ، کمپانی آمریکایی تمایل خود را برای امضاء چنین قراردادی با ایران اعلام کرد .

**رئیس هیئت مدیره شرکت نفت آمریکا مینویسد** و میگوید که برای  
سهم ۵۰ - ۵۰ با **سپهد علی رزم آرا** به توافق رسیده بودیم و  
در نخستین نشست عمومی هیئت مدیره شرکت نفت آمریکا، رییس  
هیئت مدیره این شرکت بیان کرد که قرارداد ۵۰ - ۵۰ با ایران را  
توسط **سپهد علی رزم آرا** آماده کرده بودند.

**قرارداد ۱۳۱۲ نخستین گام رضا شاه بزرگ بود** ولی خیلی آشکار  
**محمد رضا شاه فقید و مردم و جبهه ی ملی ایران** خواستار لغو قرارداد  
قبلی زمان رضا شاه، و به امضاء رساندن قرارداد نو و جدیدتر  
و منصفانه تر شدند، اما انگلستان شدیداً با آن مخالفت کرد و واکنش  
**این مخالفت را آشکارا و با ترور علی رزم آرا**  
( توسط محافظان رزم آرا ) نشان داد.

**اشتباه سپهد علی رزم آرا این بود** که گفتگو و کار به امضاء رساندن  
این قرارداد پرسود با آمریکایی ها را **بی سر و صدا پیش می برد**.  
او می بایست **مردم و روزنامه ها** را خبردار و با خودش همراه میکرد

به هر روی، **سپهد علی رزم آرا بسیار دلیرانه** و با وجود همه ی  
خطرها و تهدیدهای آشکار از سوی انگلستان، قرارداد ۵۰ - ۵۰ با  
آمریکا را آماده کرده بود ولی جانش را گرفتند و **خیلی زود حدود ۲**

هفته پس از ترور سپهبد علی رزم آرا محمد مصدق جریانِ نفت ملی را

به راه انداخت .

مصدق با آنکه میدانست ایران حتا توان ساختنِ یک پیچ و مهره را ندارد تنها شعارِ خود را ملی کردن و بدست گرفتنِ تمامی امورِ صنعت

نفت فرار داد !

و به این بهانه و با مردم فریبی خواهان برهم زدنِ قرارداد ۱۳۱۲ رضا شاه و برگشت به قراردادهای قاجاریه شد و با سوار شدن بر واژه و کلمه ی ملی ، نهضتِ ملی ضدِ استعمارِ انگلستان را به نفتِ ملی ( که خواسته ی انگلستان بود ) تغییر داد و بزرگترین خدمت را به انگلستان کرد .

پیش از آنکه زیانهای جریانِ نفت ملی مصدق را بیان کنیم نگاهی به

**اوضاع کلی شرکت نفت ایران می اندازیم :**

**در پاسخ به درخواستِ محمد مصدق** درباره ی اوضاع کلی شرکت نفتِ

ایران از دکتر حسین پیرنیا ، به **محمد مصدق** نوشته شده است :

تعداد کارگران شرکت نفت ۶۰ هزار تن است .

مزد سالانه ی کارگران حدود ۲ میلیارد و هشتصد میلیون ریال است .

خریدنِ پول ایران برای پرداختِ حقوق کارگران شرکت نفت ایران و

انگلستان و پرداخت لیره انگلستان به بانک ایران به مبلغ ۲۰ تا ۲۵ میلیون لیره است .

سهام ایران از فروش نفت در سال ۱۹۵۰ به مبلغ ۱۶ میلیون و اندی لیره انگلستان شده است .

و البته دیگر موارد که از بیان آنها میگذریم .

با بررسی آمار و مدارک میتوان دید که درآمد خالص شرکت نفت در این مدتی که مصدق صنعت نفت را ایستا و متوقف کرده بود ۸۴ میلیون و ۴۶۶ هزار میبود و در عین حال ۲۵ میلیون بشکه نیز ذخیره ی عمومی و سود خالص تقسیم نشده به دست می آمد و یک میلیون هم ذخیره ی سهام ایران در بیرون از ایران نیز به دست می آمد .

ولی محمد مصدق **آگاهانه** و عمدا **جریان نفت ملی** را به راه انداخت و نه تنها همه ی اینها را به دست نیاورد بلکه با قطع درآمد نفت زیانهای بسیار و گوناگون به ایران وارد کرد .

حدود چهار سال صنعت نفت ایران ( و بازار آن ) از کار افتاد و هزینه های بسیار بر دوش دولت ایران افتاد و کشور ایران دیگر نتوانست بسیاری از امتیازاتِ پارزش در قرارداد پیشینِ رضا شاه پهلوی را ،



به دست آورد .

بسیاری از شرکتهای نفت از مالکیت ایران جدا شدند ، مانند **شرکت نفتکش** که توسط آرمیتاژ اسمیث از دست ایران خارج شده بود ولی توسط رضا شاه دوباره آن شرکت ها به ایران باز گردانده شده بود . ( و همچنین **شرکت ها و پالایشگاه ها و نفت کش ها** که ارزش و بهای آنها بسیار بسیار است )

**مصدق** پس از آنکه جریان نفت ملی را به راه انداخت و **صنعت نفت ایران را از کار انداخت** هیچ راه چاره ای ارائه نداد و هیچ پیشنهادی را نپذیرفت و همه چیز را به حالت معلق و بلاتکلیف درآورد . او نه تنها پیشنهاد **هری ترومن** را برای **کنسرسیوم** نپذیرفت بلکه پیشنهادهای **چرچیل** ، **بانک بین المللی** ، و پیشنهاد **جاکسون** را نیز نپذیرفت .

زیرا که هدف **مصدق** و انگلستان ، قطع پای آمریکا از ایران و سپس برکناری محمد رضا شاه پهلوی و برچیدن نهاد **پادشاهی** از ایران بود

به هر روی پس از جریان **نفت ملی** **مصدق**

( که هم از نظر **حقوقی** و هم از نظر **منافع ملی** کاملاً **نادرست** بود )  
**صنعت نفت** و **درآمد ملی** ایران حدود **چهار** سال ایستا و **متوقف** شد .

سرانجام رای دادگاه لاهه ( در شهر دین هاخ هلند ) منجر به باطل شدن قرارداد رضا شاه پهلوی ( قرارداد ۱۹۳۳ ) شد و در ظاهر به سود ایران ولی در اصل و عملاً بسیار بسیار به زیان ایران انجامید .

\*\*\*

«» در مفاد قرارداد رضا شاه ( ۱۹۳۳ ) علاوه بر بندهای سودآور، این بند بسیار مهم در نظر گرفته شده بود که این قرارداد در آینده ، فقط به سود ایران تغییر پذیر است «»

\*\*\*

به هر روی ، دادگاه لاهه خواسته و اقداماتِ مصدق را برای لغو یک طرفه ی قرارداد بررسی کرد و رای دادگاه باعث شد که

:

ایران بیشترین جریمه را پرداخت کرد و اضافه بر آن شرکت نفت انگلستان و ایران یک میلیارد دلار از کنسرسیوم ایران غرامت گرفت و اموال شرکت نفت که مصادره ی جریان نفت ملی شده بود نه تنها دوباره بدست انگلستان افتاد بلکه انگلستان آنرا در لیست اموال فرسوده ( و مُستهلک ) گذاشت و و از این بابت پول هنگفتی نیز دریافت کرد .

و اما اگر هر دو دادگاه چه ابتدا در انگلستان چه بعدا در لاهه ( هلند )  
به زیان مصدق رای میدادند نتیجه اش این میشد که شکواییه ی  
مصدق پایان می یافت و روند معمول جریان نفت به سود و سرمایه ی  
ایران ادامه می یافت و بر آن افزوده میشد .  
و البته غرامت بسیار بسیار اندکی نسبت به آنچه حاصل شد  
ایران می بایست پرداخت میکرد .

\*

در کتاب زیان بخش ترین قرارداد نفتی ایران ، قرارداد آرمیتاژ اسمیت  
نوشته ی استاد مهدی شمشیری  
درین باره توضیحات کامل و بسیار داده شده است .

درباره ی درخواست سازمان ام آی سیکس انگلستان از سازمان سیا آمریکا برای سرنگونی محمد مصدق نیز باید اشاره کنیم که آن فقط یک تاکتیک سیاسی از جانب انگلستان در رقابت با آمریکا بود و دولت انگلستان با همکاری خودِ مصدق برای بدنام کردن و سپس خارج کردن آمریکا از ایران چنین بازیهایی را انجام میداد .

اما

این اقدام آنها ، با مخالفت محمدرضا شاه پهلوی روبرو شد .

بنا بر اسناد در دسترس

مانند گفته های خودِ مصدق - و یا در کتاب اسرار کودتای ۲۸

آمرداد !!! - نوشته ی وود هوس رئیس ام آی ۶ - محمد مصدق

همانگ با نقشه ها و برنامه های انگلستان

( و کودتای ۲۵ اُمرداد ۱۳۳۲ بر علیه محمد رضا شاه پهلوی )

بوده و از آن خبر داشته است .

او در این کتاب میگوید ، ما تصمیمات را گرفتیم و محمد مصدق سریعاً

احساس کرد که اوضاع از چه قرار است و خیلی سریع لبه ی تیز

حملات خود را نه تنها متوجه ی انگلستان کرد بلکه خانواده ی

محمدرضا شاه پهلوی و فضل الله زاهدی و هندرسون ( سفیر آمریکا )

را نیز شدیداً مورد حمله قرار داد .

همچنین در اسناد سازمان **سیا** آمریکا آمده است که به محض اینکه سرلشکر **حجازی** را کاندید نخست وزیری میکنند بلافاصله مصدق دستور بازداشت سرلشکر حجازی را میدهد و او را دستگیر میکنند . سپس **زاهدی** کاندید نخست وزیری میشود و مصدق ، زاهدی را نیز به زندان می اندازد .

پس از آن ، **سناتورهای تشکیل جلسه دادند** تا بطور قانونی بر علیه مصدق اقدام کنند .

اما به پیشنهادِ سفیر انگلستان ، **فاطمی** خیلی فوری مصاحبه مطبوعاتی انجام داد و اعلام کرد که این سناتورها با سفیر انگلستان رابطه و برنامه دارند .

البته خود مصدق نیز در دادگاه اعلام کرد که دولت از کودتای نظامی آگاه بود و چند روز زودتر به من اطلاع رسیده بود .

**حزب توده ( و کیانوری )** نیز اعلام کرد که ما محمد مصدق را از همان اول آگاه کرده بودیم .

به هر روی ۳ روز بعد در ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲ بدست مردم ، کودتای

مصدق شکست خورد و **محمد رضا شاه پهلوی** و **ملکه ثریا**

( که بخاطر این ناآرامی ها به ایتالیا پناه برده بودند )

به تهران بازگشتند .

( البته مصدق شکستِ کودتا را نه به پای مردم بلکه به پای آمریکا

گذاشت )

در هر حال ، مصدق بابت لغو یکطرفه ی قرارداد رضا شاه پهلوی ،

شرکتهای بسیاری را که وابسته و فرعی شرکتِ نفت ایران و

انگلستان بودند را از دست داد و زیان های میلیارد میلیارد

دلاری به ایران رسانید .

\*

اما اینکه چگونه و به چه بهانه ای مصدق جریانِ انحرافی نفت ملی که

خواسته ی استعمارِ انگلستان بود را به راه انداخت ، چنین بود

:

آقای **محمد ساعد** ( **مراغه ای** ) که نخست وزیر زمانِ مجلس پانزدهم

بود هنگامه ای که موج و نهضتِ ایرانیان بر ضدِ استعمار انگلستان

بسیار نیرومند و توانا شده بود در مصاحبه ای گفت که

میخواهیم حق مردم را از شرکت نفت جنوب

( یا همان شرکت نفت ایران و انگلستان )

بگیریم .

پس از این مصاحبه ، مدیر روزنامه ی **توده ای ها** بنام **عباس**

**اسکندری** بر این جمله سوار شد و گفت که آقای ساعد نام شرکت

جنوب را بر زبان آورده است ، ولی این شرکت جنوب

( یعنی شرکت نفت انگلستان و ایران )

را رضا شاه به دستور استعمار درست کرده است !!!

و باید این قرارداد ۱۳۱۲ رضا شاه لغو شود و سپس به این بهانه

نخست وزیر را استیضاح کرد .

مصدق السلطنه ( محمد مصدق )

\*

خانن ترین ایرانی پس از روزبهان ( یا همان سلمان فارسی )

\*

نمیتوان درباره ی مصدق السلطنه سخن گفت ولی از نخس ( یا نقش )

مادر محمد مصدق سخن نگفت .

\*

محمد مصدق در سن ۱۷ سالگی به فرمانداری ( یا مُستوفی گری )

خراسان رسید !

البته چنین نبود که برای این پُست و سِمت ، شخصِ شایسته و لایقی وجود نداشت ، بلکه میرزا کریم خان بنان الدوله فرماندار خراسان بود

و در دیوانِ استیفا و اداری ایران ، افراد بسیاری زحمت کشیده و

کارکرده بودند و مسلماً انتظارِ جانشینی و جایگزینی و رتبه بندی و

درجه بندی داشتند .

ولی به ناگهان میرزا کریم خان بنان الدوله بدون دلیل اخراج میشود و

محمد مصدق بعنوان فرماندار به خراسان فرستاده میشود .



البته پس از آنکه میرزا کریم خان بنان الدوله شکایت و پیگیری میکند نتیجه ای بدست نمی آورد و نهایتاً شغلی در استان کرمان به بنان الدوله داده میشود .

**عبدالله مُستوفی** در اینباره **مینویسد** :

بعد از اینکه **امین السلطنه** ( صدر اعظم ) برکنار شد ، طبعاً کار

خراسان را نیز به میرزا کریم خان بنان الدوله

پسر **میرزا فضل الله خان بنان الدوله** ، باقی نمیگذاشتند .

به هر حال ، **عبدالحسین میرزا فرمان فرما** ( دایی مصدق ) که در

برکناری امین السلطنه ( یا امین السلطان ) موفق شده بود ، این کار

را به خواهر زاده ی خودش

( یعنی **محمد مصدق** ، پسر **میرزا هدایت الله** ) سپرد .

اما سپردنِ فرمانداری خراسان به محمد مصدق فقط کارِ دایی اش

( **عبدالحسین میرزا فرمان فرما** ) نبود و دست اندر کارِ اصلی آن

**مادر محمد مصدق** ، **نجم السلطنه** بود .

سومین شوهرِ **نجم السلطنه** ( مادرِ محمد مصدق ) **میرزا فضل الله** وکیل

المُلک بود که **وزیر خلوت** و **محرم راز** ، و رییس دفترِ خصوصی

**مظفرالدین شاه قاجار** بود .

وظیفه ی وزیر خلوتِ مظفرالدین شاه مرتب کردن و ردیف کردنِ کثافت  
کاریهای شخصی و خصوصی مظفرالدین شاه بود .

\*

میرزا فضل الله وکیل المُلک شوهر نجم السلطنه ( مادرِ مصدق )  
فرزندی داشت به نام **حشمت الدوله والا تبار** ( برادرِ ناتنی مصدق )  
که او نیز **وزیرِ خلوتِ** محمد علی شاه قاجار بود .  
( برادرانِ میرزا فضل الله وکیل المُلک یکی بنام **نظام الدوله** حاکم  
شیراز که سابقا سفیر ایران در **سن پیتربورگ** بود و دیگری نیز **علاء  
المُلک** سفیر ایران در **استانبول** و سن پیتربورگ ، بودند )

\*\*\*

اما درباره ی **نجم السلطنه** ( **مادرِ محمد مصدق** )  
فرمانده ی کل قزاق های روسیه در ایران ( زمان مظفرالدین شاه )  
**کلنل کاساکوفسکی** در کتاب خاطراتش میگوید :  
**امان الله میرزا** شاهزاده ی قاجار ، درباره ی نجم السلطنه خواهر دوم  
**فرمان فرما** ( و یا مادرِ مصدق و زنِ میرزا فضل الله وکیل المُلک )  
میگوید :

**مظفرالدین شاه قاجار** ( که شوهر خاله ی **محمد مصدق** است ) سخت

خاطرخواه **نجم السلطنه** است است و **با او به سر میبرد**

( یعنی با خواهر کوچکتر زنش که مادر مصدق است )

**نجم السلطنه ( معشوقه ی مظفرالدین شاه )** زنی بی اندازه سلطه طلب

است و تعجبی ندارد که شاه بی اراده و صد در صد تحت اراده ی او

می باشد .

از این رو **نجم السلطنه ( زن میرزا فضل الله وکیل الملک )**

**اداره کننده ی ایران است .**

کلیه ی دستخط ها ، همه ی تقاضاها ، همه ی انتصابات

و خلاصه هر چه که ( **نجم السلطنه - مادر مصدق** ) بخواهد ،

**جواب نه در آن ، راه ندارد .**

به نشانه ی علاقه ی ملوکانه ی مظفرالدین شاه به **نجم السلطنه**

( **مادر مصدق** ) تمامی تیول و املاک و دهاتی را که مظفرالدین شاه به

**عزیز السلطان** ( عزیز کرده ی ناصر الدین شاه ) بخشیده بود

هم اکنون به **نجم السلطنه** ( **مادر مصدق** ) **تعلق گرفته است .**

\*

( **خاطرات کننل کاساکوفسکی - ترجمه ی عباس قلی جلی - چاپ اول**

سال ۱۳۴۴ برگ ۱۷۷ )

در همین دوران ، محمد مصدق در ۱۶ - ۱۷ سالگی به فرمانداری

خراسان رسید .



## مصدق السلطنة

\*

مصدق السلطنة در تاریخ ۱۰ اسفندماه ۱۲۹۸ خورشیدی به اداره ی

سجل احوال ( یا ثبت احوال ) می‌رود

و به خط خودش ( که غیر قانونی است ) اظهار نامه را اینگونه

پُر میکند :

اظهار کننده ی ذیل :

آقای : میرزا محمد خان

سن : ۳۹ سال

آدرس : خیابان حشمت الدوله

نسبت با اظهار کننده : خود . ( یعنی خود مصدق )

شاهدان :

۱ - میرزا کاظم خان اعلم السلطنة

۲ - میرزا ابوالحسن خان ثقة الدوله ( برادر ناتنی مصدق )

شناسنامه ی جدید

نام : میرزا محمد خان

نام خانوادگی : مصدق

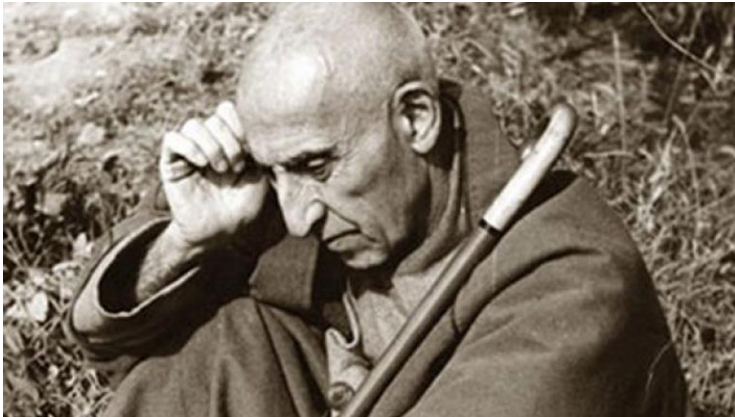
سن : ۳۹ سال

منزل : خیابان حشمت الدوله

محل تولد : دروازه قزوین

تاریخ تولد : ۱۲۵۸ خورشیدی

محمد مصدق برای شناسنامه جدید **بدون** گذراندن **مراحل قانونی** و بدون حکم دادگاه و کلا غیر قانونی و با دستخط خودش اقدام کرده است .



گرچه خود **مصدق** در **خاطراتش** گفته است زمانی که **رضا شاه** وزیر جنگ بود در هیئت دوستان و مشاوران رضا خان پهلوی قرار داشتیم ولی **مصدق** از همان آغاز کودتا ، دقیقاً به مانند **گرگ** در **لباس میش** عمل کرد و اینگونه با رضا خان مخالفت کرد ( که البته از او تمجید و تعریف کرد ) و گفت :

**این نخست وزیر** ( یعنی رضا خان پهلوی ) **خدمت بسیار کرده است** و **آشوب ها** را فرو نشانده و **امنیت** را برقرار کرده و **کارهای بسیار** زیادی انجام داده است اکنون اگر رضا خان پادشاه شود

دیگر نمیتوانیم از خدمات او بهره مند شویم !!!

ناگفته نماند ، در سال ۱۳۲۹ خورشیدی که محمد مصدق برای وکالت ( یا نمایندگی مردم در مجلس شانزدهم ) انتخاب شد ، سن او بالای ۷۰ سال ( و ۷۲ سال ) بود و بنا به آیین نامه ی مجلس آن زمان ، **مصدق نمیتوانست** نامزد شود که سپس نماینده ی مردم تهران شود . ولی جبهه ی ملی که پر قدرت بود و نوجه های مصدق نیز در آن نفوذ داشتند نگذاشتند که **طرح بررسی** و **چک کردن اعتبارنامه ی** نمایندگان مجلس تصویب شود و مصدق به کمک هواداران خود بر خلاف و رو در روی قانون ، نماینده ی مردم تهران در مجلس



شانزدهم شد .

( کتابِ روز شمارِ تاریخِ ایران از مشروطه تا انقلابِ اسلامی )

\*

البته سالها پس از پایان نمایندگیِ مصدق در مجلس ، برخی دوستانش

ادعا کردند تاریخ تولد او ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ بوده است !

به هر روی ، انجمن نظارت بر انتخابات تهران در ۲۲ فردين ۱۳۲۹

اعلام کرد :

رای های لواسانات باطل اعلام میشود و در نتیجه ، حائزین اکثریت را

به شرح زیر اعلام میکند :

۱- محمد مصدق ۲- ..... .

البته **نمایندگی** محمد مصدق برای مردم **سپاهان** ( اصفهان ) در مجلس

نیز **غیر قانونی** و خلاف آیین نامه ی مجلس بود ، و او اینگونه آنرا

توجیه میکند که چون در تهران جایی برای نامزدی من در مجلس نبود

از اصفهان شرکت کردم ، و درباره ی قانون سکونتِ نمایندگان هر

شهر ، چون همسر من در اصفهان خانه دارد ( نه اینکه سکونت دارد )

پس من ساکن سپاهان ( اصفهان ) محسوب میشوم .

در ضمن شاه قاجار با من دوست است و ... !

همچنین ، بنا به قانون اساسی ( ماده ۲۸۹ ) اگر یک ایرانی تبعه ی کشور دیگری بشود دارایی هایش فروخته و پولش به آن شخص داده میشود و نمیتواند در ایران ملکی داشته باشد . همچنین او نمیتواند شغل دولتی داشته باشد ولی میتواند تبعه ی ایران باقی بماند . محمد مصدق چون تبعه ی سوئیس شده بود مسلماً نمیتوانست نماینده مجلس ( ۱۴ و ۱۶ ) شود و همچنین نمی توانست نخست وزیر ایران شود .

ولی محمد مصدق تابعیت کشور سوئیس را پنهان کرد و تا آخر عمر خیانت بارش هیچکس خبر نداشت که او تبعه ی سوئیس بوده است .

مصدق با آگاهی از این موضوع که قانون ماده ۲۸۹ میگوید نمیتواند هیچ پست و سمت دولتی داشته باشد در برگ ۸۰ و ۸۱ کتاب **خاطراتش** ( به دروغ ) میگوید :  
ایرادی نداشت که ۲ تابعیت ایرانی و سوئیسی داشته باشد !!!  
و گرفتن تابعیت کشور سوئیس را شرح داده است .

## جعلی و تقلبی بودنِ مدرک دکتری محمد مصدق

مصدق در هر دو کتابش

( **خاطرات و تالمات مصدق - و تحقیقات مصدق در زندان** ) میگوید :

وقتی از ایران به فرانسه رفتم ، هیچ مدرک تحصیلی نداشتم .  
هنگامی که او خواست در پاریس ثبت نام کند هیچ مدرسه و کالجی او  
را نپذیرفت .

( چون نه مدرک تحصیلی داشت و نه زبان فرانسه میدانست )

به هر روی ، او در پاریس به یک انستیتو مطالعات سیاسی  
( که خصوصی و شخصی بود ) میرود و به دروغ اعلام میکند که از  
طرف دولت ایران به مدت ۲ سال بورسیه ی آموزشی و تحصیلی دارد  
و باید در رشته ی اقتصاد تحصیل کند .

مصدق در خاطراتش میگوید ناچار شدم نامه ای به **مستوفی الممالک**

بنویسم و از او تمنا کنم طرحی از طرف وزارت مالیه ( یا دارایی )

ایران به مدیر مدرسه ی خصوصی ( یا انستیتو مطالعات سیاسی )

بنویسد به این مضمون که چون من بورسیه آموزشی دولت ایران

هستم و دولت مخارج مرا میپردازد و چون بیش از یکسال دیگر خرج

تحصیل نخواهند داد ، اگر مدرسه موافقت کند من در امتحانات شرکت

کنم زحمات من به هدر نخواهد رفت .

وقتی این نامه که به زبان فرانسه تهیه شده بود را به مدرسه دادم

پذیرفتند که من بصورت **مستمع آزاد** شرکت کنم .

البته **آیت الله بی بی سی** به دروغ ادعا و تبلیغ میکند که محمد مصدق

مدرک لیسانس و فوق لیسانسش را از دانشگاه **سوربون** در فرانسه

گرفته است ! مصدق در **خاطراتش** ادامه میدهد :

۲ تا ۳ ماه به پایان ترم مانده بود که به انستیتو **خصوصی** مطالعات

سیاسی ( نه دانشگاه ) وارد شدم و پس از همان ۲ ماه تحصیل ،

توانستم از ۶ امتحان ۵ امتحان را قبول شوم !

( این در حالی بود که او نه دیپلم ایران را داشت و نه دست کم دوره ی

یک ساله ی زبان فرانسه را گذرانده بود و نه هیچ زبان دیگری را

میدانست ) .

سپس مصدق به **نوشاتل** در سوئیس میرود و پس از ارائه یک گواهی

معمولی از انستیتو **خصوصی** مطالعات سیاسی در پاریس ( که **ارزش**

**علمی نداشت** و فقط برای ارائه به دولت ایران بود ) ادعا میکند که

دانشجوی رسمی در آن انستیتو مطالعات سیاسی پاریس بوده و این

مدرک ثبت نام من در انستیتو پاریس است .

فشرده ی این سخن ، محمد مصدق فقط با ۲ ماه حضور به عنوان  
مستمع آزاد در انستیتو **خصوصی** مطالعات سیاسی در پاریس و حتا  
بدون دیپلم ایران و بدون دانستن زبان فرانسه یا هر گونه زبان  
خارجی دیگر ، و پس از ثبت نام و فقط ۲ سال حضور در دانشگاه  
نوشتاتل سوئیس با دروغ و جعل ، عنوان دکترا محمد مصدق به خود  
گرفته است .

## خدمتهای مصدق به انگلستان و خیانت های او به ایران

\*

از نخستین خدمتهای مصدق به انگلستان ، پذیرش و سپس به اجرا درآوردن قرارداد آرمیتاژ اسمیت و به اجرا گذاشتن چک آن قرارداد بود .

پس از بسته شدن قرارداد نفتی ۱۹۱۹ میان ایران و انگلستان بنا به این قرارداد ننگین باید ایران همه ی امور لشکری و کشوری خود را زیر نظر و با مجوز مستشاران انگلیسی انجام دهد !!!

پس از آن ، آرمیتاژ اسمیت نیز به عنوان مستشار و مشاور مالی اداره مالیه ایران استخدام و به ایران روانه شد که اوضاع اداره مالیه ایران را به دست بگیرد !

این قرارداد ننگین آرمیتاژ اسمیت در دی ماه ۱۲۹۹ بسته شد و به قرارداد و امتیاز نامه ی ویلیام ناکس داریسی ( یا قرارداد ۱۹۱۹ ) پیوست و ضمیمه شد و تغییرات بسیار مهمی در قرارداد ویلیام ناکس داریسی به وجود آورد و گنجانده شد .

تنها کسی که ۲۵ مورد تخلفات انجام شده در قرارداد آرمیتاژ اسمیت را نشان داد و اعلام کرد **عبدالحسین هژیر** بود که توانش را پس داد و او را ترور کردند .

خوب است اشاره کنیم **سید حسین امامی** از **فداییان اسلام** و **قاتل احمد کسروی** ( اندیشمندِ قهرمان آذربایجانی ) بود که توسط **عبدالحسین هژیر** آزاد شد ولی **هژیر** چهار سال بعد پاداشش را از **فداییان اسلام** گرفت و **به دست همین سید حسین امامی ترور شد** .

\*

بنا به قرارداد ننگین آرمیتاژ اسمیت که در اصل یک الحاقیه و ضمیمه و پیوست به قرارداد داری است ۹۰ درصد از درآمد پیشین ایران از قرارداد ( ۱۹۱۹ ) کاهش یافت .

( این قرارداد ننگین پس از ۱۳ سال و **به دست رضا شاه پهلوی** در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۱۱ لغو شد )

مسئله ی مهم این است که بنا به اصل ۲۴ در **قانون اساسی مشروطه** همه ی عهدنامه ها و امتیاز نامه ها و اعطای انحصارات ( تجاری ، صنعتی ، کشاورزی )

باید به تصویب مجلس شورای ملی می رسید .

ولی محمد مصدق ( بعنوان وزیر مالیه یا دارایی ) پنهانی و مخفیانه و با حيله و نیرنگ ، و بدن آگاهی و توافق مجلس ، **چک** آرمیتاژ اسمیث را **به اجرا گذاشت** و **رسما** از جانب ایران ، این قرارداد الحاقی ننگین به دست مصدق پذیرفته شد و میلیاردها دلار حق ایران به ایران تعلق نگرفت و از دست رفت .

همچنین وقتی که **احمد قوام** ( یا قوام السلطنه نخست وزیر ) خواست آرمیتاژ اسمیث را از ایران بیرون کند و بجای او مستشار آمریکایی استخدام کند محمد مصدق مخالفت کرد و کابینه ی احمد قوام را ساقط کرد و باعث شد قرارداد **استاندارد ایل** نیز از بین رود .



از دیگر خدمت‌های محمد مصدق به انگلستان ، به ثبت رساندن حوزه ی مذهبی **فَم** بود .

\*

و همچنین یکی دیگر از صدها خیانتِ محمد مصدق به ایران و از دیگر خدمات بزرگش به انگلستان **از دست رفتن بحرین** پاره ی دیگر از سرزمین ایران بود .

مصدق **آگاهانه و دانسته** ، به **دولت انگلستان** نامه نوشت و دولتِ انگلستان را **مسئولِ بحرین و امنیتِ بحرین دانست !!!** و پس از آن حوادثی رخ داد که پی آمدِ آن جدایی کاملِ بحرین پاره ی تَنِ ایران بود

-

مصدق رسماً به دولت انگلستان چنین نوشت :  
به موجب درگیری ها و زد و خوردها در بحرین  
( که از پیش **برنامه ریزی شده** و با نقشه بود )  
شما دولت فحیمه ی انگلستان  
**مسئول امنیت بحرین هستید !!!**

از دیگر خدمت‌های مصدق به استعمار انگلستان و خیانت به ایران

( در مقام استاندار فارس ) که در صورت جلسه ی

شانزدهم اسفند ۱۳۲۲ در **مجلس شورای ملی** نیز موجود است

محمد مصدق میگوید :

فرمانده **ارتش انگلستان** در جنوب ایران

( یا همان **پلیس جنوب** که اکثراً هندی بودند )

به من گفت که :

می خواهیم **تنگستانی ها** ( و **دلبران تنگستان** ) را ادب کنیم .

من به او گفتم از این حرف حالم به هم خورده است !

فرمانده قشون انگلستان پرسید چرا ؟

به او گفتم کسانی که توسط ارتش انگلستان کشته میشوند شهید تلقی

میشوند اگر شما نیرویی اعزام میکنید پرچم ایران را بدست گیرید و

اعلام کنید فرستاده ی من هستید که کشته شده ها و مخالفان

دولت فحیمه ی بریتانیا شهید تلقی نشوند بلکه یاغی و شورشی به

حساب بیایند !!!

در آن زمان پلیس جنوب ( یا همان ارتش انگلستان در ایران )

استاندار جنوب را تعیین میکرد .

**هرمان نورمان** نیز ( در اسناد و مدارک وزارت خارجه انگلستان )

مینویسد که محمد مصدق **با موافقت من** به عنوان استاندار فارس

انتخاب شد .

\*

البته خدمت‌های مصدق به انگلستان و خیانت هایش به ایران بسیارند

ولی آخرین آن ، منحرف کردن موج ملی ضد استعمار انگلستان و

منحرف کردن **نهضت و جبهه ی ملی** ضد استعمار انگلستان بود .

مصدق توانست نهضت ملی ( و یا جبهه ی ملی ) که ضد استعمار

انگلستان در همه ی زمینه ها بود را به جریان **نفت ملی**

که خواسته ی بسیار مهم انگلستان بود تبدیل کند .

\*

او توانست به شیوه ای کاملا **انگلیسی پسند** و غلط از سوی ایران

جریان **نفت ملی** را برای انگلستان به انجام برساند .

و گرچه هیچ وقت دولت انگلستان به محمد مصدق فرنام ( و یا لقب )  
**سیر** نداد ( چون نخست وزیر کشور دیگری بوده است )  
ولی به پاس خدمات مصدق به انگلستان همیشه و رسماً تبلیغ کننده ی  
او بوده و هست .

\*

سیاست استعماری دولت انگلستان حتا در بنگاه **دروغ** و **نفرت** پراکنی  
اش ( یا همان **آیت الله بی بی سی** ) بزرگداشت برگزار میکند و  
مصدق را با **زرتشت** ، **کوروش بزرگ** ، **داریوش** ، **پور سینا**  
( و یا ابن سینا ) و **حافظ** هم رده و هم اندازه قرار میدهد .  
در حالیکه **مصدق** حتا با **حقوق زنان** مانند آزادی حجاب و حق رای  
زنان **مخالف بود** و با اصلاحات ارضی و فروختن زمینها به کشاورزان  
و زارعان نیز **بسختی مخالفت** میکرد .

\*

مصدق با راه آهن نیز مخالف بود و اصرار داشت که  
بجای راه آهن باید کارخانه ی قند و شکر بسازیم !

## کمیته مجازات

نام محمد مصدق و برخی دیگر خیانت کاران در لیست ترور

کمیته ی مجازات .

پس از انقلاب مشروطه در اواخر دوره ی قاجار و در اولین دولت پس از مشروطه ، عبدالحسین میرزا فرمان فرما که بدنام ترین شخص از استبداد طلبهای معروف بود به وزارت دادگستری رسید و اوضاع مملکت و استبداد نیز بدتر شد .

در این هنگام بسیاری از مشروطه خواهان که نا امید و سرخورده شده بودند کمیته ای را به نام کمیته ی مجازات تشکیل دادند تا عوامل وابسته به روسیه و انگلستان و خائنین به ایران را ترور کنند .

میرزا ابراهیم خان منشی زاده در راس و میرزا اسدالله خان ابوالفتح زاده و نظر خان مشکوت الممالک سران کمیته ی مجازات بودند .

مُنشی زاده در **اعترافات** خود میگوید :

بعد از چند جلسه به این نتیجه رسیدیم که در بسیاری سِمَت ها و پُست ها **جاسوس انگلستان** و **بیگانه** وجود دارد .  
ما تصمیم گرفته ایم که جاسوسان پست انگلستان را به قتل برسانیم و **این لیست پیش از کودتای رضا خان میر پنج** ( یا سرتیپ ) در **اسفند** ۱۲۹۹ به وزارت خانه ها فرستاده شد .

\*

در این لیست از **محمد مصدق** با عنوان **مصدق السلطنه** معاون وزارت مالیه و **جاسوس پست انگلستان** نام برده میشود .  
( در کتاب **اسرار کمیته ی مجازات** ، توضیح داده شده است )

\*

**مصدق** بخاطر اینکه بسیار مورد اعتماد محمد علی شاه قاجار و طرفدار استبداد محمد علی شاهی بود بسیار مورد خشم مشروطه خواهان قرار داشت .  
او هنگامی که میبیند اوضاع جامعه به سود مشروطه خواهان پیش میروند فراری میشود .

خودِ محمدِ مصدقِ نیز در کتابش ( **تحقیقاتِ مصدق در زندان** ) که هم دوره با این تاریخ ( شکل گیری کمیته ی مجازات ) است میگوید :

در این مدت خواب از چشمانم ربوده شده بود .

\*

در موردِ اعتمادِ محمدعلی شاه به مصدق و وفاداری مصدق به محمد علی شاه ، خود **مصدق** در کتابش ( **در خاطرات و تالماّتِ مصدق** - برگ ۶۳ ) میگوید :

بدون کوچکترین اقدامی از طرف من ، یک دستخط از جانب محمد علی شاه قاجار رسید که من به عضویت دارالشورا دولتی تعیین شده بودم و **حشمت الدوله والا تبار ( برادرِ ناتنیِ مصدق )** و رئیسِ خَلَوَت و مُنشیِ مخصوصِ محمد علی شاه این نامه را برای من و دیگر اعضاء نوشته بود .

\*

پس از آنکه محمد علی شاه مجلس ملی را به توپ بست و بسیاری کشته و زخمی شدند و بسیاری نیز فراری شدند ، محمد علی شاه قاجار اعلام کرد که من خودم مجلس شورای دولتی تشکیل میدهم .

سپس همه ی آدمهای مورد اطمینانِ خودش را در این مجلس شورای دولتی جای داد و مصدق نیز از نمایندگانِ مورد اعتمادِ محمد علی شاه قاجار بود .

در این باره نیز **مصدق** در **کتابش** میگوید :

در **اولین** جلسه ی مجلس شورای دولتی در عمارت شیر و خورشید که ریاستِ آن با میرزا عبدالوهاب خان **نظام الملک** بود تشکیل گردید و صدراعظم ( **مشیرالملک** ) آنرا افتتاح و گشایش کرد و چونکه برنامه ای نداشت هر کس به **اقتضای** خودش صحبتی کرد .

\*

**مصدق** در **کتاب** دیگرش بنام **سیاست موازنه ی منفی مجلس چهاردهم** ( با سرمایه گذاری خود مصدق و به نوشته ی **حسین کی استوان** ) آشکارا توضیح داده است که در مجلس علنا فریاد میزدند که دوستانِ مصدق مانند **محمد علی مجد فطن السلطنه** یا **وطن السلطنه** و سروان **حیدر نوری اعلا** که مسنول زمینهای سلطنتی بود و بخاطر یافتنِ ۱۰۰ هزار تومان پول دزدی در سقف خانه اش بدستور رضا شاه زندانی شد و دیگر کسان مانند **مجید آهی** ( که از **طرفداران جمهوری** بود ) دزد هستند .



رُخدادهای روزهای پیش و پس از کودتای ۲۵ آُمرداد ۱۳۳۲ مصدق

بر علیه محمدرضا شاه پهلوی

\*

اگرچه پیش از کودتای مصدق در ۲۵ آُمرداد ۱۳۳۲ ، دکتر مظفر

**بقایی کرمانی** و یارانش در جبهه ی ملی با مصدق اختلاف داشتند ولی

پس از انجام کودتا و اعلامیه ی مصدق و حزب توده برای برچیدن

نهاد پادشاهی ، **آیت الله کاشانی** نیز به شدت با مصدق و درخواستش

برای رفراندم مخالفت کرد .

به هر روی ، آیت الله کاشانی رفراندم را تحریم و رد کرد و مصدق هم

بشدت مخالفان رفراندم و مخالفان براندازی نظام پادشاهی را سرکوب

کرد و حتا پخش اعلامیه های قانونی آیت الله کاشانی را به شدت

تنبیه و مجازات کرد و کسانی مانند **مرتضی محدث زاده** ، آقای **هوشمند**

و آقای **محمد محمدی** به جرم پخش کردن اعلامیه های قانونی

آیت الله کاشانی زندانی شدند .

پیش از کودتای مصدق در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ باند محمد مصدق در

شهربانی ها استخدام شده بودند و شخصی به نام **شعبان جعفری** نیز

رییس کسانی شده بود که روزنامه ها و خانه ها و مغازه های

مخالفینِ مصدق را غارت میکردند و آتش میزدند .

( مانند مجله ی **صبا** که دیگر هرگز منتشر نشد )

اما هنگامی که شاه فقید ( در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۳۱ ) تصمیم به خروج از ایران گرفت و مردم در روپروی کاخ پادشاهی گرد آمده و مخالف رفتن شاه فقید از ایران بودند ، مُردانِ آیت الله کاشانی نیز در میان مردم بودند و در میان جمعیت ( که مخالف خروج شاه از ایران بودند ) کسانی مانند **روح الله خمینی** و **شعبان جعفری** نیز حضور داشتند .

( البته خمینی بیش از یک مُدرس ساده در قم نبود )

بهر هر حال همه ی این دسته ها و گروه هایی که روپروی کاخ

پادشاهی جمع بودند به دستور مصدق بازداشت شدند .

شعبان جعفری نیز محاکمه و زندانی شد .

اما در روز ۲۸ اُمرداد ۱۳۳۲ پس از آنکه قیام مردم بر علیه کودتای

مصدق به پیروزی رسید شعبان جعفری نیز مانند **زاهدی** و دیگران

( در بعد از ظهر همان روز ) آزاد شدند .

در همان هنگام فضل الله زاهدی به باشگاه شهربانی رفت و

نخست وزیری اش حتمی شد .

اوضاع ایران ، پنج روز پیش از کودتا

روزنامه ی شاهد - شماره ۱۰۰۹ سه شنبه ۲۰ آرمرداد ۱۳۳۲

برگ ۴ - ستون ۵ - نوشت ، تلگراف رسیده از کرمان :

>>> جناب آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی

رونوشت : تشکیلات شهرستانهای حزب زحمتکشان ملت ایران .

رونوشت : روزنامه شاهد .

پس از ورود رییس شهربانی ( سرگرد محمود سُخایی ) محیطِ ترور

افکار و وحشت برای ملی ها ایجاد شده است . ( سرگرد محمود

سُخایی به دستور مصدق در مقام یک سرتیپ ! ولی با همان درجه

**سرگردی** به ریاست شهربانی کرمان منصوب شده بود )

**پرونده سازی و توقیف و تبعید ملی ها** شروع شده است .

آقایان **ذبیح الله مُبشر** ( رئیس سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت

ایران ) و **محمد علی ثمره طالبی** ، مرتضی محدث زاده ، هوشمند و

محمد محمدی ( که در تهران خبرنگار چند روزنامه و محضردار بود و

در کرمان نیز روزنامه منتشر میکرد ) به جرم پخش اعلامیه های

قانونی آیت الله کاشانی بر ضد فراندِمِ مصدق ، به زندان افتاده اند .

تمام ادارات در بست در اختیار توده ای ها است و سرگرد سُخایی از

شهرستانی کرمان و از طرف استان دار و رئیس شهرستانی ابلاغ نموده  
است که حزب زحمت کشان غیر قانونی است و دستور داده است  
سازمان جوانان حزب زحمتکشان را تعطیل کنند . <<

البته در قیام مردمی ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲ بر علیه کودتای مصدق و توده  
ای ها ، سرگرد محمود سُخایی فرار کرد و به تیمسار فضل الله امامپور  
( فرمانده ستاد ارتش ) پناه برد ولی پیش از آنکه به دست مردم بیفتد  
توسط گروهیان ها کشته شد و از پشت بام ستاد ارتش جسدش به  
خیابان و به میان مردم انداخته شد .

در همین مدت کوتاه کودتای مصدق ، در هیچ کجای ایران آزادی نبود  
و توده ای و مصدقی ها در همه ی اداره ها و مراکز دولتی و شهرها و  
روستاها سازماندهی شدند و فضای خفقان شدیدی را بوجود آوردند .  
مصدق سازمان امنیت خودش را تشکیل داد و خفقان بسیاری را در  
این مدت کوتاه بوجود آورد و حتا کسانی را که برای تشکیل هیئت  
نظارت بر رفراندم دعوت کرده و آنها نپذیرفته بودند را به زندان  
انداخت ، زیرا آنها در رفراندم برچیدن نهاد پادشاهی در ایران مخالف  
بودند .

( البته در قیام مردمی ۲۸ آُمرداد همه ی آنها آزاد شدند )

\*

پس از آنکه در ۲۸ آَمرداد ساختمان رادیو به اِشغال مردم در آمد همه مردم ایران در شهرها به جشن و پایکوبی پرداختند و بجز اندک توده ای ها و مصدقی ها ، همه ی مردم در خیابانها به شادی پرداختند .

در اسنادِ سازمان سیا توضیح داده که چگونه قیام ۲۸ آَمرداد رُخ داده است .

در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نمایندگان سازمان جاسوسی انگلستان به نمایندگان سازمان جاسوسی آمریکا پیشنهاد دادند که یک برنامه را مشترکا برای سرنگونی محمد مصدق تنظیم و اجرا کنند . ابتدا سازمان سیا پیشنهاد سازمان جاسوسی انگلستان را نپذیرفت ولی چهار ماه بعد در مذاکراتِ آوریل ۱۹۵۳ ( فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۲ ) با آن موافقت کرد .

اما سپس شرح میدهد که چه کارهایی انجام داده بودیم ولی مصدق در ۲۵ آَمرداد ۱۳۳۲ کودتا کرد و طرح ما در همان تاریخ ۲۵ آَمرداد پایان یافت و هرگز به قیام مردم در ۲۸ آَمرداد ۱۳۳۲ نرسید .

( یعنی طرح ما ، با کودتای مصدق ، پیش از ۲۸ آُمرداد ماه

شکست خورد و ناکام ماند )

( کتاب ۵۰ سال نفتِ ایران - نوشته ی مصطفی فاتح - برگ ۴۹۹ )

کریمت روزولت شرح میدهد :

**توده ای ها** با پشتیبانی بسیار روسیه ، در ۲۵ آُمرداد ۱۳۳۲ به

خیابانها ریختند و اغراق نیست که بگوییم تمام خیابانهای تهران و

ایران را تصرف کردند ( و نه تنها در تهران بلکه در سراسر ایران )

**در کنار رئیس هر اداره** یک توده ای و یک ناظر در ادارات گماشته شد

و با اینکه تعداد آنها از چند هزار نفر بیش تر نبود ولی همه ی شهرها

را گرفتند و در تهران از شمال تا غرب بازار با شادی و هیاهو مجسمه

ها و تندیس های **رضا شاه** و **محمد رضا شاه پهلوی** را پائین کشیدند .

آنها آنچه را که میتوانند غارت کردند و به هر ساختمان که

میشد حمله کردند .

باید رُک و واضح بگوییم که در آن زمان که بی اندازه ترسیده بودیم و

این موضوع روسها را خیلی خوشحال کرده بود .

اما بزودی فهمیدیم که این بهترین اتفاقی است که میتوانست برای ما

پیش آید .

هر چه بیشتر بر ضد شاه فریاد میزدند ، مردم و ارتش به آنها  
بیشتر به چشم دشمن نگاه میکردند .

اگر توده ای ها از شاه متنفر بودند ، مردم و ارتش نیز از توده ایها  
متنفر بودند و هر چه بیشتر شهر را غارت میکردند ، گروه های  
بیشتری را از خود متنفر میکردند .

هیچ چیز بهتر و سریعتر از این نمیتوانست اوضاع را  
برای توده ای ها خراب کند .

( بر گرفته شده از کتاب **کودتا در کودتا** نوشته ی **کرمیت روزولت** -  
**رئیس بخش خاورمیانه در سازمان سیا** - ترجمه ی **دکتر علی اسلامی** )

\*

از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که اوضاع سیاسی ایران تغییر کرد طرفداران  
مصدق به دشمنان مصدق تبدیل شدند ، و بر عکس آنها حزب توده و  
توده ایها به طرفداران مصدق تبدیل شدند .

در حالیکه تا پیش از این تاریخ ، توده ای ها و روزنامه هایشان  
دشنام ها و فحش های بسیاری به محمد مصدق میدادند .

و از این تاریخ ( ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ) به بعد کسانی مانند **دکتر مظفر بقایی**  
**کرمانی** ، **ابوالحسین حانری زاده** ، **آیت الله کاشانی** و ... بخاطر اتحاد و

پشتیبانی مصدق و توده ای ها با یکدیگر ، به مخالفت و دشمنی با  
مصدق پرداختند .

( کسانی نیز مانند **حسین مکی** با مصدق مخالفت نشان میدادند **ولی در**

**واقع** از دوستان صمیمی مصدق بودند . حسین مکی به حسین

دروغگو و حسین کذاب معروف بود )

و البته مخالفان و موافقان محمد مصدق در یک چیز مانند همدیگر

بودند و آن دشمنی با حزب توده و حکومت کمونیستی روسیه بود .

**مصدقی ها و توده ای ها نه تنها نهضت ملی را منحرف و در آن دسته**

**بندی و انشعاب کردند بلکه در دیگر جاها نیز حضور خاننازه داشتند .**

مثلا در حزب زحمتکشان ملت ایران ( که بانی آن دکتر مظفر بقایی

کرمانی بود ) شخصی بنام **خلیل ملکی** عضو و سخنگوی حوزه های

دانشجویی شده بود و پس از آنکه به تدریج دانشجویان را آماده و

پخته کرده بود جدایی اش را از حزب زحمتکشان ملت ایران اعلام و

سپس حزبی بنام حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم را درست

کرد که طرفدار محمد مصدق بود .



**پان ایرانیست ها** نیز چند گروه شدند .

مانند محسن پزشکی پور و داریوش فروهر که در ابتدا مخالف یکدیگر بودند ولی بعدا یکی شدند . ( البته بعدا داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ با چاقوی وزارت اطلاعات خاتمی رییس جمهوری اسلامی ایران ، ترور شدند )  
اما نکته ی مهم این است که همه ی گروه ها و جریان ها و احزاب از طرفداران یا مخالفان شاه فقید تا طرفداران و یا مخالفان مصدق ، همگی مخالف و متنفر از توده ای ها بودند .

در ۲۵ **أمرداد** ۱۳۳۲ مصدق به همراه توده ای ها و پشتیبانی عنلی روسیه ، همه جا اعلام کردند و میتینگ دادند و اعلام کردند و مزده دادند که بزودی **به فرم** و شکل کمونیستهای روسی ، **جمهوری** **دموکراتیک** را بجای **پادشاهی** تشکیل خواهند داد .

اما ارتش که تا آن زمان سکوت کرده بود پس از وعده ی برقراری **جمهوری دموکراتیک** در ۲۵ **أمرداد** به وحشت افتاد و از ترس افتادن در پشت پرده ی آهنین و کمونیستها ، و از دیدن رخدادهای پیش آمده در این ۴ روز ( ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ **أمرداد** ۱۳۳۲ ) بخود آمدند و بیدار شدند .

در خاطرات دکتر صدیقی نیز اخبار و رویدادهای این ۴ روز مشخص  
میکنند که چرا ارتش از **قیام مردم در ۲۸ آفریاد** بر علیه مصدق  
پشتیبانی کرد .

خلاصه ای از اخبار و رویدادهای کودتای ۲۵ آُمرداد ۱۳۳۲ و

روزهای کودتای مصدق .

شاه فقید فرمان انتصاب **فضل الله زاهدی** ، و فرمان برکناری مصدق را

صادر کرد و آن فرمان توسط سرهنگ **نعمت الله نصیری** به مصدق

تحویل داده شد .

**مصدق** از آن فرمان **سرپیچی کرد** و سرهنگ نصیری

( که آورنده ی فرمان شاه بود ) را بازداشت کرد .

( این اقدام یعنی کودتا )

\*

سپس بیانیه ی ( کودتای ) محمد مصدق اعلام گردید

:

دولت محمد مصدق در این اعلامیه بیان کرد وقوع یک کودتای نظامی

را خنثی کرده است !!!

( یعنی **محمد رضا شاه پهلوی** میخواستہ بر علیه خودش کودتا کند ! )

\*

**شاه و ملکه** ثریا با هواپیمای اختصاصی به **خلبانان سرگرد خاتم** به

**بغداد** رفته اند .

دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دولت مصدق

( که البته دکتر نبود و فقط لقبش دکتر بود ! )

به همه ی سفیران و وزرای مختار و کاردارهای ایران در خارج اعلام کرد که محمدرضا شاه پهلوی از پادشاهی مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد .

\*

فضل الله زاهدی توسط فرماندار نظامی احضار شد .

مصدق اعلامیه ی انحلال مجلس شورای ملی را منتشر کرد !

\*

نمایندگان مجلس که درخواست مصدق را رد کردند و حاضر به استعفا نشدند مانند دکتر مظفر بقایی کرمانی و علی زهیری و عده ی دیگر از نمایندگان مجلس بازداشت شدند .

\*

بسیاری از افسران مانند باتمان قلیچ ، اسکندر آزموده ، سرهنگ نصیری ، زند کریمی و ... به اتهام شرکت در کودتا ( که مصدق میگفت آنرا خنثی کرد !!! ) بازداشت شدند .

لشکر گارد شاهنشاهی خلع سلاح شدند .

شاه وارد بغداد شد و بطور غیر رسمی از طرف ملک فیصل

پذیرایی شد .

مظفر اعلم ( وزیر مختار ایران در عراق ) بر خلاف توصیه ی نوری

سعید نخست وزیر عراق ، از استقبال و ملاقات شاه خودداری کرد .

\*

همه ی عکسهای شاه و ملکه از اداره ها و سازمانها برداشته شدند .

\*

تندیس ها ( و مجسمه های ) محمد رضا شاه فقید و رضا شاه بزرگ

در همه ی شهرهای ایران پایین آورده شد .

افراد حزب توده ، نام خیابانهای تهران را تغییر دادند .

\*

فاطمی ( وزیر امور خارجه ی مصدق ) کاخهای شاهنشاهی را مهر و

موم کرد .

سرتیپ تقی ریاحی اعلام کرد که شاه از ایران فرار کرده است و این به

معنی استعفا از پادشاهی است و به اینگونه ، کودتای مصدق را اعلام

کرد .

\*

بعد از ظهر همین روز ( ۲۵ **أمرداد** ) مصدقی ها و توده ای در میدان **بهارستان** میتینگِ بزرگی درباره فرار شاه برگزار کردند و دکتر **فاطمی** در این میتینگ ، خواستارِ برچیده شدنِ نظام و نهادِ پادشاهی در ایران شد .

سپس دکتر **علی شایگان** سخنرانی کرد و ناراحت از اینکه شاه دستگیر نشده بود گفت : تحفه ای ( یعنی **محمد رضا شاه پهلوی** ) که باید به تهران می آمد - یعنی **باید دستگیر میشد** - به بغداد رفت .

\*

همگی **روزنامه های حزب توده** در ایران خواستار برچیده شدنِ نظام پادشاهی شدند .

\*

دکتر **فاطمی** در **روزنامه باختر امروز** ، بر علیه محمد رضا شاه و خانواده ی پادشاه شدیدترین حمله ها را انجام داد .

## ۲۶ اَمْرَداد

بنا به دستور مصدق ، ستاد ارتش در بخشنامه ای اعلام کرد که **نام شاه** را از دعای صبحگاهی و دعای شامگاهی حذف کرده است .

\*

**شاه و ملکه ثریا** وارد رُم شدند .

\*

نظام السلطان خواجه نوری ( وزیر مختار ایران در ایتالیا ) از پذیرایی و استقبال شاه فقید **خودداری کرد** .

\*

**ابوالقاسم امینی** ( وزیر دربار محمد رضا شاه ) از درون زندان در یک **نامه ی شرم آور** و تضرع آمیز به مصدق ، درخواست کرد او را آزاد کند . او در این نامه ، بجای نام محمد رضا شاه ، مینویسد این پسره ،  
و محمد رضا شاه را پسره خطاب میکند .

## ۲۷ اَمْرَدَاد

ابوالقاسم امینی وزیر دربار محمد رضا شاه ، از زندان آزاد شد .

\*

برای چندمین بار روزنامه های طرفدارِ مصدق و روزنامه های توده

ایها خواستارِ برچیدنِ نظام و نهادِ پادشاهی ، و خواستارِ **جمهوری**

**دموکراتیک** شدند .



اما اقدامات مصدق و یارانش در ۲۸ آُمرداد

در کتاب **جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ آُمرداد** که به خواسته ی دکتر **صدیقی** از سرهنگ **غلامرضا نجاتی** ، یار وفادار مصدق نوشته شده است ، در برگ ۵۴۰ مینویسد :

ساعت ۳۰ : ۶ صبح چهارشنبه ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲ آقای **خشنودیان** ( تلفن چی مصدق ) با تلفن به غلامحسین صدیقی ( وزیر کشور ) خبر داد که پیش از رفتن به وزارتخانه به **ستاد کودتا در منزل مصدق** بیایید .

غلامحسین صدیقی میگوید :

من در ساعت ۵۰ : ۶ با اتومبیل وزارتخانه بهمراه ابراهیم خان همایون راننده ی وزارت کشور حرکت کرده و ساعت ۷ صبح ( به **ستاد کودتا در خانه ی مصدق** )

به اتاقی که هیئت وزیران در آن تشکیل میشد وارد شدم .

آقای مصدق مرا احضار نمودند و گفتند :

چون شاه از کشور تشریف برده اند ، لازم است تکلیف و وظایف

مقام پادشاهی تعیین شود !!!

( یعنی مصدق پس از انجام کودتا ، در حال تعیین تکلیف برای

پادشاهی بود )

سپس آقای مصدق گفتند که من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع

مشورت کرده ام و رای آقایان این است که شورای پادشاهی به وسیله

مراجعه به رای عمومی تشکیل شود .

شما به فرمانداران تلگراف کنید که از محل ماموریت خود خارج نشوند

و آنها که به مرخصی رفته اند نیز به محل خدمت خود مراجعت کنند تا

با مراجعه به آرای عمومی ، اینکار ( یعنی برکناری محمد رضا شاه

پهلوی از پادشاهی ) را انجام دهیم .

مقارن ساعت ۸ به وزارت کشور وارد شدم و آقای خواجه نصیری

( رییس اداره کارگزینی ) و آقای داناپور ( رییس اداره انتخابات ) را

خواستم و دستور دادم همانطور که با آقای نخست وزیر مذاکره شده

است تلگرافی را تهیه کنید .

سپس گفتم دستور اجرای فرماندم برکناری محمد رضا شاه در صورت

تصویب هیئت وزیران بوسیله ی تلگراف بعدی به استانداریها و

فرمانداریها ابلاغ خواهد شد .

ضمناً به تیمسار **تقی ریاحی** رییس ستاد ارتش تلفن کردم که اداره ی بی سیم ارتش تلگراف مربوط به حضور فرمانداران و بخشداران را در محل خدمت مخابره کنند . و ایشان گفتند فوراً دستور خواهم داد . سپس به فرماندار تهران و معاون استانداری تلفن کردم که به وزارت کشور بیاید . ایشان پس از چند دقیقه ای حاضر شدند . گفتم چون در نظر است بزودی یک رفراندم صورت بگیرد شما فهرست اسامی اشخاصی که باید برای تشکیل حوزه ها و نظارت و اجرای رفراندم دعوت شوند را تهیه بفرمایید . **سعی کنید نام صالح ترین افراد ثبت شود . آقای شایان رفتند . من آقای دکتر جواد اعتماد ( رییس دفتر )** را خواستم که کارهای فوری را بیاورند .

درین هنگام آقای **شجاع ملایری** ( رییس اداره آمار و بررسی ) وارد شدند و گفتند آقای **رحیمی لاریجانی** الان از بیرون آمده اند و میگویند در میدان سپه دسته ای از مردم شعار **زنده باد شاه** میگویند و بر علیه دولت ( و مصدق ) شعارهایی میدهند . خود من نیز عده ای پاسبان که در ۲ کامیون شهربانی سوار بودند را دیدم که آنها هم دستها را تکان میدادند و با آن دسته از مردم همراهی میکردند .

درین زمان تیمسار ریاحی به من تلفن کرد و گفت بنا به امر آقای نخست وزیر دستور فرمایید که حکم سرتیپ **شاهنده** را به ریاست شهربانی صادر کنید . میدانستم اوضاع شهربانی خوب نیست و عمل و **همراهی پاسبانها با مردم** به اطلاع نخست وزیر رسیده است .

تاخیر اجرای دستور رییس دولت ، تامل در آن را جایز ندانسته و به رییس کارگزینی گفتم فوراً ابلاغ سرتیپ شاهنده را به سمت ریاست کل شهربانی صادر کنید و آنرا به افسری که از ستاد برای گرفتن آن میاید بدهند تا آنرا برای سرتیپ شاهنده برساند . در همین احوال خبر آمد که در چند جای شهر دسته های ۲۰۰ و ۳۰۰ نفری با همکاری افسران و سربازان با کامیونها و وسایل ارتشی به تظاهرات بر علیه جناب دکتر محمد مصدق و دولت پرداخته و **به نفع شاه** و بر ضد رییس دولت ، شعار میدهند و نیز خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه یورش برده اند و میخواهند تلگرافخانه را اشغال کنند و دسته ای دیگر حدود ۳۰۰ نفر از خیابان باب همایون به مقابل وزارت دادگستری و از آنجا به میدان روبروی وزارت کشور و بازار آمده اند و جمعی در چهار کامیون نشسته بودند و شعار میدادند و به آهستگی حرکت میکردند و عده ای مردم سر و پا برهنه ، به دنبال و پیرامون آنها می دویدند و فریاد

میزدند و به نفع شاه شعار میدادند و یک کامیون پاسبان هم با آنها بود که در سر پیچ خیابان ، جلوی وزارت کشور بطرف مشرق پیچیده و برابر درب استانداری تهران توقف کرد .

تظاهر کنندگان به طرف مغرب متوجه شده و به راه خود بصورت پراکنده ادامه دادند و چون خود من این منظره را با چشمان خود از پنجره ی اتاق وزارت کشور دیده ام به فرماندار نظامی تهران ( سرهنگ حسین قلی اشرفی ) تلفن کردم و از او پرسیدم که علت این اغتشاش و بی نظمی چیست و چرا حرکت این دسته ها را مانع نمیشوید ؟

سرهنگ حسین قلی اشرفی پاسخ میدهد :

ما به سربازان خود اطمینان نداریم چون به مردم می پیوندند .  
( درود بر این سربازان شریف - پس اینها جزو فاحشه گان قیام  
۲۸ اُمرداد نبودند ، که بازرگان میگفت )

و عده ای را که برای جلوگیری از تظاهرات این دسته ها میفرستیم خودشان نیز با دسته ها همراه میشوند . من یقین کردم که نقشه ای در کار است و کسانی بازیگردان هستند .

در همین وقت ( ساعت یازده صبح ) آقای نخست وزیر تلفنی به من گفتند با مطالعاتی که کرده ام مقتضی است دستور دهید که ریاست **شهربانی کل** را به سرتیپ **محمد دفتری** ( برادر زاده **محمد مصدق** ) بدهید و **فرمانداری نظامی هم** به عهده ی او ( محمد دفتری ) واگذار شود و او فعلا در شهربانی می باشد .

سپس دکتر **سید محسن نصر** شهردار تهران نیز آمد و تلفن کرد و به زبان فرانسوی **!!!** گفت که یک جمعی به شهربانی هجوم آورده اند . به او گفتم که دستور داده ام با تدبیر و برای درست کردن امور ، هر چه میتوانند انجام دهند . از تجاوز به اتاق ها و دفترها و با وسایل داخلی و خارجی جلوگیری نمایند .

در این هنگام بار دیگر تظاهرات مقابل وزارت کشور تکرار شد و هنگام ظهر جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر داخل اداره ی تبلیغات شدند و عده ای از آنها وارد اتاقها شدند و دفاتر و اوراق را بیرون ریختند . ساعت سیزده ( یعنی آخر وقت اداری ) خبر دادند که عده ای تلگرافخانه و مرکز تلفن را اشغال کردند .

در شهربانی هم جنبشی نیست من به نخست وزیر تلفن کردم و جریان را گزارش دادم و گفتم امر بفرمایید به هر ترتیب که ممکن باشد مرکز

بی سیم و اداره رادیو را مراقبت کنند چون گرچه تلفنخانه اشغال شده است ولی اگر تظاهر کنندگان به مرکز بی سیم و اداره رادیو رخنه کنند عمل آنها موجب تشنج و اختلال در نظم سراسر کشور خواهد شد . البته سرهنگ **غلامرضا نجاتی** از یاران و افراد مصدق در کتابش ( **جنبش ملی شدن صنعت نفت** ) سرتیپ تقی ریاحی که رییس ستاد ارتش بود را متهم کرد و گفت : سرتیپ تقی ریاحی در برابر **قیام مردم در ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲** مقاومت نکرد .

سرتیپ **تقی ریاحی** در پاسخ به غلام رضا نجاتی چنین مینویسد :  
آیا شما سرهنگ غلامرضا نجاتی ، کتاب **کرمیت روزولت** را خوانده اید ؟

آیا میدانید که انگلیسی ها و آمریکایی ها منتظر طرح **شاه و نصیری** در شب ۲۵ آُمرداد بودند ( و نه در ۲۸ آُمرداد ) و روی آن حساب باز میکردند ، و من آن را نقش بر آب کردم ؟

( منظور ابلاغ شاه به مصدق توسط نصیری است )

خودتان هم نوشته اید که بنا به برنامه شان میبایست پس از دستگیری

**مصدق و من و فاطمی و حق شناس و زیرک زاده** ، زاهدی

نخست وزیر شود .

آیا شکست برنامه ی شاه و نصیری

( یعنی دستور شاه برای برکناری مصدق در ۲۵ آَمرداد )

و محافظت از مصدق فقط کار من یک نفر نبود ؟

بله . ولی ما مردم بی انصافی هستیم و حق را به حق دار نمیدهیم .

شما نوشته بودید که ستاد ارتش برای حفاظت از کودتای محمد مصدق

و جلوگیری از آشوب مردم طرحی نداشته است .

باید درین باره ذهن شما را روشن کنم که **ستاد ارتش در ۴ رده**

متوالی طرحهایی برای جلوگیری از بی نظمی ها داشته است .

در جلوی **منزل مصدق** ( یا همان **ستاد کودتا** ) **چهار ۴ رده امنیتی** پیش

بینی شده و قرار گرفته بود :

۱- فرماندار نظامی تهران ( سرهنگ حسین قلی اشرفی ) که فرمانده

تیپ یکم نیز بود ، واحدهایی از تیپ خود را همیشه در حال

آماده باش نگه میداشت .

۲ - شهربانی به حسین قلی اشرفی اعلام کرد که در صورت نیاز

قسمتی از افراد خود را برای کمک به حسین قلی اشرفی در حال

آماده باش دارد .



۳ - واحدهای موتوریزه در باغ شاه آماده ی خدمت و تحویل به

سرهنگ حسین قلی اشرفی بودند .

۴ - به دستور رییس ستاد ارتش ، واحدهای زرهی به ویژه تیپ دوم

به فرماندهی **سرهنگ شاهرخ** آماده ی عمل بودند .

میبینیم که ۴ رده نظامی برای محافظت از مصدق و ستاد کودتا

( در منزل محمد مصدق ) تشکیل شده بود .

\*

و اما نگاه **مهدی بازرگان** به قیام مردم در ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲

در کتابِ مدافعاتِ مهندس مهدی بازرگان ( برگ ۱۸۰ ) **رییس دادگاه**

از بازرگان میپرسد آیا بنظر شما ۲۸ آُمرداد قیام مردم بود یا کودتا  
بود ؟

بازرگان پاسخ میدهد :

تیمسار ( رییس دادگاه ) نظرِ بنده را سنوال میفرمایند که بگویم کودتا

بود یا کودتا نبود . متأسفانه نمیتوانم در یک کلمه جواب بدهم . هم

کودتا بود و هم کودتا نبود ! مسائل و حوادث بزرگ را که دارای جنبه

ها و جهاتِ مختلفی است را نمیشود در یک کلمه خلاصه کرد . در آن

روزِ کذا ، بنده دیر به منزل آمدم ( حدوداً ساعت ۲ بعد از ظهر بود ) .

پس از صرف نهار در آن حالِ ایهام و اضطرابِ موجود و قطع بودن  
رادیو ، به دکتر **سحابی** تلفن کردم و از منزل ایشان پیاده بطرف کاخ  
راه افتادیم که لااقل ببینیم چه خبر است و چه وظیفه ای بر عهده ی  
ما خواهد بود .

( این **سحابی** ها از خانن ترین خانواده های ایرانی هستند .

بویژه **فریدون سحابی** کسی است که ۹ نیروگاه اتمی

شاه فقید را از بین بُرد و باطل کرد )

بازرگان در دادگاه ادامه میدهد :

منزل سحابی در خیابان امیریه بود ، در آنجا اتوبوسی را دیدیم که از  
طرف شهرنو یا همان محله ی فاحشه خانه ها میامد !!! و عده ای از  
زنهای معلوم الحال ( یعنی فاحشه ها ) به نفع شاه شعار میدادند !

عمل و حرکتِ آن زنهای روسپی را نمیتوان قیامِ ملی نامید !

( البته همان زمان در دادگاه ، دوستانِ مصدق به بازرگان تذکر دادند

که آن **اتوبوسِ معلمان و فرهنگی ها** بوده است که تعطیل شده بودند

و اتوبوسِ فاحشه ها نبوده است – در ضمن بازرگان چگونه در

امیریه تشخیص داده که قیامِ گنندگان با اتوبوس

از فاحشه خانه ها حرکت کرده بودند ؟ )

بازرگان ادامه میدهد وقتی به نزدیکی **خانه ی مصدق** ( یا همان **ستاد**  
**کودتا** ) رسیدیم مرد تریاکی بی سر وپایی را دیدیم که یک گونی ذغال  
را بهمراهش میکشید و میگفت شانس ما بیشتر از این گونی نبود .  
شخص دیگری نیز یک رادیو بهمراه داشت و میخواست آنرا بفروشد .  
این قبیل اشخاصی هم که قیام کنندگان ملی نامیده میشوند ، نظرشان  
چیزی بجز چپاول نبوده است !

\*

خوب است بدانیم مهندس **بازرگان** که رشته ی تحصیلی اش در **فرانسه**  
درباره ی **ترمودینامیک** است **کتابی** در مورد **آب کُر** و **خواص آب کُر** و  
**اشعه های درون آن** نوشته است !

آب کُر به اندک آبی که در پهنا و درازا و گودی ۳ وجب و نیم است  
گفته میشود .

## تشکیل ستاد کودتا در خانه ی محمد مصدق ! و سقوط آن

دکتر صدیقی ( یار مصدق ) در کتاب خاطراتش مینویسد :

صبح روز ۲۸ **آمرداد** ۱۳۳۲ نزد مصدق بودم . او به من گفت شما بروید و ترتیب رفراندم را بدهید تا ما هم ترتیب پادشاهی را بدهیم و تکلیف آنرا روشن کنیم .

همچنین میگوید که تا سه روز پس از کودتای مصدق در ۲۵ **آمرداد** ، هنوز تظاهرات و راهپیمایی به طرفداری از شاه و بر علیه مصدق به راه نیفتاده بود .

\*

فرمانده افسران و سربازان در زمان کودتای مصدق سرهنگ **عزت الله ممتاز** ( **مسئول محافظت از ستاد کودتا** در خانه ی مصدق ) بود . سرهنگ ممتاز در کتاب خاطراتش ( برگ ۱۱۶ و ۱۱۷ ) توضیح میدهد که هر کس به خانه ی مصدق ( یا همان ستاد کودتا ) میآمد تیر میخورد و کشته یا زخمی میشد . او مینویسد :

روز ۲۸ **آمرداد** ۱۳۳۲ نا آرامی ها از ساعت ۹ صبح و از ناحیه بازار و از طرف جنوب تهران شروع شد و به تدریج به قسمتهای مرکز شهر سرایت کرد .

ستاد ارتش و فرمانداری نظامی برای مقابله با آشوبگران اقداماتی بعمل آورده بود و ستونی به فرماندهی **سرتیپ کیانی** معاون ستاد ارتش از عشرت آباد برای سرکوبی آشوبگران و کودتاچیان ( یعنی مردم ) حرکت کرده بود . ما نیز حفاظت از نخست وزیر ( یعنی مصدق ) را بر عهده داشتیم و عده ای از اعضای دولت و یاران مرحوم مصدق آنجا بودند .

ما در اطراف خیابانهای منتهی به خانه ی شماره ۱۰۹ - خانه ی مصدق - نیروی کافی گذاشته بودیم و حتا آن نیروها به وسیله ی **واحد های زرهی و تانک** تقویت میشدند .

ولی ما هر لحظه منتظر حمله ی تظاهرکنندگان بودیم .

در ساعت ۴۵ : ۲ بعد از ظهر افراد مسلح **گارد شاهنشاهی** از کاخها به طرف منزل محمد مصدق تیراندازی کردند و تانکهایی که برای برقراری امنیت به شهر آمده بودند به دست مردم افتاده بودند .

( البته خود نیروهای درون تانکهها به مردم پیوسته بودند )

آنها به سمت ما آمدند و از ساعت ۴ بعد از ظهر تا بعد از ۸ شب یک جنگ خانگی تمام عیار در خیابانهای اطراف کاخ و خانه ی مصدق بر پا شد .

مهاجمین با حملات شدید قصد نفوذ به درون منزل محمد مصدق را داشتند تا او و یارانش را از بین ببرند .

ولی افسران و درجه داران و سربازان تحت فرماندهی من ، با از خود گذشتگی و فداکاری جنگیدند و همین مقاومت دلیرانه ی ما همراه با ایمان و علاقه باعث شد که محمد مصدق و هیئت دولت و چند تن از یاران مصدق از قسمت شمال شرقی عمارت خارج شده و به منزلی در همان اطراف بروند و آسیبی به آنها نرسد .

قبل از اینکه مرحوم مصدق و سایر آقایان خانه را ترک کنند ، مرتب خبرهای ناگوار از شهر میرسید و مرحوم مصدق در جریان لحظه به لحظه ی وقایع بودند .

تا ساعت ۸ شب باز هم تیراندازی ادامه داشت و این تیراندازی ها از طرف ما به صورت مائور بود تا سربازان مدافع را از معرکه دور کنیم

حتا پس از خروج مصدق ، مهاجمانی که با ۴ تانک ما را محاصره کرده بودند ، بشدت به ما تیراندازی میکردند .

سپس به درون خانه مصدق ریختند و حتا کاشیهای خانه را هم به غارت بردند . ( از کتاب **خاطرات سرهنگ ممتاز** )

البته باید اضافه کنیم که به غیر از افراد تیب دوم کوهستانی ، یک دسته سرباز نیز از طرف واحد دژبان به فرماندهی سروان **فشارکی** و سروان **داورپناه** حفاظت و نگهبانی از مصدق را در خانه اش برعهده داشتند .

\*

درباره تلفات این درگیری ها ، از مدافعان خانه و قرارگاه مصدق دو تن از افسران بنامهای **سروان بهرامی** و **ستوان شجاعیان** مجروح شدند و البته چند تن دیگر از مدافعان مصدق نیز جراحاتی برداشتند . ولی ( بنا به اسناد **کرمیت روزولت** ) از مردم تظاهرکننده و مخالفان مصدق حدود ۳۰۰ تن کشته شدند .

\*

چند روز بعد ( سه شنبه دوم شهریور ۱۳۳۲ ) درباره ی شهیدان **قیام** **۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲** روزنامه **شاهد** چنین مینویسد :  
در **قیام ۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲** روبروی منزل ( و قرارگاه کودتا ) مصدق ۴۱ تن کشته و ۷۵ تن زخمی شدند و عده بسیاری نیز بعدا در بیمارستان جان باختند .

جان باختۀ گان به این نامها میباشد : ... ..

در میان کشته شدگان ( و این شهیدان ) فقط نام یک بانو آمده است :

**بانو معصومه نَقَفی مقدم** فرزند محمد .

در همان روزنامه ( و همان شماره ) نام زخمی شدگان و نام

بیمارستانهایی که در آن بستری شده اند نیز آمده است .

و البته چندین تن از زخمی ها نیز در بیمارستانهای **سینا - شفا -**

**شماره ۲ ارتش -** و بیمارستان **شهربانی** جان باختند .



خیلی فشرده درباره سرنوشت **سرهنگ ممتاز** و اوج خیانتش

به ایران اشاره میکنیم :

**حسین مکی** ( دشمن محمد رضا شاه ) در **خاطراتش** میگوید ، شخصی

که قیافه ی بسیار محترمی داشت به اتفاق **سید رضا اتحاد** به منزل

من آمدند .

ایشان **ممتاز السلطان** عموی سرهنگ عزت الله ممتاز

( محافظ مصدق و ستاد کودتا در منزل مصدق ) بودند .

ممتاز السلطان اصرار داشت که سرهنگ ممتاز داماد و برادرزاده من

است و چند فرزند دارد و هیچ مال و ملکی ندارد که پس از او برای

اطفالش بماند .

خود من هم ثروتی ندارم که بتوانم سرپرستی خانواده ی او را بنمایم .

من از شما میخواهم هر طور که میدانید اقدام کنید که او را اعدام نکنند

!

در پاسخ به ایشان گفتم با شاه ملاقات میکنم و امیدوارم بتوانم از

اعدامش جلوگیری کنم .

بعدا که به ملاقات شاه رفتم پس از بیان مقدمه ای اظهار داشتم

اعلیحضرت آیا سرهنگ ممتاز را میشناسید که از چه خانواده ای است

؟

شاه پاسخ دادند خیر .

گفتم سرهنگ ممتاز برادرزاده **ممتاز الدوله** است که یکی از آزادی

خواهان و رییس **اولین دوره ی** مجلس شورای ملی بود .

پدر زنش ممتاز السلطان رییس دفتر **ناصرالملک** ( جانشین احمد شاه )

و سپس رییس دبیرستان شرف مظفری بوده است و شاگردان بسیاری

را تربیت کرده است .

عموی دیگرش ممتاز السلطنه ( که به هنگام امضاء قرارداد اسفند

**۱۹۱۹** همراه با **وثوق الدوله** و **سرپرستی کاکس** بوده است ) نیز

سفیر ایران در پاریس بود .

پس از این گفته ها و هنگام نقل داستانهای تاریخی از پادشاهانی

که دشمن خود را بخشیده اند .

شاه کلام مرا قطع کرد و با قیافه ای متعجب پرسید به چه مناسبت و به

چه دلیل از اعدام او جلوگیری کنم ؟ حکم اعدام او ، حکم قانون و

انضباط ارتش است .

شما که میدانید به دستور سرهنگ ممتاز و بخاطر مقاومت او دهها تن

از سربازان و مردم در جلوی خانه ی محمد مصدق کشته شده اند .

من به شاه گفتم اگر مقاومت نمی‌کرد باید اعدام میشد زیرا رییس ستاد ارتش وقت کتبا به او حکم داده است که برود و از منزل دکتر مصدق دفاع کند و اگر دفاع نمی‌نمود مقصر و خطاکار بود . حالا که امریه و دستور کتبی رییس ستاد ارتش را اجرا کرده است .

شاه اظهار داشت قبلا از طرف من به او گفته شده بود که دفاع نکند و تسلیم شود .

من به اعلیحضرت گفتم سرهنگ ممتاز از کجا باید میدانست که پیام اعلیحضرت است و آیا اسم رمز و علامتی بین آنها بوده است که او مطمئن شود این پیام شخص اول مملکت است ؟

( البته این بهانه بود و مسلما سرهنگ ممتاز میتوانست با تلفن و یا به هر شیوه ی دیگر استعلام بگیرد تا مطمئن شود آیا دستور از طرف شاه است یا خیر )

سپس حسین مکی قضیه ای را از شهر آبادان شرح میدهد و دوباره میگوید ، حالا اعلیحضرت اسم شب یا شماره رمز بین شما و سرهنگ ممتاز بوده است که با دادن اسم رمز باز هم مقاومت کرده است ؟ به هر روی ، شاه پس از لحظه ای تفکر جواب داد خیلی خُب .

ترتیبی میدهیم که در مجازاتش تخفیف بدهند .

پس از آن ، حکم دادگاه بدوی صادر و سرهنگ عزت الله ممتاز به  
۲ سال زندان محکوم شد .

پس از رای دادگاه ، دوباره ممتاز السلطان با من ملاقات کرد و اظهار  
داشت که سرهنگ ممتاز افسر درستکاری بود و کمترین ملک  
ومالی نداشت و اگر حکم ۲ سال زندان تایید شود از ارتش  
اخراج خواهد شد و حقوقی نخواهد داشت و من نیز که  
چیزی ندارم به او کمک کنم .

به ممتاز السلطان گفتم دوباره با شاه ملاقات خواهم کرد  
و به ایشان خواهم گفتم .

پس از ملاقات با شاه موضوع ملاقات خودم را با ممتاز السلطان

گفتم و سپس این بیت سعدی را خواندم :

سلطان چو خشم گیرد بر بندگانِ حضرت

حکمش رسد ولیکن حدی بُودِ جفا را .

و سپس مطالبی دیگر را گفتم و شاه پاسخ داد خیلی خُب بگویند

تقاضای بازنشستگی کند .

من این مسئله را به ممتاز السلطان گفتم و سرهنگ عزت الله ممتاز  
اعلام بازنشستگی کرد و کمی بعد در دادگاه تجدید نظر به ۱۱ ماه  
زندان محکوم شد و نه تنها اعدام نشد بلکه حقوق بازنشستگی  
دریافت کرد .

زیرا بنا به قانون ارتش ، چونکه حکمش زیر یک سال بود از ارتش  
اخراج نشد .

\*

اما خیانت دوباره و ذاتی سرهنگ ممتاز :

سرهنگ ممتاز پس از گذران ۱۱ ماه زندان ، به خدمت بانک صادرات  
درآمد و بخاطر جدیت و درستکاری در شغلش ، در مقام ریاست بانک  
صادرات ( شعبه بازار تهران ) به کار ادامه داد .

اما با ناآرامی های پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ همراه شد و برای  
پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری خمینی و همراهی مجاهدین خلق و  
کمونیستها و دیگر مصدقی ها ، کمک بسیار زیادی کرد .

سپس در جمهوری اسلامی ایران به دستور خمینی با ترفیع درجه  
به سررتیپی ارتقاء یافت و به ریاست ژاندارمری کل کشور رسید .

همچنین سرلشکر امیر بهمن باقری و سرهنگ جواد فکوری

( از نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی ایران )

پس از به دام انداختن هزاران افسر وفادار به ارتش و ایران

( در تیر ماه ۱۳۵۹ و فریب کودتای نوژه )

به ترتیب فرماندهان نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران شدند .

تشکیل حزب توده در ایران

مصطفی فاتح عالی رتبه ترین شخص ایرانی در شرکت نفت انگلستان  
و ایران بود .

مصطفی فاتح در سال ۱۳۲۰ خورشیدی حزب توده را پایه گذاری کرد  
و

سلیمان میرزا اسکندری ( عموزاده ی ناصرالدین شاه ) نخستین رییس  
حزب توده در ایران شد .

عباس اسکندری نیز نخستین مدیر روزنامه ی توده ای ها شد که  
سیاست نام داشت .

ایرج اسکندری ( خواهر زاده ی عباس اسکندری ) در کتاب خاطراتش  
اعتراف کرده است که :

مصطفی فاتح نزد ما آمد و پول و ساختمان و تلفن و روزنامه در  
اختیارمان گذاشت و حزب توده را درست کردیم و البته وابسته ی  
بازرگانی روسیه نیز آمده بود و گفت ، شما هر مقدار کاغذ برای  
روزنامه و مجله و هفته نامه بخواهید من در خدمت شما میگذارم .

به هر روی پس از شکل گیری حزب توده

( یا همان عاشقان مسکو و لنین )

نشریات آنها سراسر ایران را پُر از تبلیغات حزب کرده بودند و

عجیب نیست که میبینیم نخستین دانشجویان پس از سال ۱۳۳۲

خورشیدی تحت تاثیر قرار گرفتند و توده ای شدند .

**حتا برخی افراد مذهبی و مسلمان** نیز به شعارهای توده ای ها گرایش

یافته بودند ولی پس از کودتای محمد مصدق در ۲۵ آرمرداد ۱۳۳۲ از

حزب توده و مصدق روی گردان شدند . در صورتی که تا پیش از آن

هیچ نشریه ای ضد توده ای ها نبود و پی در پی

تبلیغات حزب توده بود و بس .

\*

به هر حال ، همه ی آن اسکندری ها

( عمو زاده های ناصرالدین شاه )

نوکران و جاسوسان انگلستان ، و خیانتکاران به ایران بودند .



جاسوس بودنِ عباس اسکندری هنگامی فاش و آشکار شد که یک جاسوس روسی بنام آقا بوگوف به فرانسه پناهنده شد و نامهای جاسوسهای روسیه را فاش کرد و یکی از این نامها عباس اسکندری بود که بعنوان جاسوس دو جانبه برای روسیه و انگلستان جاسوسی میکرد .

\*

همین برادرانِ اسکندری در سالهای بعد به همراه داریوش فروهر ،

حزب پان ایرانیسم را به راه انداختند و داریوش فروهر

رهبرِ پان ایرانیستها شد .

محسن پزشکی پور ( متحد و یارِ داریوش فروهر ) نیز از بانی های

حزب پان ایرانیسم ، جاسوس و نوکرِ میس لمبتون بود .

البته اعضای حزب توده و اعضای حزب پان ایرانیسم دشمن یکدیگر

بودند .

در کتاب ۵۰ سال تاریخ با پان ایرانیستها ( نوشته ی ناصر انقطاع )

شرح میدهد که چگونه گروه پزشکی پور نوکر و جاسوس

خاتم کاترین لمبتون بودند .

**حزب تعاون و امور روستاها** نیز یکی دیگر از این **احزاب خائن** بود  
که **برادران رشیدیان** بانی آن بودند .

برادران رشیدیان بنیانگزار **بانک حزب تعاون و امور روستاها** نیز  
بودند .

**داریوش فروهر** رییس امور حقوقی **بانک تعاون و امور روستاها** نیز  
بود .

( در برگ ۲۲۰ کتاب **قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران** ، نوشته ی  
**محمود ثربتی سنجابی** توضیحات آن داده شده است )

\*

**برادران رشیدیان** از جاسوسهای سرویس اطلاعاتی انگلستان بودند و  
در قیام مردم پر علیه **مصدق و توده** ای ها در **۲۸ آُمرداد ۱۳۳۲**  
به نام **برادران باس کو** معروف بودند .

\*

گروهی نیز از افسران و فداییان **مصدق** تشکیل شده بود و بانی این  
گروه **محمود افشار طوس** ( **داماد محمد مصدق** و رییس شهرپانی کل  
کشور ) و **سرهنگ غلامرضا مُصَوّر رحمانی** بودند .

حتا این گروه نیز پس از کودتای مصدق در ۲۵ آرمرداد ۱۳۳۲ و در همین چهار روز ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ و ۲۸ آرمرداد دریافتند که ایران در حال رفتن به پشت پرده آهنین ( و کمونیست ) است و دیگر ساکت نماندند .

زیرا مصدق و توده ای ها ، گرچه توانسته بودند ارتش را تصاحب کنند ولی نتوانسته بودند قلب ارتشی ها را تصاحب کنند .

\*

همچنین ، **حتا در حزب توده** که منسجم ترین گروه سیاسی در ایران بودند و افشار گوناگون مانند کارگران و دانش آموزان و دانش جویان و حتا برخی از مذهبی ها آن را پشتیبانی میکردند وقتی حرکات و اقدامات اعضای فعال و رده بالای حزب توده را دیدند به وحشت افتادند و تقریبا همگی آنها به **قیام مردم در ۲۸ آرمرداد** پیوستند .

پس از قیام ۲۸ اَمْرَداد ، چونکه **خلیل مَلکی** طرفدارِ سرسختِ مصدق بود و دکتر **مظفر بقایی کرمانی** و **حزب زحمتکشانِ ملت ایران** مخالف مصدق بودند ، این حزب ( **زحمتکشانِ ملت ایران** ) انشعاب پیدا کرد و به ۲ حزب تبدیل شد .

سپس یارانِ مصدق به رهبری **سید رضا زنجانی**

**نَهضتِ مقاومتِ ملی** را تشکیل دادند که منجر به شکست شد .

\*

**محمود ثرَبتی سنجابی** ( در کتابش ) چگونگی پیدایش احزاب ایران بعد

از قیامِ مردمی ۲۸ اَمْرَداد را بیان کرده است .

این نوشتار چکیده ای از  
کتاب پنجاه و پنج ۵۵ نوشته ی استاد

علی دشتی

و

چکیده ی گفتارهای استاد

مهدی شمشیری

می باشد .

.....

.....

.....

نیکی پناه همگان

و

ایران زمین باد

گردآورنده و نویسنده : آریا لیراوی

خرداد ۱۳۹۶ لندن

نامنامه ( راهنمای کتاب ) - نام ها و شماره برگ

آبادان ( اُپاتان ) شماره برگ ( صفحه ) ۱۰۰ و ۱۸۷

آلاشت ( زادگاه رضا شاه بزرگ ) ۴۴

آروند رود

آذربایجان ( آذریپاتان )

اهواز

اصفهان ( سپاهان )

انور سادات ( محمد - رییس جمهور فقید مصر و تنها یاور شاه فقید )

امان پور ( تیمسار فضل الله )

انگلستان ( دولت استعماری انگلستان )

اسلامی ( دکتر علی )

اسکندر آزموده

اعلم ( مظفر )

اشرفی ( سرهنگ حسین قلی )

اعلا ( حسین )

امینی ( ابوالقاسم )

آلمان

استالین ( ژوزف )

استاروس لِسکی ( کلنل روسی )

آیرون سایید ( ژنرال ادموند )

ام آی سیکس

اسکندری (عموزاده های ناصرالدین شاه قاجار و بانی های حزب توده)

اسکندری ( سلیمان میرزا )

اسکندری ( ایرج )

اسکندری ( پروانه - همسر داریوش فروهر )

اسکندری ( عباس - جاسوس دو جانبه )

امان الله میرزا

آهی ( مجید )

استاندارد ایل

ارمنی ها

اسدآبادی ( سید جمال الدین )

اروپا

احتشام الدوله ( برادر مصدق )

انجمن آدمیت

ارتش ( بیمارستان شماره ۲ )

افشار طوس ( محمود - داماد مصدق )

انقطاع ( ناصر )

آقابوگوف ( جاسوس روسی )

آزلی ها

آزل ( میرزا یحیی صبح ازل )

آرامکو ( شرکت نفتی )

آرمیتاژ اسمیث

آپیک

آرانی ( دکتر تقی )

اتحاد سرخ و سیاه ( اتحاد مسلمانها و کمونیستها ! )

اقبال ( عباس )

ابوالفتح زاده

امامی ( سید حسین - فداییان اسلام )

افشار ( نادر شاه )

اتابک ( میرزا علی اصغر خان )

آمریکا

بوشهر



بی بی سی ( بنگاه سخن پراکنی پادشاهی بریتانیا )

بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی

پرن ( ند )

بقای کرمانی ( دکتر مظفر )

بهاالله ( حسین علی )

بهایت

بهبهانی ( آیت الله )

باقری ( سرلشکر امیر بهمن )

بنان الدوله ( میرزا کریم خان )

بحرین

بغداد ( بگ دات )

بصره

بهرامی ( دبیر اعظم رضا شاه )

بندر شاهپور

باتمان قلیچ

بازرگان ( مهدی )

بهارستان ( میدان . تهران )

باختر امروز ( روزنامه )

پهلوی ( شاهزاده رضا پهلوی - رضا شاه دوم )

پهلوی ( محمد رضا شاه فقید )

پهلوی ( رضا شاه بزرگ در شناسنامه برگ ۴۲ ) و برگه های

پرایس ( ویلیام آندرو )

پیرنیا ( حسین )

پورسینا ( ابن سینا )

پسیان ( محمد تقی خان - تجزیه طلب )

پیشه وری ( سید جعفر - تجزیه طلب )

پان ایرانیست

پژشک پور ( محسن )

تنگستانی ها ( دلبران تنگستان )

تبریز

تهران

تقی زاده ( سید حسن )

توده ( حزب روسی )

ترکمان چای ( قرارداد ننگین )

ثُرَبْتی سَنجَابِی ( محمود )

تیمور تاش

ترومن ( هری )

ترکیه

تُرک ( یا همان مغول )

تُرِیا ( شهبانو )

تَنَفَّی مَقْدَم ( بانو معصومه - تنها بانوی شهید در قیام ۲۸ اُمرداد  
۱۳۳۲ علیه مصدق )

ثمره طالبی ( محمد علی )

جمهوری اسلامی !!!

جمهوریت

جاسوس درویش

جبهه ملی ( یا نهضت ملی )

جَلّی ( عباس قلی - مترجم )

جُلْفا

جنگلی ( مُلا میرزا کوچیک خان جنگلی )

جعفری ( شعبان )

چرچیل ( وینستون )

حضرت حافظ شیرازی

حزب زحمتکشانی ملت ایران

حزب تعاون و امور روستاها

حوزه علمیه قم

حیدری ( حیدر قطب الدین )

حکیم ( یا همان محمد علی هندی فرزند سید مراد هندی )

حکیم ( آیت الله محمد باقر )

حجازی ( سرلشکر عبدالحسین )

حسابی ( دکتر محمود )

حکمت ( علی اصغر )

خلیج فارس

خرمشهر

خوزستان

خاش ( در سیستان )

خاتم ( سرگرد خلبان )

خاباروف ( کننل روسی )

خراسان

خاتمی ( آخوند - رییس جمهور )

خواجہ نوری ( نظام السلطان )

خمینی ( روح اللہ )

خَزَعَل ( دست نشانده انگلستان )

خانقاه صفی علی شاه

داریوش شاه بزرگ

دشتی ( علی دشتی - منبع این نوشتار )

درویش ها

درویش علی رضا دکنی

درویش معصوم علی ہندی

دادگستری ( عدالتخانه )

دفتری ( سرتیپ محمد - برادرزادہ مصدق )

دارسی ( پیمان نامہ )

دانشیان ( غلام یحیی - جدایی خواہ )

داور ( علی اکبر )

دولت آبادی ( بانو صدیقہ )

دولت آبادی ( میرزا یحیی )

دولت آبادی ( حاج شیخ هادی )

روسو ( ژان ژاک )

روزولت ( کرمیت - رییس بخش خاور میانه در سازمان سیا )

رنسانس ایرانی - ایرانییت ( یعنی بازگشت به فرهنگ نیک ایران  
زمین که رضا شاه بزرگ بانی آن بود ) برگ

ریاحی ( سرتیپ تقی )

روحانی ( فواد )

رزم آرا ( سپهبد علی )

روحی ( شیخ احمد )

روسیه

رشیدیان ( برادرانِ باس کو )

زرتشت

زاهدی ( سپهبد فضل الله )

زند کریمی

زعفران لو ( ایل )

زنجانی ( سید رضا )

زیرک زاده

زند ( کریم خان )

سن موریتس ( قرارداد صد در صد ملی شدن نفت ایران بدست  
محمدرضا شاه فقید در سال ۱۳۵۲ خورشیدی )

سمیع الدوله ( نخستین رییس مجلس شورای ملی )

سید ( سادات )

سید ( فرزندان پیغمبر اسلام !!! )

سنی شافعی ( از شعبه های اسلام )

سید برهان خلیل الله

سحابی ( فریدون )

سمیتگو ( اسماعیل )

سهیلی ( علی )

سینا ( بیمارستان )

سازمان سیا

ساعد مراغه ای ( محمد )

سوییس

سوربن ( فرانسه )

سُخایی ( محمود )

شهبانو فرح پهلوی

شمشیری ( استاد مهدی شمشیری - منبع این نوشتار )

شرکتهای چند ملیتی

شلیل ( در چهارمحال و بختیاری )

شواردکان ( بنیامین )

شیراز

شایگان ( علی )

شاهنده ( سرتیپ )

شفا ( بیمارستان )

شهربانی ( بیمارستان )

شاه عبدالعظیم

شوروی

شاهرخ ( سرهنگ )

شاهرخ ( کیخسرو )

شیخ الاسلامی ( جواد )

صرف و نحو

صفویه - صفویان

صدیقی ( غلامحسین )

صبا ( میرزا حسین خان )



طهماسبی ( خلیل - فداییان اسلام )

طباطبایی ( سید ضیاءالدین )

طباطبایی ( آیت الله محمد )

عدالت اجتماعی ( بنیان اندیشه و کردار شاه فقید )

عراق ( یا همان ایرانک - اراک - ایران کوچک )

عشرت آباد

عربستان

عثمانی

عارفان شیعه

عبدو ( جلال )

فرانسه

فروغی ( محمد علی )

فرمان فرما ( عبدالحسین - دایی محمد مصدق و برادر زن مظفرالدین

شاه قاجار )

فیروز ( مریم - دختر دایی مصدق - رییس سازمان زنان توده ای و

طرفدار آیت الله خمینی !!! )

فیروز ( نصرت الدوله - شوهر خواهر مصدق )

فارس ( استان )

فاتح ( مصطفی )

فراماسیونری ( نُژ فرانسوی )

فداییان اسلام ( گروه تروریستی )

فرخی یزدی ( میرزا محمد )

فرمان مشروطیت

فاطمی ( سید حسین )

فروهر ( داریوش )

فکوری ( جواد )

قرارداد نفتی ۱۹۳۳ ( قرارداد رضا شاه بزرگ در سال ۱۳۱۲ پس از لغو کردن قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ویلیام ناکس داریسی )

قاجار

قاجار ( محمد علی شاه )

قاجار ( مظفرالدین شاه )

قاجار ( احمد شاهِ علاف )

قاجار ( ناصرالدین شاه )

قشقایی ( صولت الدوله )

قزوین

قزوینی ( بهروز )

قفقاز

قصر شیرین

قوام السلطنه

کاپیتالاسیون ( بدست رضا شاه بزرگ باطل شد )

کسروی ( احمد - آذربایجانی اندیشمند و قهرمان )

کورس بزرگ

کمونیستها

کی استوان ( حسین )

کُرژن ( جورج - وزیر خارجه انگلستان )

کرمانشاه

کره جنوبی

کمیتہ مجازات

کلنل کاساکوفسکی

کاشانی ( آیت الله )

کنفوسیوس

کویت

کیانوری ( نورالدین - حزب توده )

کیانی ( سرتیپ )

کاکس ( سیرِ پرسی )

کرمان

کلانتر ( میرزا محمد کلانترِ فارس )

کرمانی ( میرزا رضا - البته آردایی بود و کرمانی نبود )

کرمانی ( میرزا آقا خان )

گیلانی ( رشید عالی )

گری ( سیرِ ادوارد )

گریدی

گی ( مک )

لمبتون ( کاترین )

لاهِه ( منطقه ای در شهر دِن هاخ هلند )

لی فکتور ( موسسه مهندسی آمریکایی )

لواسانات

لندن

لورن ( سیرِ پرسی )

لاهُوتی خان

مصدق السلطنه قاجاری ( محمد مصدق در شناسنامه برگه ۱۱۹ )

مجاهدین خلق

مجلس شورای ملی ایران

محمود محمود

مجلسی ( لقبِ درویش معصوم علی هندی )

مجلسی ( علامه ی هندی - محمد تقی و محمد صادق )

موریس ( جزیره - جای تبعید رضا شاه بزرگ توسط دولت استعمارگر  
انگلستان )

مارکس ( کارل )

مشروطه - مشروطیت

میلانی ( عباس - چپی اما هوادارِ خمینی !!! )

مغول ( همان ترک )

مُبَشِّر ( ذبیح الله )

مُصَوِّر رحمانی ( غلامرضا )

ممتاز ( سرهنگ عزت الله - سَمْبِلِ خِیانت )

مَلِکِی ( خلیل )

مرتضی محدث زاده

محمد محمدی

مازندران

مشهد

منصور ( رجب علی )

منصور ( حسن علی )

مهدی ملک زاده

مستوفی ( عبدالله )

مستوفی الممالک

منشی زاده ( میرزا ابراهیم خان )

مشکوت الممالک

ملک فیصل

مجد ( محمد علی وطن السلطنه - فطن السلطنه )

مکی ( حسین )

مدرس ( سید حسن )

مشیرالدوله

نجم السلطنه ( مادر مصدق - خواهر زن و همچنین معشوقه ی

مظفرالدین شاه قاجار )

نوشتار ( سوییس )

نفت ملی ( جریان انگلیسی پسند مصدق )

نوژه ( کودتای فریبنده )

نجاتی ( سرهنگ غلامرضا )

نصیری ( سرهنگ نعمت الله )

نادر شاه ( افشار )

نوری سعید ( نخست وزیر عراق )

نصر ( سید محسن )

نوز ( مُسیو نوز بلژیکی )

نوری ( میرزا اقا خان )

نورمان ( هرمان - سفیر انگلستان )

نعمتی ( شاه نعمت الله ولی )

نوری اعلا ( سروان حیدر )

ونزوئلا

والاتبار ( حشمت الدوله - برادر محمد مصدق )

وثوق الدوله

هاروارد ( دانشگاه )

هندی ( سید مراد هندی - ابوالمعالی - عبدالکریم - محمد علی هندی -  
ملقب به حکیم در عراق ، فرزند مجلسی و جد و نیای حکیم ها - آیت  
الله )

هرات

هندرسون ( سفیر آمریکا )

هند

هند شرقی ( کمپانی استعمارگر انگلیسی )

هوشمند

هژیر ( عبدالحسین )

یهودیهها